

کتب خانہ آصفیہ سرکار عالی حیدر آباد دکن

۳۷۹۷

۳۸۱۳

نمبر درجہ

تاریخ درجہ

نام کتاب

نوع کتاب

نمبر کتاب در فن

آخر آبان ۱۳۳۳
نشان حیدری تاریخ سلطانی

تاریخ

۲۱۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین زمان فاضل اقران کتابست طبایع تصنیف نفیس شمسوار جوالا کلاه عرصه سخن
و سخنرانی و خوشنویسی و علم و تاریخ و ادبی میسرین علی کرانی تصنیفاتش از آن کتب عرصه سخن

۱۸۹۰
نشان کتابخانه
۱۸۹۰

مکتب و کتابخانه

1890

۱۳۰۵
نایب سلطان
۱۸۹۰

با تمام نام و معنی الاکلام مشوقان اعظم قاضی عبد الکریم مؤلف
کتب مشهور این کتاب نایب سلطان اصل و خط است

مطبع نهی مستحکم و معتمدین
کریم

شیراز و دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعه افراد و صنایع متباین کافه امم حمد مالک الملک
ست که علم جاه و جلالش میدان شهود برپاشده جلگه سپاه مختلف جهان را در ظل رست
حمایت خود انتظام بخشیده و شمع حکم مطلقش اطوار متضاده بهره هزار عالم را بتانای
عدالت و حکمت و با اعتدال لازوال کشیده چاوش قضایش در چارسو بسطی از زمینهای
من الملک الیوم شد الواحد القهار اعتقاد که و میرا بوجد آتشین بان اقرار کشاده و سبیل قدس
صلای کرم و زرش کوش هر مخلوق را بر یقینی زینت داده بدید

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیم رخ در قاف قسمت خود

یابا نه نسخ آید پیش و سرنامه جریده دانش پیش نعت سالاری است که سند و مارسلناک
محمد علی مبین ندبان جهان را فروده رحمت گردید و مصام رسالت و دعوتش خرم
باب شرک و ضلال اینک برق بانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و سلم
بیا که و سلم سلیمان کثیرا اما بعد بر کشور کثیرا

هندانی پوشیده نماند چونکه احوالی همچون در هر دیر و زمان میخوابد که افراد خلایق یعنی
 سنگان خود را در مهاد آم و امنیت پرورش سازد پس سعادت مندی می ذی همت مقبول
 فصول خود کرده حاشیه اطاعت فرمان برداریش بر دوشش مان و زمانیان می گذارد
 و عالمی را چه از ادنی واقعه ای به پناه رافت و ولتش کامیاب بهره مند میدارد و مقصد
 این مقال حوال سعادت اشتغال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
 جنگ و عهده الملک مبارک الدوله بیوپر سلطان علی خان بهادر شهر بر جنگ است که این جنگ
 سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و پنجاه
 هجری هر دو سعادت مند ان الاشان کام بخشی و فرمان وائی نموده عالمی بغور و پرداخت
 داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ تفصیلش
 پیشتر واضح خواهد گشت بقصد تصرف خود داشتند و چند فلک و وار چون چاکران معتمد علیه
 امر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بودند
 و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان پنج نویت مبارک و افضال خدا داد
 می نواخت و یاور می طالع آن صاحب و لئان سر کفار سر کشان این صوبه اترینج سیستان
 در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطه
 بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن سید ابرنجان ملاذ
 بی سر سامان مجاہد طوایف عالمیان و پناه خاص عام ارباب پیشه و اهل حرفه بودند
 دلاوری و سپاه پروری آن در ایچ بیکیسان و رز د زبان بند و دکن گشته و بوسیله
 داد و دهش آن فیض بخشان الادالش در کثافت عالم و اصناف اعم شایع شده اما
 مفصل ذکر سلطنت خد بخش آن والا فطانتان و شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن نجات آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه
بیان نساخته اند این درس خوان دبستان هیچ نشانی که موسوم به پیر حسین
ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این بهایون منزلتان
بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال را ابتدای سن یکین از او یک صد
نود و شش هجری تا آخر سن یکین از او دو صد و یک هجری بجمده خدمت حضور سلطان
جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرورت نیست سبعی دوسه سال انفضالت
از اجداد و آبایی دولت‌مندان موصوف بحس و تلاش بسیار دریافته قلم نبه ساخت
و نسخه علییه به تفصیل سال ماهه ترقیم کرده بی به نشان حیدری بر جریده روزگار
یا دگار گذاشت و چنان جهد بلیغ و احتیاط بکار برده که سوامی مضمون صدق و سداد
مندرج نشده بعضی کوالیف رود ادانچه که بحیث خود مشاهده کرد بیغایله تکلف بی شایه
رب کما حقّه بزنگاشته و برای انضباط شیرازه این نسخه تازه ایجا و صفحه سال ماه و اوراق و
و شب نور دیده همین اوراق و اجزای شسته الفاظ معنی بار آب رنگ صدق و صفاداد

نظم

نشان حیدری را فکر کردم	کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل گوهرهای تبیان	بسبب لفظ معنی های شایان
لب پیمانه سرشار ذکر م	دل یمنه پر نور فکرم
طلب سرمایه باز از شو قلم	طرب پیرایه گلزار ذوقم
توکل توشه محنت بسبیل م	قناعت پیشه و همت دلیل م
ز تار رشته های منکرانوار	هم راست مسطر

چمن را آبر و از جد و دل او+	سمن را رنگ و بواز سنبل او
ولی چشم صدمه از کس ندانم	بله بی مزد و منت حننگارم
مگر آن زاده ای شاه مغفور	چو نبوازند که گردد ز حق دور
چه کم باشد دو مشت سیم و زر	و یار یزدند بر سر قم گدما
کشند ارشاد غزلت التجار	کشایند این عقود عمار
که هر یک مردم چشم تمیز اند+	بصر ارجیند سیاه عزیز اند
سحاب جو دشان مطلق نشان است	کف شان غارت دریا و کان است

اگر چه نسخه طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسیدمانند
راقم سطورتا تمام چون صاحبان الافطرت و منشیان پاک طینت و مورخان و انشور
و دانا یان هنر پرور و نظر اصلاح و چشم خور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود
گوارا داشته اوقات عزیز خود را بهیوده ضایع نگذاشته باشد اذکار منتشر الباس
اجتماع پوشانیده بر سر صفت رنگین ادا جلوه گری ساخته است بعین انصاف برپسند
مانسخه مقبول و مختوم گردد چشمداشت از والدانشان عمیب پوشش آنکه احیاناً گاهی
اتفاق مطالعه این نسخه افتد نظر ایراد بری بنده و بست عبارات و فقرات نه گمانند
و با حسان صلاح منت بر ذمه من مستعد خدمت گذارند نظر

ای عزیزان صاحب افهام+	وسی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بجز من یابید	از دقیق زمام برتابید
خطا اصلاح بر خطا را	عمیب پوشی خوش است میدارید
بهر اصلاح از شماست نگاه	از من و انک دعا حاکم الله

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه و نقیش جلالت گردید و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکلان شیخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگ شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان و گاه حضرت بنده نواز بجزت و قار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کرده مابہوار میرسانیدند شیخ معزالیہ را شایسته سپری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده جمیع علوم مابہر و نیر یو فضل و ہنر آراستہ ہمراہ پدر بود غم شادی کتخدانی آن سعادتمند بدل مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانہ یکی از مجاوران والا خواستگاری نموده بعد چندی آبادامی رسوم شادی کتخدانی و خطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت و ہموجا عهد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفرارخت و خرمی تمام شیخ موصوف بسربزہ دعوت حق را بیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجہ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجاپور شد ... شیخ پورہ بجانہ برادران زوجہ خود کہ ایشان بفت برادر حقیقہ بودند بیامین خواہر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و ہمہ ما برفاقت شیخ منہاج امیر دکن را علاقہ نوکری بدر ماہہ معقول پیدا کردہ باتفاق تمام بسری فرزند آر مید و ہر ہفت برادر پاسبان خاطر خواہر خود شرايط خدمت صاحب مغزیہ بجز نواز بجامی آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بخرم تسخیر بیجاپور یلغار نمود و امرای و کنی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و رستم خان و مست خان بالشکر ابنوہ حسبکم مقابلہ افواج ہند

بکرہ شریف بین الفریقین ویرش

سخت و داد پس میر هر اول کشیج موصوف بود حمله های مردانه و کوشش و لاورانه
 نموده شکست داد اما هفت صد و کینان شیر سریرت از رفقای کشیج جان بازی نمود
 و او جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
 یک بدنهای خود را بر یوز جراح شمشیر هر هفت ساخته درین سنجی سرای فانی ابواب
 شش در و حیرانی بروی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای بهشت باغ جنت در
 یک ساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخوابه بچان بر ابرایشان دفعه رسید از هجوم
 هجوم و غموم قرار دل و تاب جان مصیبت و سوگ برادران سپرده بر لبستر ناکامی در از افتاد
 و تبرک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن وزمان از طاق طلاق
 کشته نعره و اُصصیب تا بر میداشت بهرم عنان صبر و شکیلی دست نیخته بسوگ برادران
 دل ز خویش بیگانه برداشته مرثیه حسرت و انشوس بر دل صد پاره خود می بگاشت پس
 صاحب مغز الیه چون احوال پر کال نه وجه خود بدین منوال شاهده نمود اقامت آنجا را
 داغ تازه آن ماتم زده انگاشتته مع المیه و باب خانگی و دیگر و بستگان خود از آنجا
 برادر و رفته رفته بطرف کراک با لاکه مات آمده در قصبه کولار رخت رحیل انداخت حکم
 آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سراج حکومت قصبه مذکور میسر داشت
 صاحب موصوف را که معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
 سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود
 بعد ده دیانت ایشان گذارشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت فرموده
 سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چارپایه موجود داشت یک
 شیخ الیاس و م شیخ محمد سیوم شیخ امام چایم شیخ فتح محمد نام داشتند چون بهر همدار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دلق
از پدر حلیل لقا اجازت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح پسران را از آن
عزم بازداشتند فرمود که جد و آبای ما شایعین بودند با وجود استعداد تبرک است
دنیا داری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطه انقطاع سر رشته ملذذ و حلا
و نبد ایقه تنوعات جاودانی است پس شما یان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقه و بهر ناپا دارا مین نباید بود آنچه که قضا و قدر در تو شکنجانه مشیت
از لی برای شما مهیا و آماده داشته اند بی هیچ دترود و تملاش می رسد **ملیت**

گزر زمین را با آسمان دور
نه دهندت زیاده از روزی

کامل عیاران با استقلال رنگی عین دنیا اند و گمین نمی باشند بلکه با وجود علاقه اش
به بی علاقه و قطع اضافت الاشیا هست می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بنانه برداری پرورش می نمود چون او در سن یکترانه
اک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیا می فانی را پدر رود نموده بسیر حبان خرامید شیخ
پسر کلان مرحوم بعد پر کلان تری گزیده بدلدی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجا و اقربای ذوالارحام و ذوالعتر
گماشته راه سلامت روی می پیود قضا را بهدین اشنا شاه محمد عالم کولار و دعیت
حیات بنخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد ایجا برشته
خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرنا ننگ پایان گماث خرامید و در تعلقه
تریا مل که فضامی دلگشا است چندی اقامت و زریه سپس غاظم صوبه ارکا ط
تمدد بو اطت ابراهیم خان ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار متسلک سکت فقامی نوا گشته به جمع دار
 موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خود که مکسر شان شجیت خاندان خود بود ناخوش
 شته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پسر زاده شتافت اما متعلقان
 خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
 خانه گذاشته بود چنانچه او بهیون سمت در سن یکتر و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
 انتقال نمود فتح محمد که در رکاب بسری بگردش تا می چند پسر زاده موصوف را از تجا و طلب
 اشته دخترش که همیشه حقیقه ایراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشید و همیشه فرادی
 سروس را که بن تمیز رسیده بود به امام صاحب که در خود عقد مناکحت و واصلت بر بسته
 باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواہش
 لیکار می شور عازم آنصوب گشت و بجمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
 خطاب تا یک که در صطلاح بنود سوار پیاده را گویند نام آوری اند و خست فتح محمد در
 رکاب بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
 یاده و دو صد سوار و پنجاه جزال برار با جازت صاحب به فراهم ساخته در هر مهم خبر
 بی گشت و در جنگ جنجی متعلقه کرا ناک پایان گماط که به راجه یسنگ نواب آویر شخت
 و داد چنانچه اجه به چارده سوار از جوی سکر اتیرت که آتش در طغیانی بود و این طرف
 تخ پیٹ است عبور کرده بر شک نواب که چهار پنجه سوار و سیرده هزار پیاده بود و تاخت
 بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر جری
 وزگار ثبت کرده شمشیر زان تا فیل سواری خاص باد و سوار رسیده بود تا فتح محمد
 بر پایا دگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود و یک شلک

اورا بنجاک عدم در انداخت مجله وی این ترد و نمایان علم و تقاره و میل بخش یافته
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زاده او
 دو عسلینان صوبه ارارکات مقرر گردید و در خوشی اقرابای او منباشه در افتاد و سبب
 حنفی در لجان پسرش در کار دولت خلل نداشت و داد و فتح و شجیع باندیشه کسر نشان و منزلت
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالا گماشت شد و مستور
 را در کولار گذارشته به میسور ستافت چندی در آنجا با برادر زاده خود که سلیقه تمام
 پیدا کرده بود سکونت داشت و همدین ایام او را هم پالیکار میسور خطاب تا یک
 خوانده برابر حیدر رضا نایک ترد خود داشته بود مخفی نماید که خطاب مذکور در قوم نبود عتبات
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
 می نماید نیران معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چون که بعد چندی در ضبط و
 نسق کار حاجات راجع به سبب نفاق عیانی از گش خلل با افتاد صاحب شجیع از آن رمر کناره
 کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدین نزدیکی آن شجاعت
 کیش ادرین بکیر او یک صد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شبهه صاحب نام نزد
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده اما
 در دو سالگی به عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الاهمت عمر عزیز خود را
 به بی علاقه و بی نام آوری بسر بردن و چون ربابه مزاجان بگوشه گمنامی خزین
 نمی توانست بلکه مانند شیر صولتان به بهانه نام آوری خود پرورش خلق الهی و مسلمانان
 منظور نظر دارند صاحب شجیع بغرم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه بر ایستاد نواب
 درگاه قلیخان رفته سر رشته نوکری عمده بدست آورده منصب چهارمصد پیاده و یکصد

عوار یافته بجز است قلعه بالا پور کلان نام و گشت متعلقان خود را از کولار هو بنجا
 طلبیده چندی آسود پس درین یکم از یک صد و سی و چهار هجری در قلعه مذکور
 پسری صاحب شوکت بنده اقبال بهایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات مبینت
 آیات خود کناره دایه دهر روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
 و نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد سپهر قریقه شناسان
 محم و افلاک زائچہ اش کشیده ظاهر ساختند اگر چه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
 رئیس کرناٹکین خواهد گشت اما بعرضه قلیل بدرود دلخ تیمی مبتلا خواهد شد یعنی
 سایه پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الای شدند تا پیچہ اشفیا
 بنوشانند و به گواہ عدم بخوابانند صاحب شجاع برین اراده وقوف یافته بود اگر
 نسومی طالعش بمن اثر کند راضی هستم همچو جبر وادار گشتن انوسیم که ظهور نیک بد از
 شیت ازلی است پس تو ابعانش در پرورش حفاظت آن قره العین ولت اقبال سعی
 بلیغ می گرد و بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرپالیکار
 مسور با بالیکار بد نور و خیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده بعرفت حیدر رضا
 ایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجاع موصوف بر سخنان غرضانه ایشان فریب نخورده
 شیوه حلال نکی بکار برده بطریق شجاعت منتان پیمود از اقبال بن معنی بهلوتی ست
 مستعد جنگ گردید چنانچه شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
 شبنون شکست داده در اقران و امثال خود سرخرو گردید پس بالیکار بهر میت خود رده
 بهایوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت شجاع مغرالی سباب لازم شروت که از لشکر غنیم
 غنیمت یافته بودند نزد صاحب صبح بر روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کار از زمانه آفرین خوانده به صوبه طلبیداشته منصب هزار سپاده و پنج صد سوار مع فیل و
 نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر گرد پس شجیع و الادانش سرانجام
 هر مهم که مامور میشد با حسن ترین وجوه با تمام میرسانید چون درگاه قلی خان یگر ابرو دیار
 سرامقرر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او
 گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعد الرسول خان پیشتر متفق شده
 چنان بند و بست صوبه و قلعه و الیکاران بلج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که به وجود حاکم
 و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت نیار و بکار میشود در نظم و تنسیق امور ریاست
 راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفرار همی نمیدی
 ضروری بعد رخصت بکومت صوبه بمونجا میقم گردیده بود و عبد الرسول خان متمنی حکومت
 بواسطت تدابیر شجیع صاحب تدبیر صدر بند و بست صوبه بوقعی پرداخته چونکه نواب
 موصوف مع لشکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو ناکاشت بجایگزید خود
 که همین پرگنه بالا پور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدر آباد رفت
 و محمد خان پنی قلعدار دارالاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجیع و الافطه در صوبه
 گذاشته پرای جنگ تا کید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب
 به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم توکری ادا کرده بودند بخت و تکرار در میان
 آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دارالامارت باز نداشتند و خفیه مستعد بجنگ
 گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام داخل صوبه
 مبلغ ماهیانه هزار یان و محافظان قلعه و مواجب پنبیدی لشکر صوبه خواهم رسانید چه
 شهور گذشت به اراضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده در واز با

و بنا بر امضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عید گاه غربی شهر صوبه لشکر
 آمده بود روزی با جمیعت خود بر حصار شهر سپاه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
 دهد و شایان داخل دارالاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجاع موصوف
 ندستی مردانه بعل آوردند و دفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا که چیده در
 بالن بلی فرود آمده شهر و قلعه اگر گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعلگیان انداخت اما در
 جنگ محصوران متحی مظفر و ضو می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمین بلی
 قلعه النی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه را جمل منشن با فوج همراهی
 و جمیعت شجاع بغیر شنجون بر آمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیابین ایشان
 سخت و داد از آنجا که قلعه را نا تجربه کار و نا از موده جنگ بود از کمین داران لشکر غلیم خبر
 نست راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجاع دیش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
 با دگان فیل سوارش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
 ای کا و کا و برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشتش و جهد بلیغ سر قلعه را بتاراج رفت
 جمیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند و موقع این واقعه در سن یکمیز او یکصد
 و بیست هجری در آن حادثه عیال اطفال شجاع شهید در پرگنه بالا پورند کور بودند
 ن این جبهه عباس علی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم
 م بر خانه شهید ظلم کرده حدیث زدگان را به سبب بنجایند جمیع اسباب ثروت
 که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره یک قلم غارت خست
 می این ظلم به دو برادری پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و
 رسل صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد

پیرم دوست

نبواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان تنیم را با میدان خد ز رحیران و پیرانشان نمودم
 نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس بلیه شریفه شهید زبانی
 معتبر خاص خود حقیقت ظلم تعدی حاکم ظالم بالا پور و مظلومی و گرفتاری جلزندان بیت
 صاحب کلمان برادر زاده شوی خود که در سربزرگ پین بود گفته فرستاد حشام و
 باطلاع شهادت عمومی خود و خرابی حال پسرانش تا سفها و حسرتها خورد و دل خور و خواب
 بر خود ناگوار دانستم به بالیکار میسر ستغائی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستور
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوش تانواب موصوف آن ظالم بهرحم امتیحه ساخت
 از عذاب آخره ترسانیده بواسطه خود ربانی بخشود اما مخفی نماند که اوس دیگر چنین
 روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان کشته شد و پسرش عبدالرسول حنا
 بدون اطلاع حضور هوس یاست صوبه پته چهار لک و پیه از نزد محمد خان سلیمان را
 سا بهوکار ساکن اریکا بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته نبد و بست صوبه
 فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه بادی مشابهه بپرد می خود از سا بهوکار مذکور
 تبصره خود در آورده بود چون از رسیدن انواب طاهر خان اطلاع یافت عبدالرسول
 عازم بالا پور می شد و آن حین سا بهوکار مذکور برای زرخود فراهم و حایل گردید و
 هزاران قلع و سرداران لشکر صوبه قلع را قلع دارا لاماره رادر باب دمانیا
 مبلغ مذکور از نواب مغز الیه به صورت که سببیش خواهد شد تاکید آکیده کرده راده خود
 گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و هزاران قلع و تکرار مابیان خود با
 سا بهوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب رادر دارا لامارت باز می دادند
 سا بهوکار مذکور نیز انا غننه خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله بعد شش کوش

یار آخر قلعه را مع صاحب جمیع جان خود در باخت و نواب یغما کرده بیک حامله لا و ران
 شهر شد ما هزاران میواتیان و سا بهو کارند کورارک قلعه مضبوط ساخته تا یک ماه
 دند و کلید قلعه سوای ادای حق خود مانده سپردند چون این کیفیت معروف حوض
 نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ مابین سپاه و سردار و زرها بهو کار از
 خود برسیل داشته آتش فتنه صوبه را بر نشان پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاران
 نواب قلعه نواب سپردند و سا بهو کار از خود برسیل و آتش فتنه بار کرده راه ارکاٹ
 چون سپر گنه بالا پور رسید احوال پسران شهید بدنام موجب که سابق مرقوم شد ملاحظه
 و شفیق ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید ربانی کنانید اما فقط
 علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پین روانه کرده بهر دو برادر را گرد
 مبلغی که شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون سا بهو کار بارکاٹ رسید
 و رات شهید فایز سررینگ پین شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
 مکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت بلامی دو گونه نالیدند
 حب موصوف به دلاسامی ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار و پیر بارکاٹ
 ناد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانید و نزد خود طلب داشت تا برادر
 شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسید آیدند و صاحب معز
 برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشت

بنده خود انداخته بسردن مناسب است خواه نخواه از برادر و والده رخصت گرفته
 برادر خود باز عازم پایان گماشت شد و از عجب الواب خان برادر خورد نواب
 علی خان و الواجه بن النورالدین خان گویا موسی که صاحب جاکیر حقیق بود و
 نوکری پیدا کرده بسرداری هزار پیاده و دود و صد سوار نام آورسی انداخته
 بسرد برادر خورد خود را یعنی حیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کرده بود
 هر دو برادر با اتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکم
 نواب دلاور خان حاکم صوبه سرپالیکاران بالا گماشت بر پاشی صاحب
 نرم ساخته باز از یک دیگر بخت گماشتند چنانچه پالیکار سیوشش مفت
 و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بیکل و والو داشته
 وستی کال کوڑی کال ال و ما کوڑی درگ ال اتری و رگ ال و غیره را زیر سانه
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته متصل صوبه سرافوج کشی نمود
 که در تصرف پالیکار ترکیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کا
 سه صد پیاده و هفتاد سوار مع فیلم نقاره به بند و بست آن نواح و حرا
 مذکور گنبدشته بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقی دوا
 ارکات طلب داشت قضا را بهمین روزا شهباز صاحب از عجب الواب خان
 ۱۰۷۱ هـ. ک. شان و منزلت خود در نجبه خاطر شسته سجد و کد بسیار خ
 " اخبره ۱۰۷۱ هـ. ک. مع احاد

ری سید پیاوہ و پنجاہ سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون ہلی تعلقہ
 کور خور کہ در قلعہ مذکور تہانہ اش بود محاصرہ کردہ حال پر محصوران تنگ ساخت
 وقت یورش برتسلچہ حیدر صاحب کلان زخمی شدہ انتقال نمود کار پیرانہ کو
 ری صاحب مرحوم ہم بہ شہباز صاحب سپردہ بند و بست تعلقہ و حرمت
 نو تسخیر بذمہ صاحب موصوف گذاشتہ خود مراجعت بسربزرگ پٹن نمود
 صاحب معزالیہ سواران را بسراری حیدر علی صاحب برادر خود ہمراہ لشکر
 پیرانہ روانہ کرد و خود متعلقان را از کولہ طلبیداشتہ ہمو بخا آسود چون از شہ
 حد تولد دختری رحلت کردہ بود در انوال عصمت شعاری را از اہل قرابت خود
 خواستگاری کردہ بعیش و عشرت اشتغال و زید و آن ختر نیک اختر را کہ از نانہ
 و ولتمندی بسن تمیز رسیدہ بود بہ لالہ میان نامزد فرمود و از لیلین زوجہ نوہ دختر
 بیک پسر کہ قادر صاحب نام داشت بوجود آمدہ بود حیدر علی صاحب سربزرگ
 پٹن چنان راہ سلامت روی می ہمچو کہ ہمہ عیان راج بلکہ مسند نشین یعنی راجہ
 خصوصاً اندراج کار پیرانہ کہ خسر چاک کشن راج و ڈیر مسند آرمی آنوقت می شد
 شیفۃ حسن سیرت و بہادری صاحب موصوف می بودند کہ از ہمہ جمعہ داران
 اکیواریان قدما می خود برگزیدہ زیادہ شفقت داشتہ بدل در ترقیش میگوشتہ
 و ذات بلبر کا تشر امتداد لہجہ پیش میداشتند و اجازت جمع بند می سوار و مردمان بار
 زادہ بہ حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و ہزم گاہی نندراج از خود جدا
 نی نمود چون خان موصوف بسن نوزدہ سالہ رسید برادر کلاش یعنی شہباز صاحب
 مع وابستگان در دیون ہلی سکونت داشت فکر شاد می کتختائی برادر خود کردہ

بسیار از صوبه سراسید شهباز پیرزاده عرف شاه میان حصار کهنه
 داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور
 دوم مخدوم صاحب سوم اسماعیل صاحب مع متعلقان طلبه ششم
 نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتختاری بطور دکنیان پرداخته آس
 چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زچگی سبب غی
 لقه زده از کمر بدن زیرین بخوابید منوخذ تناسل مسدود گردید و
 دیگر بود درین اثنا نندراج را بند و بست ملک پایانگما که خج
 یعنی کلی کوٹ و کومتیور و پال گماٹ و دندکل و غیره ضرور افتاده مع لشکر ف
 بعضی نایاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی پیچوده ملک ویران ساخته جلا و طرد
 و دند قریب یک نیم سال به بند و بست آن ضلع و بنید نایار ابغی نامور و
 مردمی و بهادری خان شجاع در آن مهم چنان بطور پیوست که بزبان ادانی و
 ما پر گوهر نهران آفرین تحسین بر فرق شجاعش نشان گردید و در جسد وی ای
 ن بای نمایان به فیصل و علم و نقاره و بالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوار
 بار یعنی تفنگچان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده فرنگ
 اتصد سوار عالیجه فراهم ساخته بفرج خاص نامزد نمود چون از آنجا منظر منظر
 کردند اهلیه شریفه خان شجاع برضا و رعیت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
 کتختاری دیگر داده درین کار پرمهر شد تا خان شجاع بصوابدید برادر کلان یعنی
 صاحب میر علی رضا خان قلعه را معزول گرم کنده را که در آنوقت بی علائق
 نان در تعلقه بار محمل قامت داشت زاده را حله و بار برداری فرستاد

است خواب بر شل البعد مناکحت خود در آورده اما البیہ اول را بانوی خانه کرده با عزت و
 محبت میداشت بلکه زیب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیمش بحیا
 و احترام رزید و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند با طاعتش داشتہ بود و خواہر دوم البیہ
 سیف تید بر بان نامی طالب العلم منسوب شدہ فاما خواہر سوم را کہ ناکہ خدا بود ہر آن فرزند
 چنان لی رضا خان منسوب کردہ با دای مراسم تمنیت پرداخت و تمامی برادران بستنی
 بہر نشان را از خود جدا نکردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تاسہ چہ سال
 افہام شیع را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان لی کہ برادر کلان
 نصرت حمید صاحب کہ در وسط شہر کنجن نگہ عرف کنجی پس پردہ اند می شوند و چون
 رات اسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعہ رامی درک
 منع ہنور آر میدہ اند و کشف و کرامات خرق عادات آنحضرت قدس اللہ
 تو را ہم در بند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
 گریان مشتمند ملتجی بجنہ ابودہ نیاز باؤمنت ہامیکردند چون وقت قبولیت دعوت
 دنی جاہ و حشمت بود تیر دعا بہ ہدف اجابت فرشتہ است و شجر امید بار آور گردید

ج ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

شیبہ و البیہ بعد فراوان آرزو و فوط مناکحتن میب کل مراد آور و کہ کاشانہ دولتش
 شرح سعادت منور شد و شام آرزو و صبح رجا مبدل گشت غنی نیز برج دولت حشمت
 ہازم جاہ و عظمت بہ بیستم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکہزار و یکصد و شصت
 ہجری در قصبہ دیون ہلی روشن شدہ ساحت تمنای پدر و عم و شہستان امید
 بن را نورانی ساخت ابواب خرمی و خوشدلی و شیش بیکانہ کشود

خان شیخ ازین موهبت عظمی جمین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب مرا سم شک
خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل روز جشن بهایون و محفل عشرت شمعون
داده در خرنیه کشوده به بدل نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسره تو نگر کرده

نظم

ز فکر این و آن آزاد بوده	بزم شادمانی شاد بوده
ز نقش فکر لوح سینه شسته	چو شیشه صاف دل خرم شسته
نه از وهم و خیالش اعتباری	نه از گردالم در دل غباری
درون سر پرده در حجب فرغت	کشیده پای در دامان راحت
که کرده باده از جام طرب پر	در دل بسته بر روی تفکر
همی بود شاہی و جوانی	همه سباب عیش و کامرانی

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شکفت و روز بروز زمانه به برکته
آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش درنواخت یعنی از آن روز خود
دولت و اقبال استقبال نمود چون همین انقاس بطون حضرت پیوست
پسر توله شد پیوست سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تاجا بل
تغافل روان داشت در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای
النورالدین خان گویا موسی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست تمام بدایه
محمد الدین خان مظفر الدوله همشیره زاده نواب موصوف باغواهی حسین دور
عرف چند اصحابنا یطه در میدان آبنور گده در سن یک هزار و یک صد و شصت
دو هجری قتل گردیده و نایطه مذکور بسیارش فرسایس در ولایت صوبه ارکاٹ

نشد و بود و نیز بند و بست آن صوبه و بنیه شرارت کیشان آن ضلع فرمود
خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و همه پالیکار بالا گھاٹ دلاو خان
صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلب شد از آنجمله که راجپوری نند راج از
یسور و اله بالشکر گران و حیدر علی خان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معار که
آن در میدان جنگی بقصور فتور فاعنه کژپ کنول نواب موصوف در سن
هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکار آن کمکی مجبور وقوع این واقعه
افزای اطلاع احدی راه دارالمقرنای خود سرگرد و خان شیخ باجمعیست توپچی
انصاف و در لشکر پراگنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت
ما راه بالا گھاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانة عامره که بغیان غارت کرده میر
مجمهنا را تنبیه کرده داخل خزانة خود نمود و مراجعت بسیر رنگ پٹن کرد

و ترقی حیدر علی خان بهادری دیگر واقعات که در سن یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری

هزار و یکصد و شصت و چهار هجری در سن یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری
در زمان ریاست چک کشن راج و مدیر سند آرای ییسور و کارپرداز کر اچوری
راج در اطراف ییسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سرشورش برداشتند و
ت سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال
ایش معمولی نمی گرانیدند خصوصاً دیوراج برادر نند راج طرق نامک حرامی
به پیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراگنده بود
راج بتایید و تدابیر عدو شکن خان شیخ اعدای دولت و اماران زیر خست
مین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی ییسور خلل با و رخنه با افتاد

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش مرجع ال
 بمیسور تافت و خان شیخ نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار را
 و هسور و باگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه خست گرفته همه
 خود شتافته شیوه بغاوت اختیار کرد بدستور تعدادان و پالیکاران آنط
 سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ و المعنی شده
 بند و بست آن ضلع سوائے خان شیخ دیگری را تجویز کرده که مصرع لازم شیه
 سیرکوه و دشت بد برین کارامور ساختند و با جمعیت حاصل مع برادری ش
 صاحب خوب صاحب کفی جمعدار و دوهزار سوار و به مختاری کل امور خست کردند
 خان شیخ شبان شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید
 و باز وی مردانگی و شجاعت برکشاده همه بار ازیر ساخت گنگارام بد انجام
 ساخته پیاداش عمل شنیعش طوق فریغ نمود و بیک حمله مردانه سر دیگر سر
 از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید غرض
 دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعات کوستان آن طرف یعنی در
 هولی درگ چین رای درگ ورتن گیری و رای کوٹ و هسور ثمانه مستقیم از ما
 خاص خود گذاشته قلعداران محمد علی و در هر قلعه مقرر کرد و بوفوج
 اخیال مظفر و منصور مراجعت به دارالریاست فرمود و همدان ایام همدان
 خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کنندان گونسا از سمت رکاث به ملازمت
 بعد عده عده به رسالدارئی مردم بارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محبت

الدوله سمت تهر نگر عرف تر چنا پلي و ظهور شجاعتي
و انجيج در آن مهم و واقعه سين بکيز او کي شصت و شش هجری آنکه

بريد پ محمد علي خان سراج الدوله والا جاه بن انور الدين خان شهيد که از تنگام
چنداده نواب ناصر جنگ شهيد در قلعه تهر نگر سپاه گرفته بود حسين دوست خان
ست پناح بنايطه که بکوک فراسيس چلچي از طرف هدايت محي الدين خان
يخان جهلک ارکاٹ در حيطه تصرف خود داشت باراده استيصال نهال دست
ده هزار ايت پرداز گشته بچند فراسيسان و لشکر خاص خود کي پنج پيش هزار سوار
و موري چا پاده بود بعزم تسخير تر چنا پلي همت گماشته هفت نمود و قلعه را محاصره کرد
و محفوظ خايل و آتش فروزي گرديدند سراج الدوله بلا علما جي چون چيراع صبحدم بي رفون و نور
و پيغام داهن شهاست جنگ برادر گلان خود را نزد کار پرداز سيوريه دانه کرده بربان
با بزرخير بزرگ انت ماموده اعلامي دولت مارا زير سازند و از جميع امور
نمود و نيز بزرگ است صوبه ارکاٹ قلعه تر چنا پلي مع توابعش بشما
از آنجا هم بقبوليص چند تعلقه عهد و پيمان بکونر بندر ديونا پين که از قوم انگر نيز بود موکد
جزير نموده ابو جي از اهل فرنگ طلبيد شسته بودند راج کار پرداز سيور نظر بر همچو ملک
ز خواب بيزوي حرص ملک مال بکمال آنکه فرود از حريصان نرود حرص کس و ميم بمرگ
پچ نموده بمان تشنه جگر بزرخير دله بامرا او و ديگر پايکاران اتفاق کرد و
تر چنا پي بود مع خزان و توچانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده هزار سپاده
بلي رو آورد اگر چه راجه مسند آرا بر اين معني رضا مند نبود اما دلواي بي بکد

رفت و بنواب محصو از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست
 وحیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کار شجاعانه نظم
 و بار بار شکر فرستید و چند صاحب بخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان را
 که غازی خان بید سر در شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعمیر
 و خیمه ها و راس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یکش بخون به تیرا چند
 کوشش نمایان و حمله های مردانه از فوج هر اول فرستید و ضرب توپا بست
 گشت در همسران خود سر بلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل آن
 که در دلوای منطف که سابق در بهمنجا به قسم کلام الله از نیکارانی زنده به
 تزلزل نایک حاکم مدبره عهد و پیمان بعدم فراغت حالتش در میان آورده و اول
 آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت بر آن زن و محفوظ
 کشیده شد که آفت یافت تا به او دست پس فرستاده
 فتیاب سر خیزد از قرار ^{این ماده نایک است} مدار که بپیسوی کرده بود و به لطف
 مبلغ زر و نقد یعنی مشاهد شکر یا نشانی هم خرج شش ماهه پیغام در نرسد و
 لاجول خواند و بر عمل تجربه خود و پیشانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره از آنجا
 پس خان شیخ و دیگر سرداران بهادر مثل از طرف قلعه جنگ انداخته و از آنجا
 منعکس شدن معامله از فرستاده صاحب اتحاد پیو ده چند سپاه را بخواب
 خود طلبیده بود و سو این اسباب جنگ مثل توپ بندوق و شرب با پیچ نمود
 از پلچری قیمت می طلبید و گولند از آن بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوت
 چون سه ماه دیگر باز از زر و خور و گرم بود و کتو صابره ادبی خان شیخ همه

شهادت شد آخر الامرواب محضو فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار مقیم خود را مع جمعیت
 همان قلع وانه سازید تا کلید مانده پیش گذاشته بآید و بستار کاٹ بجایم انگریز و ایدیشی کم
 نندراج دانست که افسون تدبیر و غریت مردانگی خود در دل بار برگشته اثر کرد بان زمان نجیت
 خود نازان گیتی گویا که برادر قرابت خود می شد با و نیک را و برکی و خوب صاحب جمع
 و سید بدلی دکنی جمعدار امر سنگیر ابا جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار زرتشت
 قلع و توالعش تا کلید کرده روانه نمود چون ایشان نزد روزه قلع رسیدند کلید قلع
 ایشان فرستاد چون آن روز میان هندو بسیار بد و نحس آید و ساعت هم نحس بود
 ایشان عذر روز بد و پیش آورد که گفتن کلید بآید فردا قرار داده مراجعت نمود سراج الد
 این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از معنات شمر پس فردی که شخاص
 مذکور نجوشی تمام مع جمعیت اندرون قلع و قلند مجید داخل قلع به بهانه سوال جواب
 تنها گیتی گویا و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حربی ضرب ملازمان ایشان
 را علیحدہ گرفته بعضی را براند و بعضی را اقمید ساخت باب قلع نبذ کرده همست کرمیو
 چند گلوله توپ پرانیدند راج بر پیش خضب آورد و اندوهناک گشته تشویش تمام ندانست که
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بود خود مشاهده نمود آخر حسب صواب دید خان
 شجاع ناکام و پی مطلب بسوی سستی منگل مراجعت نمود بخالت اینکه خود بجد و کد بسیار و باید
 همدست شدن با دوزخیز سه چهارک بمون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود سکودار لیا
 رفتن نتوانست راجه منشد نشین ازین معنی بخیده خاطر شده
 رنه ماه فرستاد
 انداخت خرج بمرتبه کمال عاید حال لشکرانش شده بود بجای
 مست زرد بیدین
 روز با لاجی را و تا ناسه کرده پونا اول فوج کشی باین طرف جو
 بد را نمود بغیر بند و

صوبه سیرانوابی لاورخان را پرکنه کولار جاگیر داده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع خالی یافت بی باکانه و عدم
مراحمیت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورد راجه مسند نشین چون
دید که غنیمت زور آور شده همه مواضع متعلقه خود را تصرف گردید و سواهی قلعه بنگلو و
ماگری درگ و الی القدر ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف تر چنانچه بسبب تجربه کاری
و خود پسندی و لواهی منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک تاراجی رعایا و
برایا بارها نوشته طلبید هرگاه او بمقتضای تنگ نخوست که سواهی بند و بست او خود
مراجعت نماید راجه از انجامد کار قیام دولت خود مفتور و قصور او یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور و رویه مقدمه جنگ صلح فیصل ساخته اگر چه غنیمت اتمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعات میسور بدو
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانیه و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آب باشد
القصه چون نندراج بستی منگل قامت داشت سپاه لشکر بنابر مشاهره خود مراحمیت
بحال لواهی رسانیده بر دیویشین بهزانت سست رسید و ایشان را به بنحان چرب شیرین
فهمانده تر در اجروانه سرریگ پین نمود اما خان شجاع را که بزدالتش اعتماد تمام داشت بهری
سنگنه نامی جمعدار که از قوم راٹو سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص با یکجا خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تنی دستی و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کا
بجای رسید که بهری سنگنه مذکور را پس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادر می فراحم خور و خوابی لواهی شده دهر نالتست حتی در باور چخانه خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عکاشش بجزگشته از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنا بر ضرورت
 در سفر با خود داشت معجزه نقره در عرض مواجب ما میانه اش نهاده او را بر طرف نمود
 چونکه جمعی از یاور معزز مرخص گشت کامیاب از آنجا کوچیده مع احاطه انقال برده سرزنگ
 پین بفاصله دو کمره راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
 و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوائج بشری فارغ شده همه با برتبه استراحت درآوردند
 بوقوع این حال خان شجاع بهم برآمده پیش دلوای رفت زبان طعن برکشاده گفت که این
 چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی از تو که
 راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صیح کسرشان بود بابتات حق زرمشاه سپارید
 دور از صلاح و فلاح زیر که یک را بچنین مراعات بے ثواب شمع کردن بردیگر جمعی از اشراف
 لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جوایمی چنین
 وقت بدو تنبیه باید نمود اگر اجازت شود دبیرالیش پر داخه آید که عبرت بگیران شود
 دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجاع از آنجا چپخت
 بفرودگاه خود آمد و پنج صد تنگیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته را بهی گردید و بیک
 ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک با ریخت که بعضی از ایشان
 بعد از بیدارختی بر همون بستر خوابیست پازده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها
 با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود را باختن و عرض تمامی مرد برادرش را مجمع
 نمک حرام مذکور نه تیغ و دهن نوک سنان ساخته احاطه انقال آلات حرب ضرب زسان
 ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوا اجناس
 ظروف نقد سر کار خود دیگر سامان مع اسبان آن جماعه معدوم بخان شجاع از زانی

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقضی شده بود تیر و دو پنج
 سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و ولایتگان که در قلعہ دارالریاست سکونت داشتند و دل
 از حد بیشتر داشتند فرصت وقت بحسبت بجز دور و خطوط راست بر ساحت بیابا کانه فایز
 دارالریاست گردید و خان شیجع را که بنید و بست پالیکاران بخت گماشته بود خطوط
 مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شیجع بر و انگلی نندراج
 به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بحسبیت
 خاص که دوسه هزار سپاه بار و پنج صد چپٹی کار و دو صد کلاه پوش بهر فرقہ که از پلجری و کوڑیا بنید
 و غیره بزرگ پاشی بسیار طلبیده بود و چهار هزار سپاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج فرس
 توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سواد ما ماندت سرینگ پٹن فرود آمد
 و در آنوقت احوال دارالریاست و آن دولت چنان بود که در بنید و بست ملک شمالی تبصر
 مرہٹہ تاجتر کرد راه صوبہ سیرا و از قلعہ چهار فرسنگ فاصلہ ادا رفته و عمال غنیم بنید و بست تبصر
 و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال او مرہٹہ ناملم مرج که بنید و بست صوبہ سیرا بعد
 عزل بلونت را و متعین شده بود باز لشکر کشتی کرده قلعہ بنگلور را محاصره ساخته ایام سری نواس
 بن گنٹ را و بر کی که قلعہ بنگلور بود دل در دست نداده قلعہ مضبوط کرده بدلد ہی و سلی خاطر
 محافظان برج و باره پر داخه دفع غنیم تر و دشایان بعمل می آرد و اعیان دولت میسور بشیرلی
 عقل و ہوش کم کرده چون پیر زمان خفتان صفت انتظار مد میدان شجاعت می کشیدند
 چون نندراج و خان تہو کیش فانیہ دارالریاست مند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
 پس ہمدایہ دفع دشمنی دولت مشورہ تماردہ تمامی مردان و جماعتہ داران را طلبیدہ و در بنید و
 ملک از دست رفتہ و تہند اعدا مشورت پر سیدند جلگی مردان سپاہ پیشہ جواب اوند

اگر خود بدلت بر قیل سوار شده زرم آتشوند ما هر که قیل در جان نثاری قصه نخواستیم کرد و الا ما
طاقت بجا که با جمعیت ما قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرسته نموده

ذکر شکست یافتن مرسته یعنی گویا او در سوار نیگلو ریز و یازوی خان
شجاع و منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرسته مع دیگر
کیفیات و اوقات سن یک^{۶۶} هزار و یک صد شخصت و شصت و پنج تنگی

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین بنحان نامدی گوش کرده مایوس
شدند و خان شجاع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یادی
جستند هرگاه خان شجاع بلا تا مل سرانجام این مهم بر ذمه هست و الا نعمت خود گرفت
و راجه سندان را بعد هزاران نزار آفرین و تحسین به نیت خود کشیده بخطایان بهما
خوانده مکرر التماس در نید و بستی ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود
با مسند زرین و لوازمه آن مع خزان و تو شکمانه و فیلخانه و غیره بیرون قلعه فرستاد
پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و بهر امور مختار کل کرده بان رخصت داد و از دیوان خانه
خاص تا دیواری مع اعیان پایاده آمده و دایع نمود آری مصرع هر که شمشیر زند
سکه بامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط جمعیت های خود بران
قلعه رفته در میدان کریمیت فرود آمدند پس راجه و دیواری همه جمعی از آن را با طاعت
سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بر زبان آوردند تا از آنجا خوب صاحب
دکنی جعفر و سینه بدلی که از قید نواب محمد علی خان مخلص یافته رسیده بودند و جماعت ایشان
سه هزار سوار بود و رحیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود سالار

جنگی مستعجل سپاه لاریها در شدند بدستور چند سران پیادگان مندیله کلاه پوش مع
رساله خود بر فاقه بهادر اقبال مندیله گماشتند و دیگران بخت و تکرار مبلغ ماهیانه
در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپاه لاری موصوفت همون جمعیت قلیل که چهار پنج
هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده‌وش هفت ضرب توپ و بلاتامل بیوت مردانگی را
تاب جسارت داده سمت بنگلو کوچ کرد و در دو سه روز به بندوبست تمام در سوا چون
پیش فرود آمد مره‌شاه ازین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر
ورود افواج مره‌شاه رسید سپاه لاری همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر
گر سنه اقامت و زید و فرد دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مره‌شاه طلبیده با یک هزار
مردم بار و چینی کار و دوسه کلاه پوش خود بدولت از عقب نشان تاخته چنان زد که اهل غنیم
تمامی اسباب گذاشته و بفرار نهاده و بعضی با اسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد شجون
که عین بدبیر عبرت نمائش بود کوچیده فایز بنگلو گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط
طمانیت خاطر مضمّن رسیدن خود بر بنیه غنیم دولت موسومنه سر نیواس قلعه دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون از جنگ مره‌شاه عاجز آمده کبکی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه لغنیم سپارد
و بلا لحظه نشان حیدری خاطر جمع شده چند توپ خوشی و بطرف لشکر مره‌شاه پراپند
مره‌شاه از رسیدن کوک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته بتدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سویدی کپ
بود روز دیگر صبحی سپاه لاری جمیع لشکر خود را آراسته مینمونه
سپرده توپخانه را بر روداشته بجانب لشکر مره‌شاه روانه
افواج خود پیرداخته نرم آ اگر دید امانت لشکرها می توان
یران جنگ آرموده
حیدر اگر دیده به آراستگی
سجاعت نشان که چون

قطرات بالان میرنجتند همت در باخته تاب مقاومت و مخالفت در خود نیافته گدازست
 بعضی اسباب رو بگریز نهاد و سپه لاری جمع ظفر یاب شده مع اسباب گدازست او
 نفوذ گاه خود مراجعت نمود و سر نیواس قلعه را با بطایف الحیل و به بهانه ملاقات
 طلبیده همراه لشکر داشت بکیر بیگ نامی را از رفقای خود بجز است قلعه مقرر کرد و غنیمت
 بایز لشکریان مفروز خود را فراهم ساخته به سوادله و کما مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
 شیخ از جنگو کوچید و بدست فرسنگ راه بالا پور بکلان فرود آمد تا دور و ز تو قف و زریه
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شک نامی اتواپ و بنادیق ساعقه بار بان های آتش
 نشان چنان لشکرش منتشر ساخت که پوشش حواس مردانگی همه یا چون رنگ گل از
 خود پدید حتی که لشکرانش همه اسباب جنگی و احوال و خیام و غیره گدازست آواره و نیست
 گشتند سپه سالار مظفر آمد و سردار شکر مرسته بهر طور از آن مملکت جان خود با سلامت
 بیرون برده بخیل شتافت بعد ده پاتره روز باز بفرایمی سوار و پیاده پرداخته بفرمان
 مستعد گردید و آن اثنا از پونه خبر رسید که چون و لیوس را و بهاد و سدا شیو پس بکلان
 بالاجی را و تا تا که لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک بنده برافراشته به سلاک
 سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ سمت بلی تاخته دار الخلافه شمشاهی را غارت
 ساخته آخراز دست قدرت احمد شاه درانی که جدرمان شاه میشود با چهار دسته برمال
 کرفی دشته و او بسوار مقرر است در رسیدن بود و میدان کنج پویه متعلقه پانی پٹ
 کر نال منرا می معقول نمان خراب پایمال شدند که نام و نشان جملگی از جهان سستی
 نا پذیر گشت و بالا اع اخبای شکست فاحش و انهدام بنیان دولت تاراجی
 لکو کها مردم مغوم و پر اطر شده بود آخر الامر لیس تالم و تشویش جنون پی را کرده

بساط حیات بر آه و حسرت در پیچید پس گویا اوازین سانه و حشمت اثر تاب مقابل
 لشکر غصه نشان در خود ندیده آواره دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی
 خود مراجعت به سر نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار عقیش
 کرده تهاجمات مره را از قلعات تعلقه میسوری جال اینک بعضی را بعبث نمائی برداشته قلعه را
 و عاملان خود را با بجا نصب کرده مظهر منصوص مع اسباب غنائیم اعدای مفور نشیاط خاطر
 و اطمینان ظاهر مراجعت بسریگ پٹن نمود و بے بند و بست کار خانجات دارالریاست
 چنان بود که همه جمعی را آن سوا مع جمعیتهای خود که مجموعاً سه چهار هزار مردم بود تیار شده
 بنا بر زمره مشا هر خود با ابواب در پچهای قلعه مضبوط ساخته فراحم کار و بار هر فرق گردید
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوای لیتر با آراسته بخت و تکرار مستعد بودند و احدی را از
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون باری نمی دادند سپه سالار حسب
 شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعه بر آشفتة در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا
 چونکه راجه ندر لاج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بربانی زن تره فروش خرابی
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شمع
 حیدر دل مراسم خاطر جمعه و سخنان تسلی و دلداری و دلدهی آنچه که مناسب حال و وقت بود
 از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر بمجمع داران هنگامه آرا
 پیام فرستاد که ما هم حقد را برین دولت ایم که از چند ماه بے مشا هر بے خزانه سرکار سرگرم
 و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشکرت شما پرداخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید
 لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زنانه ایشان کلوهای آتش فشان با نهایی اجل نشان
 چون اقطار امطار بنبار دود و دود شک اتوا پ بنادیق در سر نخوت و پلوج ایشان چو آن غلظ

نه بچید هرگز راه راست نخواهند پیمو اگر شما با قبایلین معنی پردازید فوالمرد و الا اطراف
 قلعه پوره با و پیغمه با هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند
 بی هیچ و ترود و موجب خود توانم گفت چون جماعه داران بخنان عبرت انگیز آن شیرصولت
 گوش کردند ترسیدند مباد که بر خانهای خود که در بهادر پوره نرد عید گاه قدیم که عربی تهری
 محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سوار پیغمه بنا ساخته بودند فتنه بر پا شود پس اجازت
 آمدن قلعه بمعدودی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری باد و ضرب توپ جلوی
 و ششش مقصد بار و دوصد پیاپی ده نیزه بردارد داخل قلعه گشته با بجا از ملازمان جوق جوق
 گذاشته نزد راجه و دلوای رفته بدلا ساود له بی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
 هم سخنان چرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز بفرودگاه خود
 مراجعت کرد و روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
 دیوڑهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم سبیل
 رسیدن آب آشپنا ضروریه محالات نمیشود همه با قبولین معنی نمودند پس و نبار
 پیاده را با سلاح اندرون طلبید و بر دیوڑهای زنانه راجه و دلوای چوکی نشانید غرض
 در دو ستر روز بنده و بست بر راسته و چون کرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
 رفت چند همراهیان خود را به بهانه دهنه داران درون دیوانخانه که حظه دومی نامند قائم کرد
 خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقرر
 ما بیانه داخل دفتر تو شکنجانه و خزان نموده در خود بگیرد و لیستهای خود را را از اینجا بر آید
 مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچری حاضر شود تا مقدمه شما را روی حساب
 ما بهور فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود را امت برید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل و متصدی در کچری حاضر و آشت
 دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آرشته
 طنبور و مرفر زنان و بنادیق جبان در هر بازو محکم گردیدند جمعداران از مشاهد زنگ
 اتجار زنگ بر شوشت که حسب الایام و اشترضای خاطر و الا عمل کرده بایک و نویسنده حساب
 به کچری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچری نشسته حساب ماهوار برادرهای هر هر
 جمعدار دریافت نویسانده فردیاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
 جماعتی ایشان را طلبیده چون جماعتی دار نه اسوار ششصد سوار و پنج صدی
 سیصد سوار و دو صدی را صد سوار و موجود بودند ماز را بهوار یا سازش متصدیان
 تو شکنجانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلبت بر میگرفتند چون محاسبین
 لادرک برین سر رشته عین فتوح و قوت یافت برغبین متصدیان تو شکنجانه بهم برآمد چون
 چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب بایه بی موجود وضع کرده فصد
 حساب ساخت ازین بر جماعتی دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
 اسپان مشترک خيام و ظروف پارچه از روی فردیاد داشت گرفته بر طرف ساخت
 جمعدارانیکه در زرم و نبرم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشا هر یک آئین بایه باز بجال
 نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید راسان ایشان را دخل صطل خود
 کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز و راست

ذکر نجیده خاطر شدن نندراج مکررا ز داماد خود و رفتن او به
 میس و جنگید نشان رساله شجیع آخر اسیر شدن و منتقل شدن

آنی کل ضلع بارمجل در سرکار خدا دامت مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و بیست و نه هجری قمری واقع شده

چون سپه سالار بهادر و شجاعت در تدبیر و مال شوکت خدا داد و غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بست را از رایاست بوجه حسن بعل آورد
چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت و ساخته بجای خود آسود و بهر آن ایام
راجه منشد نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدوره ترجیا پل که با وصف زیر بار خرج
کثیر کامیاب نه گردید و بخنان نخبیل آید باز به تندر راج شنوایند سخت بر بهی خاطر خود
و انمود که نامیده به پیکار آزمانی خود نام گشته بیکر که بسیار پیرانه سری را وسیله خود
ساخته ریخت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را میدخل ساخته و قلع
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شصت سوار و پانصد
جوان باز تر و خود گاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و
سکه های دیوانی تندر راج در شدند خصوصاً که مندی را توانی زار که مشرف لشکر سپاه
بشجع بود و همه را ترغیب و تحریع در این امر بشیر کرده ملی نعمت خود را بهرین مشورت با خود متفق
ساخته همه کینه بان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از تندر راج
اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست
شما بمانه رسیده بلکه از جدا مجد و آبای شما با با عنجد و طبقه بطبقه حاصل گشته اعدا آن تحصیل
حاصل است هر گاه با جمیع امور نظامت دولت شما و بنده و بست مهات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد مزاحمت بحال تحکیم نخواهیم رسانید این قریب

پارینه را چون مسوده مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان دانا هر کسی را که
 لایق کار ضبط دولت میند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرت نادان را از کشمکش و مرج و مرج
 و اگر دارند چون همه با آماده گساده نزلت کسب جایش و ذن نوعی گوش گذار راجه ساخت
 فرا جش بر آن آوردند که سپه سالار جمیع را بتعلق بسیار سپه خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری
 سکه با رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
 نند راج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
 بر غلامانیده و آواره ساخته بر اشد کوانند اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
 صلاح همین است که اسناد خود را با معرفت خیر خواه میبایست بگذارد و ازین طرف خاطر
 جمع دارند چون او با قبایلین معنی نپرداخت الاچار اجازت راجه منظور شده قلعه را گرد
 گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف بتیر پیاپی ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعد
 مناقشه و پرخاش اندر ز عاقلانه ادا فرمود اما او را راه راست نه پیموده و مصلحت و صواب دید
 آن والا دانش و فرهنگ پهلوتی ساخته آماده جنگ گردید و اتواب طرف لشکر سپاه
 موصوف سرگرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شتر زده
 از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروخته شد
 آخر الا شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه روز خنجر
 بر پا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشبار دیگران غنیه
 و اشتر به وضرب و باروت کمی کرد بحلقه انقیاد در آمد و بر حسب ترضای هواخواهان
 خود مع زنان سوار شده به لشکر شجاع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب
 شوکت در قلعه همانه خود گذشته او را همراه خود بدارایاست آورده مقتدر خست

و حسب الاشاره راجه بطایف التحیل از او اسناد دیوانی با دیگر کو اندر گرفتار است
 راجه و اصلاح اعیان و تشکله می را و ز تار دار که دو تنخواه قدیم بود که حلال تصور
 کرده سپردا نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهرام اقدام نماید
 تاکید آید ساختن فایز گشت تا از شعبه بازاری فلک نا بهنجار و زمانه بد کردار که هر آن
 و زمان رنگی تازه بر روی کار می آرد و غافل بود چونکه مندرج اسناد دیوانی بلامان
 سپه سالار سپرده بیباق گردیده بود و اقامت از الزامات کسر شان و منزلت خود
 دست بطایف الکلمات رخصت حاصل ساخته بجا گیرت خود که سه تعلقه یعنی
 کتور و پریا پتن و وار کل کورده مع ایجنسی درگ از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز
 جاری شده بود و عازم گردیده بقصبه کنو سکنوت داشت و فوج فروری بای بند و بست
 کار خانات خود که شش هشتصد سوار و دو هزار بار و سه چهار هزار پیاده کرنا نکی فراهم
 کرده آسوده کامرانی می نمود همدرین روز با سراج الدوله محمد علی خان الاجاه با سائر
 انگریزین و سواران و فوج کشی نموده بود و در این کبلی را بخدمت سپه سالار که صیت
 شجاعت و کار اگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن و الافطرت
 معروف هند و دکن گشته بود و فرستاده التماس کوک نموده و دو پرگنه کی خنچی و دیگر
 تیاک گده که در علاقه خود داشت محاصلش به کر کوک و گذاشت سپه سالار عا جز نواز
 انگشت التماسش بجمای قبول نگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم اردو
 هزار پیاده کرنا نکی بسرداری سید مخدوم برادر بی خود با و فور سامان رسد و آذوقه و اشکر
 و سیاه شایسته اعدا شکنج روانه پهلچری نمود چون صاحب مشا ایه رخصت شده
 مع اسد خان مکرری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کرپه شده بایالت ضلع باره محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفتار نوازی عدیل خود داشت
 بنا بر آن شتم از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عجمه المجید خان از دست
 بلونت او مرده گشته شد امت را و نامی سردار مرده بود بوجوب تاکیدش با پنج هزار سوار و
 هزار پیاده بضبط ضلع بار محل فوج کشیده و بنحیج شجاعت نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
 سپارد آن تهور منش اگر کمیت فوجداری بجزکت آمد و به عجمه سوار هیچ تو بهی ران لشکر
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گله آهوان افتد حمله آورده گشته مخالفان را از حوالی معبوه
 تر پا تو متفرق گردانید و فوراً سر راوند کور از پیکر بدن جدا ساخته بر سر نیزه نمود چون بعد
 چندی غریز خان کچیشمی بر آن شجاعت حمله کرده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید
 خان لاواز خود نوکری گذاشته برای ویلو سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
 مع بار برداری فرستاده بخوابش تمام طلبه گشته نظر به شجاعت متعین سید موصوف کرده
 بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
 بر عاید دست تطاول دراز کرد بلکه شیوه حق تلفی ملایمان خویشان خود مرعی داشته
 بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و یک شب پالیکار
 آنجا را گرفته بدارالایرستانه کرد و در قلعها و دهانه گذاشته پیشتر کوچید و به دران اشنا خبر رسید که
 ملک باره محل از دست شتم غریز خان چیشمی چید محسن خان عرف موچا میان حاکم کرپه بی بست
 گشته همه عایات را راج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع اصحاب
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر غم بند و بست آن نواح بدل مصمم
 داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شد و عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
 سپه سالار موصوف بجزر موصول موضوع مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامه متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گھاٹ رای کوٹہ بالشکر عبور کرده بر سرش رسید غریز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بے جنگ سمت کڑی و فیلم نهاد صاحب عزالیه در بلوچات کوہهای باره محل ٹھانہ ہای معقول نفوجہاری اسدخان مہکری گذاشته خود توجہ پیلپی شد چنانچہ بی فراخ جیبی از رعایا ہمدانگی تمام بر فوج متبعین مورچال نگر نیشخون زد و مع سامان رسد و غیرہ دخل قلعه گردید چونکہ محاصران بعد قوع این اقعہ خسارہ در گردیدند از اتوا پٹ بنادیق راہ آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب صوف بالشکر خود نزد ولی نور اقا دہشتہ حراست شہر بندہ خود قرار دادہ بود اما در پرکنہ چچی کہ ہجدہ کردہ ہی غری پیلپی در آن زمان از ضبط فراسینس نقل شدہ بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمدہ بود زیر حکومت صاحب عزالیه نبود و تیاک گڑہ کہ بمسافت بعید واقع شدہ زیر حاکم کماشتہ ابوہ لیکن در ایام حراست شہر مذکور بعد م علف و کاه و کمی غلہ و غیرہ احوال شکران وود و آہ تنگ گردیدہ تمامی اسب و تبر بیدانہ و کاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شدہ بودند باو چنین خزانی سیاہ جیدری کوشش مردانہ بعمل می آوردند کہ

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مکی کنند ی راؤ ز ناز دار سفلہ مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپا داش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایبا جی پنی مرہٹہ و نا کام قیتش کہ در سن یک ہزار و یک صد و ہفتاد و ہجری اقع شدہ چونکہ زنادار بد کردار یعنی کند ی را و با فضال و عنایات اقبال عدو مال خدا و نعمت مفت سند و یوانی ملک میسور بیخ و تزد یافت و اعیان ارکان دولت را از

استر ضای خاطر و متصالح خود منحرف ندید و نیست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد و باندک زمان از آنجا که آب بر که خور و زود تر گنده میشود و سگ
حلاوت لقمه شیر برنج گوار نمی گردد و بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردد
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصویریده بموجب پای مقدور از دایره جسد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و برتر خردگی کارخانه بل سستیصال و دلچسپا و
نعمت خود بدیل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقتدر بالفعل به بین
افضال و نوازش مهارج ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و صدا و محمل امور ریاست با شمت می نماید مبادا که شخصی جنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است و خیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و ملکیت
چندین ساله بهر دست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در اندام بنیان لایقش کرده

منظوم

در خستی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردی بر آید جای
اگر همچنان روزگار بلی	به گردش از پنج برنگسلی

مسند نشین ناخبر به کار نیست فطرت از آنجا که

من از بقدری خار سرد یوار دستم	که ناکس کس نگردد هرگز از بال شینی
-------------------------------	-----------------------------------

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بد بختی چونکه

بود مانند گرم پیله ادنی زاده در صلب	که چون پوشد قبا بر شیمی گم مکن خود را
-------------------------------------	---------------------------------------

ندانست که آخر کار دغا بچند دلت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور رسول موصول بونه گردید مادهورا وین ناما از بس حرص
دنیا که طریقه حریصان است چنانکه گفته اند

پیر نمی گردد ز دریا کاسه چشم جاب

ایسا جی نپدت مینی را که سردار شکر
هر اول مره بود بعد چهل نبرار سوار بیست نبرار پیاده و تو چنانکه ناما وقت مراجعت
خود در صوبه سرانداشته بود همراهش داده و آنکه کرد چون خبر آمد مره بن زاد ارحام مک
رسید بمونشب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه بنید ساخته اتواب کلان بطرف منسرو دگاه
خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص خرا
طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلوه ظهور آورده

اما بقین تصور کرد که

چهلذت است ز عمر دراز نادان را

پس تفنگچیان را در تبریها قایم ساخت که
چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جورا مع بنید که هنگام
طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گردانهای
خود داشته متصدیان کار خانات خود را طلبید و افراد یادداشت حساب تو شکنیانه
و فیلخانه و شترخانه و سلاح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره
تفصیل اگر گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت
در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سواران در دوازده میسور برآمده
بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبریها بشک های
تفنگ اتواب حمله کنان را نهیمت داده منظر گشتند و مکر حملها و یورشهای نامقول
به عمل درده آخر جمیع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

اینجا کار سفر
لاصین جورا
از سبب این
چشم و زردی
اینکه گاه
رونگان را
عجب میکان
میگویند که
کشتیها
خود می بینند
۱۱۰

فریور مرغ از محل زنانه گرفته و در خطبه با پیر کرد و بدلا سواد استمالت توابعان پرواخته باد و سواد
سوار بر قی آهننگ خراطیه بار داشته از سید ماجو جو کرد و از آنجا شبگیر زده هیچ خلانی کل
کردید و در یک وساعت بند و بست آنجا کرده طی بکیر یک قلعه در نیکو متضمن رسیدن خود قهریم
و ترسیل نمود آن رفیق با توفیق مجرب در شمع شریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
اما چون نهر اریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرده خود با جمیع نهر اریان
قلعه به بهانه تماشای بانغ بیرون قلعه شتافت و بمجا فظان در وازه چنان تاکید کرد
که حیدر علی خان بهادر برای بند و بست مهمات ضروری از سر برنگ پٹن می آید و را
مزامنه نشده بار فقاایشان درون قلعه بار دهمید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت
چون شجیع اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
گشته بر البواب در یچه باز ملازمان رفقاء خود نیز که هندی نموده فارغ گشت مزاجه
یکت وساعت مع نهر اریان مراجعت کرده ثمرت ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
اقبال عدو مال تمامی نهر اریان و مردمان ثمانه قدیم را با انعامات شایسته خوشدل گشت
و بکارهای عمده آئینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
بکار گذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً همه با جان
و ساهو کاران شهر را طلبیده به هر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پیمه گرفت و
میر علی رضا خان را از رسیدن خود خبریده به نیکو و تمامی ماجرا اطلاع داده طابقت
و بدستور مخدوم صاحب که در پهلوی بود بر فتور و قصور نازد انهم حرام و فوج کشی هر سه
بر حسب تدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی سببانی تمام در قلعه نیکو آگاه
ساخته طلبیده بود چون میرزا کوکبجهت خود که دو هزار مردم بار و سیصد سوار و هزار پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید آن صاحب غزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده سوار
 بسون گوری و هسور تیریا بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت فراموشی
 سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون رازداران مک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
 میدان دلاوری صید گاه کمنه را گذاشته علم شجاعت در عرصه مردانهای جنگلور برافراشته و بدین
 صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
 شترزه صفت آمده تمامی اسباب سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسی اعلی که در آن
 زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهمانش امع صاحبزاده و الا قدر بلند اقبالیت

کربینش فروغ دولت و جاه ۴۴ | عرض میداد در جهان ناگاه ۴۵

هفت ساله بود در آن خانه گذاشته گردخانه چو کیمیا داشت و بلا توقف آن زبان بغل
 و نصب اعداران و اعمال تعلقات میسور برداخته لشکری بغرم تسخیر قلعه جنگلور فرستاد
 بود درین عرصه ایساچی بینی بالشکر سنگینه چون شاهین گرسنه که طعمه میرسد رسید
 ز نازدار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
 کرد و اخیال آن شترزه خصال را که سنی ریخته چپا و تقیبت لایق گرفته آراسته می ست
 مع دیگر اسباب شایسته و ولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه جنگلور و اسیر
 کردن آن شیر میدان مو که ساخته روانه کرد خود عظم غلبت نه هزار سوار و چهارده هزار
 پیاده مع اتوای قلعه شکن کوچ بکوح رسید تا مرطه باطراف و جوانب جنگلور و بنگاه مطوفان
 برپا ساخته قتل و غارت رعایا دست شتم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
 زمین از صدمه و وادوسی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هر چند مرطه
 مورچال دو انیده صلابت که چها گردیده و تیریا با احداث کرد و بشکست قلعه همت بر گما

اما ملازمان صاحب شکت تبر و شایان بار باهور چال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حمله
ایشان پرداخته ظفر مند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب حبیب حضور از
فراسین خست گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بتقریر اول موضوع شده باشد یلغا کرده
به تیاک گده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ توپ
عجور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوٹ در سواد آنی کل رسیده بود
که مرہٹہ در تار دار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند
بأنصوبه شایان مع سپاہ پیا دگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش مجبور آمدند
و فیل و شتر را مقدمه الحیش ساخته در میدان بعرم مقابلہ صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعدا شکن در دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در شیب بین قایم کرده با سواران
سبک عنان چاکست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استادہ بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نمایل نحوٹ منترل در نہ گرفتہ
بالشکر بازی خود بر آن جماعہ در تاخند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده آتش
کرد تا کمینہ اراں برخاستہ از شلکمای توپ و بنادیق داران روزگار بد کردار اعدا بر آوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت برکشیدہ ہزاران ہزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از ہر دو لشکر نجاک عدم خوابانیدہ چنانکہ مقہوران بہریت خورده و کبیرہ
تہاندند و باز در عرصہ کیپاس و زفر اہم شدہ گرد لشکر شیر مردان جہانگیر چون مکسان کم ظرف
طنطنہ زن زن برداشتہ محاصرہ کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود و سوار
مذکور و محاصرہ دو لشکر نکبت اثر بفضل بخصوتہ ترقیم و ترسیل نمود شجاع والا فطرت بہ تجویز کا

صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب شوار پسند متضمن میبودن طرق بغاوت
و حرام مکی زنا دار بد کردار و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان بنندراج نوشته
فیر رسیدن لشکر عدو مال از پیلچیری و سدر اهش شدن دو غنیمت و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوائی مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحکمت آمده رقت کرد و یقین الست آنچه که پیش ازین بر خود گذشت
از فتور همون زنا دار ابروده باشد خط و جواب باستمال تمام ترقیم ساخته معه حطی اکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انجلی درگ موسوم قلعہ
آنجا که ثمانه ابلوغ داشت پس شیخ دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف
بموجب مرقومه القدر نیز از اطراف خود ایما ساخته فرستاد و هم آیین لبری و دلاری
چنانکه بود اعلام نمود صاحب مغرالی که تا سه چهار روز بد ریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خود داری یا وجود سعی مردانه سپاه دولشکر بساط میدان ز رف از دست
همت نداده و بحیلہ های دست برد و دمد مہ های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آب و
ودانه دواب بلاندیش به دلاوری تمام همونجا بسیر برده بود بجز وصول عنایت نامه
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوفا آراسته است بر لشکر غنیمت در تاخت هر دو
نا تجربه کارتاب مقابلہ شیران جهان پیادر خود نیافت مثل و باه مزاجان از پیش و بر
گردیدند قانایر امون فوج طفر موج حلقه زده به شعبه بازی فریب دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم بول و هراس میمنه و میسر به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج قلعہ آنجا
فرستاد قلعہ مذکور در پناه کوه شیران شمرده صفت را فرود آورده و از اطعمه

اشهره و دیگر اسباب لازمه حوائج بشری بخوش خریدی مهینا کرده سرخر و گشت مهره
 چون این حال دریافت تو بچانه خود را طلبیده آشته از دور بر جماعت راست پیشگان
 تو پ اندازی آناز نهاد و هنر حلهای نامعد و در برش که حیدری بعمل آورد چون یک
 روز و دو شب برین تیره گزشت شب بیوم صاحب موصوف بچند سر دار تحب که او
 قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم با رجلاوت شعاع بعد پایشین یا الشیب
 قوازمین کوه و دشت در تاریکی عجب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرمت
 جنگ آنجا مافت از دست بهوش و حواس فته آواره دشت افکار و ادبا گشتند
 سران ما تجربه کاران یعنی ایسا جی پی و را و تفتنی بمعاینه این حال که ناگاه روداده تنها
 سر و پا برهنه خود بار از آن معرکه جان ربا بد زرد و اشکریان آنما که بر سانه خبر دار و
 از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وارد دست پشمیه و لنگ برده تینه و شناخت خوش
 و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند مالبقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی افروخته
 مرد آزما می هزار الحاح وزاری از دشت شیران خونخوار ماننی یافته جان خود با سبابت
 بردند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شاد دایانه فتح پر ابواب جهان بلند آواره ساخته
 سبجی مع اسباب مقهوران و اتواب و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
 برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سر در منهرم رفر دیگر باز بهنیت مجموعی کرده چون
 زاغان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وصف پرگندگی خاطر و اوتناع یک جا
 شدند درین اثنا اندراج بمره نشسته که حیدر علی خان بهادر رکنی ولایت میسور
 است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این ولایت اوست در نیوانه زانوار
 ادنی نوکرش بکمال مبعیت پیش و بی من قریب و بی لایا کند بهنیه خویشی شود و باه شیه بهنیه

الطریق نواز شہای خداوند نعمت خود کو ستاخ شده از آنجا کہ بیت صل بد جز خطا
خطا کنند بد بیوفا با کسی وفا کنند بد راہ بغاوت پیمودہ از مخدوم خود برگردیدہ پنج بیوہ
می برد آخر این فعل شنیع صریح اورا مقرر نمواہد کرد ۵ اعتبار است فطرت یکدو ساعت
بیش نیست ہد کرد و آخرتہ نشینی رو یکہ شد با لائشیں ہد شمارا ہرگز لازم نیست کہ در مقدمہ
بند و بست یا ست ما دخل دہند اگر اداہ اخذ زر چوتہ در دل دہشتہ باشند صواب
آنست کہ فکر وصولش کردہ صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
تند راج مرہطہ از زنا را در بد اعتقاد گشتہ سخنان رنجش بر زبان آورد چو نکہ از
دست بازی لشکر بان شیرصورت بتنگ آمدہ بود درین معنی صلاح خود انگاشتہ
بمحضور انصاحب شجاع غم مراجعت خود ظاہر نمودہ چیزی نزد درخواست نمود
انصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت وقتہ
انگیزی زنا را رسیان کردہ رسانیدن زر بعد ترقی بند و بست کار خانجات خود
قرار کرد و اوالتماس گذاشت بارہ محل در پیش آوردہ جد و کد بسیار نمود پس پاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع بار اعل بلا لافافہ موسومہ اسدخان مہکری
نویسانید ثبت مہر کلان نزد مرہطہ فرستاد و این معنی از مغتنات از خانہ سوزندہ چو
برآمد سود خود دانستہ از آنجا کو چید آن شجاع صاحب غم بسرعت سرلیعہ از لشکر مخدوم حماد
ملحی شدہ سرپردہ خاص بیرون قلعہ نصب کنانیدہ با سامان جنگی داخل خمیہ گردید خفیہ
بفوجدار بار اعل نوشت کہ ما ہر آنیہ نظر بصلاح امور خود دہشتہ برای و گذاشت ملک بار
محل زنام شما تاکید پے لافافہ نوشتہ دادیم لاکن شما باستقلال تمام بودہ حکمت عملی ہرگز
اورا دخل نہ دہند پس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بند و بست قلجیات

کرده بود که ایسا جی پنی معتمد تانگید و لغریب به کشنگیری رسیده تانگید و معتمد به پنی و
 فوجدار صایب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدد و اپروانه دستخطی خاص به
 جیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایامی ساخت که بر یک تانگید به لفافه ملک قلعه
 را و گذاشت نخواهم نمود چون مرهبطه در افس ساختن تانگید نوشت جواب صاف داد
 که کاغذ موسوم به بارشما و افس نخواهد گردید مرهبطه چنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدم
 ابرگشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره همدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط مانده
 ماند و در همون تشویش قاصد انش خیر رسانیدند که آن صاحب صولت با لشکر میر علی رضا
 خان و مخدوم صاحب چون شیر غزال گرسنه از کنج غار قلعه بنگلور برآمده در سواد محراب
 آرمیده نظر غارت بر رنده اعداد مرهبطه از خیر دل زد دست داده به نیل مقصود راه فرار
 سرگرد هرگاه مرهبطه بطرف بارامحل نهضت کرد ز نار و دمار یوس بدار الزام است خنریه انساب
 عزم با شوکت مع بشکر ظفر پیکر از راه ماگرمی درگ برآمد و در درگ مذکور اثری درگ
 و چن رای پٹن و چن پٹن و غیره تمانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی
 سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید بهمد آن زبان از راه اخفا خطوط
 جد و راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولاد دولت ریاست میر نیه خاندان ما به سبب
 بی تمیزی و بد بخاطری و نفاق اعیان به تدبیر چیان بی بند و بست گردیده که اکثر نامه
 از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزندان
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و با بچارگان را بجای
 امن و امان نگه داشته بطرفداری ملک و مال غیره پردازد شایان سعادت مند لیست
 بان شجاعت منش رسیده چون شمع و الا و انش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

که راست آورند و سندر دولت خدا داد خود انگاشته داخل حبیب مبارک کرد و در
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بغرم ملاقات نندراج شتافت
و بساعت سیصد شرایط مواصلت جسمانی با یکدیگر بجای آورده شد و کلمات قصور حکم
پرفتور و میان آوردند و ندراج بر عمل شنیع زنار دار نفرینا خوانده در اتصال و ندریش
مشورته و ترغیب با فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
ندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بار نزد خود موجود
داشت متعین آن صاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زنار دار بالشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار شتصد حچی کار بود و دوهزار
ضرب توپ بغرم مقابلہ برآمده اگر چه سواد پریا پتن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نسیب مردانگی و یک تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادرنش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدارست قضا را شبی در لشکرش آسی سرن با
شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و با هم کمر بازده و پیل بر داشتند چون هول و هراس در
لشکرانش بمرتبہ اتم بود یکبار آواز نفعان و او یلا آمد آمد دشمن از نهادم و وزن برجا
که همه لشکران زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان با یکدیگر
کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تعبان
بر سراوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزاثری پدیدان و مجمل
گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرامیدند پس چه سالار شجاع بدیافت
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر ممینه و میسه آراسته است
طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود آراسته و تیار ساخته با قواعد است

استاد اما از ریش شکلهای توپ بندوق غازیان شیر شکار جیش قلم پرگن با مزوید
مغلوب سپر انداز گشت نوزاد بر اسپت ق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سرایا ترآمده بنزار سنج و ترود داخل دارالریاست گشت جمله سوار و مردم باریاده
باساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد
نزد و کوب احدالش گشتند پس آن غرابانوار از آنجا که چیده از راه چنگال عبور جو کرده بر سواد
مانای منطف بالشر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشتند بنا بر عبرت چند گلوله
بجانبه یوانخانه خاص محل زنانه راجه پرانید و بمجد و صد نه گلوله از محل زنانه شور و غوغا
برخواست و همه مستورات بر راجه مستغانی جانهای خود شدند و از غوغای عورت
هوش و حواس در باختند آن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوای دیوراج حرام مک چنین شوخی نکرده
و احدی برخانه گلوله های توپ بندوق نه پرانیده گولند از آن خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مکر و خاطر با ایمانمانند
آن شجاع اعدا شکن در جوالش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بنیوالیم اما
حرام مک منحرف دولت مانده و ن قلع پناه گرفته است اندام تکفلان امور ملک اری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
بهستیم که بودیم راجه جز اقبال این معنی چاره خود داری ندیده بعد تو شق عهده پیمان که
او را از جان بلکه و معذب نسازد در پره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نموان
قیاض دوران او را که قابل بد کشیدنی و عضو بایرینی بود نظر بر عهده خود کرده مانند
زناغ سیم بخت در قفص آبنی بند کرده روانه بگلور ساخت الحق اگر مکن از خوان نعمت

کشی و پوش یافته دست نوازش و الا دستی شیوه حرام نمی بجا آرد و طرق بغاوت
پیمای منتقم حقیقه باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری **بست**

باصاف دل مجال از خوشتر شمنی است | هر کوشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر نبد و بست قلعه دارالریاست یعنی سرسبزنگ پشن و غیره
مع دیگر کیفی که درن بکیر از یک صد و هفتاد و یک بجرمی روداده

چون آن صاحب شجاع ظفرمند از مهم مذکور پرداخته بر عداوی دولت خداداد فتیلا گشت
آداب شرایط شکرنا متناهی بدرگاه آبی نمودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیر خواه ملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود
محافظان ابواب قلعه ادرباب و گذاشت آن صاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر بخش تالیف قلوبش بزور قیامت
نثار ساخته و زیور مصرع که عبارت از حلقه دست پدک جواهر و غیره باشد بخدمت
والایش گذاشت و مرا اسم مبارک با فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آورد
اندر و ن قلعه نمود آن شجاع سراپا فکر و تمیز با و تعلقه رفتن و دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمه ادرباب نشن و شنش بهمونست آنسته بهانه روز ناساز و ساعت بد در میان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحب خیراده بلند اقبال را که فی الحقیقت خود
شرفیشت بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به نذر چند راس اسب و
خلایع گران بهار جبار وانه قلعه نمود خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و دریچهای قلعه و دیگر کار خانات

ملازمان معتمد خود قایل گردید که بر دیویرھی دیوانخانه راجه محل زمانه اش چوکی ملازمان خود و ملازمان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال و زیاده ای حقیرا چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بار محض بطرفداری آن دولت از مرسته و دیگر بعیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکسته داد و ملک از دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صائبه باز بقبضه اقتدار خود آورد با وصف این ترد و تشویش چون بدیحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی باز و حیلہ بامی نگینند و مزاج مشد نشین ساده منش را از آن جناب الای شورا نیده فتنه و فساد برپا میسازند و این همه محنت با و صعوبت مارا که در امر ملک داری بطور رسانیده بود مفت ضایع و برباد گردان میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک داری و در دست تدابیر اعدا شکنی در حدمرج امان داشته بطرفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجزر شاکش دولت ذیبا او را بساجل نجات رسانیده ممنون و مشکور تو جهات و الاساخت

نیایه اجداری بی دلیری هیچکس هرگز + چو شمع از سر گزشتن لام آید سر فرازان را
 القصد چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور غلغلای فتنه ساز و تنبیه بدیحاظان حیلہ باز و جرمانه گرفتن از متصدیان پُر غیبت تبدیل کا کدالان با مکر و فتنه فراهمی سپاه پیشه و سباب شایسته حریف آیین سپه پروری بدل متوجیه بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بر بخشی و لوازش گسری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز رضا و حسن تدبیر لاحق سرانجام نمی داد و پس بقابل منده ابه اوستاد و الادانش سپه و تعبیلیم و تدلیس علوم سعی جمیل فرمود و غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منیت تازنه

یافت و دلهای حاسدان ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بے رنگ رونق و
 خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت افتاده
 بحسن سعی و کادانی در قبضه اقتدار آن شتم نهاد و درآمد و مردمان قایل و هنرمندان
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسوف منزلت و کم خواهش سران
 پیشین چون شمشیر در نیام غارت نشین بودند دفعاتاً زنگ کدورت از چهره حال مصقله
 قدر دانی و مساعدت نجات پاک و صاف نموده مانند نیره سر بالا کرده حاضر حضور
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قایل مود گردیدند و سوداگران
 و تاجران حسب انخواهش انعام پرور از بهر دیار و بلاد تحایف نفیسه اسپان گران بها
 و شتران بارکش حاضر ساخته سوائے قیمت مقرر بخششها و انعامات شایسته می یافتند
 و لکو که از بهر ضمانت اهل کاران حضور بنا بر طلب داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
 هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
 بوده سرانجام میداده بودند الحق هرگاه خداوند حقیقه میخواست که یکی از بندهای خود را بنوازد
 ملک اسی ولایت غربا پروری و رعیت نوازی سازد و انشای امر جوعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع

دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون ز ناز دار حرام نمک بپا داشت عمل خود رسید و پنج فساد و خلل ملک متصور
 برکنده شد جنوبی دارالرایست که مراد از ضلع پایین گهاٹ یعنی کومیتور و غیره باشد
 پر شور و شرگشته زیرا که ز ناز دار و خیم العاقبت برای بند و بست آن نواح یکی از خوشیشان
 خود را دانه کرده بود و او و نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نایار و او باش نشان

بان خود متفق ساخته شورشن فرا بود بر آئین میباشند و صد سوار و دو ساله مردم باز و هزار پیاده
 بسرداری سید امیرعلی صاحب برادرستی خود مع سر دار خان نامی دلاور شش روانه
 ساخت و خود بدولت نزدند راج رفته بطایف امیرعلی به بهانه بند و بست بعضی امور و
 خود رضامند ساخت مع متعلقان و خویشان زنی فرزند و قرابت اران او را همراه
 خود آورده داخل حویلی بخش نموده بجات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه ادا
 ساخته شاد دایه شادمانی و نغمه هجبت و کامرانی بلند آواز فرمود چون سکه هم گرامی
 آن بخت آور بدولت خدا در واج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت
 خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حربی ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد و صاحب
 بقلعه داری دارالزیاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه بند
 نشین و نند راج و غیره بحال برقرار و قلعه دار به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نند راج تشریف برده به تسکین و
 دلاسامی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پر از خلع و زر و جواهر هموار از طرف
 خود بایشان سپرد و بامداد مراجعت فرموده هنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته و بعضی
 پالیکاران آن نواح مثل کرک و غیره که بپیه غفلت بگوش خرد و شسته بودند نظر نربو
 باز وی شجاعت و یوری طالع آن بهایون طالع کرده هر اسان گشته مطیع شدند و بعد
 بند و بست دارالزیاست با لشکر ظفر یکباره بنگارش تافته یادای مبلغ که از نزد ساهوکاران
 آنجا گرفته بود پرداخته مسرعه الوقت گردید و امیرعلی صاحب سر دار خان از بند و بست خود
 فراغت یافته خویش زار دار را اسیر کرده فایز حضور شدند و بعد آن اوقات بدر الزمان خان
 نایب به اراده نوکری از نخبه گرده رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زبان

از جلد و پدرش معرفتی و وقیفیتی داشت ریشش را غنیمت نشسته با هیانه پنج صدر و پست
به بخشی گیری بار کچری مامور ساخته بود و هر ران روزها بسمع شریف رسید که با یکبار بالا
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار افلاک پندار نارسامی ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را بقاوسی زرو فریب سمعت خود می کشد یقینیکه از صلت
حمله شیران عساکر طغیان خوشی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد
و برهنای پند و نصائح اصلا طریق وفائی نخواهد پیچو آن داد گستر باستماع این معنی بنابر
بند و بست دولت خود عزم تنبیهالش بدل مصمم داشته در فراهی لشکر و سباحتی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادبهونی
بن آصف جاہ ناظم دکن به بند و بست صوبہ سر او تسخیر کردن
آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و متقل شدن آنهمه بلاد
به قبضه تصرف آن الیادانش و فرہنگ در ہمون سال یعنی در سنہ
یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجری اکملہ

در حینیکہ بالاجی راؤنا ماعتہ تمامی سلطنت امرای خود متوجہ بند و بست فوج خانہ لودھی
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در ۱۲۶۶ الہ بکزار و یکصد شخصت و شش ہجری
بفراہمی لشکرانیوہ بہ بنیہ مرہٹہ یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش ہمت گماشت و میدان
خالی دیدہ بکوچہای دراز تا پونہ رسید و شہر را غارت ساختہ آتش زردہ بتخانہ ہارا
شکستہ در دیوار گا و کشی لعل آوردہ برگردید مرہٹہ بچند استماع این خبر بہ سبیل بلغاہ
در رسید و اسد جنگ را متصل معورہ ہناباد محاصرہ کردہ چنان شکستہ اد کہ بطرفہ العین

خرابی تمام بحال لشکر این مغول اه یافت از سیر و بنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه
 محصور گشت امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیمت
 پیموده ملک هفتاد لک و پیمه باستصلاح تحصیل اسد لیوان معه دوشهر دار السلطنت سلطین
 دکن یعنی برهان پور و بیجا پور سوار این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرگنداشته سالم با به
 به گو لکنده مراجعت نمودند آنهمه ملک در ضبط مرهه بود چون لشکر کشیش در سواد
 کنج پور متعلقه پانی پت کرنا ل از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
 ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم ادیهونی وقت را
 غنیمت شمرد مع لشکر و سامان جنگی به بند و بست صوبه سر اہمت گماشته بسادش
 مرار را و حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکوٹہ کہ برگنه من مضاف صوبه سر است و تہا مرہ
 پونہ بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکہ موکنڈہ سری پت نامی قلعه
 انجاد لاور بود قلعه را محکم کردہ آنقدر کوشش مردانہ بجا آورد کہ حاکم مذکور تاب عدو شکنہ
 یا وصف لشکر کشیہ در خود نیافتہ بلجی بآن شیر شہزہ شکار گردید یعنی حیدر علی خان بہادر
 را طلبید پس آن شیخ عالم نواز کہ دزد مجبور بغیر تنہیہ سیامی گورہہ پالیکار سرکش بالا پور خود
 سرگرم نہد و بست لشکر خود بود و عوالتش اسبب ترقی دولت خود انکاشته در رسیده
 اگر چه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شدہ استدعا نمود اما آن بیدار خبت ہشیار مغز
 پیام فرستاد اول خدمتی کہ معین خواہد شد سر انجامش بہرسانہ کار دست بہ عمل
 آورده بندہ سر خر و لبشرف ملاقات خواهند پیوست و التماس تسخیر قلعه کردہ شیخ
 کار آزار و دیگر پیرامون قلعه گردیدہ تشییع فراز زمین مشاہدہ کردہ معمورہ را کہ ثقی
 قلعه است بیک حملہ گرفت و مورچال بہو نجا قایم کردہ گولند از ان خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه چون پنجه مشبک ساختند و جمیع صاحب را
وقت توپ اندازی بجا کمزور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرائش خداوند نعمت خود چند گول
از توپ دور اندازی بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پیرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از زیرش گولها زیر و زبر گردد و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برشته آن طرف تالاب شمالی قلعه چپان زده فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت
حد و مال دوسه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادر ام اگر پدای جان مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار وانه کرده آید و گرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد
تا قلعه را بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحبت به پناه
دولت خدا داد در آمد و قلعه بملازمان و الاسیر آن خلق پرور داد گستر و قلعه ثمانه خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب تجویز حاکم مسطور وانه پونه ساخت و روز دیگر بجا کم نوشت
که در قلعه مفتوح ثمانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه ببرد و تا حاکم دانا مقتضای
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توالعش بند و آن شجاعت نش گداشته
سمت صوبه سیرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصه دوسه روز از
بند و بست قلعه فراغت یافته بالشکر ظفر پیکر و آتشخانه بجزر که از عد و سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالا پور کلان را مضرب حیا ام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرورد در ایام سابق بطور سارنیده بود یاد کرده بهیم گزند خویش مع زمانه و اسباب
 ضروری راه ارکات سرگرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی همانند خود در قلعه مذکور
 فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده هر اولی گزیده تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
 صاحب جاه و فرصت همکلامی بجایا به صورت نهیست چونکه در سواد سیرا رسیدند انصاف
 شوکت غربی قلعه سواد عید گاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
 قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوجه های متعدد و بجز زمین و نهید
 باتش اندازی منجبتی پرانی اشتغال و زربید چون کشایش افسار لغت همه برای زمین آن
 و الاوش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تیرها قایم کرد و از اتواب کلان دیوار
 قلعه و ارک قلعه شکست و از بس شک با می اتواب که دل و جگر محصوران از صد شمس
 چاک چاک می شد حصار بار خیمه گردید با این ترک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
 نداده تا یک ماه داد قلعه داری در داد آخر الامر که حصار را بر زمین برابر شده بود از
 یورش غازیان شیر شکار آن شجیع و الا همت هراسیده به پناه دامن دلتوش شود و
 به بود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی درخواست پس آن بیدارت
 و طالع آورید بدیدی و اما بخششی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تمامه خود
 در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب ضرب که مرهبطه برای ملک گیری
 کرنا ملک بالا گماط و پائین گماط در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
 خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواب کلان و دیگر سامان
 شایسته آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علییده زیر خاک پنهان ساخته
 پنج شش ضرب دبان شکسته و نادرست مع چنبری سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مستور برای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهبطه بارهازبانی جاسوسان شنیده بود
که آلات حرب ضرب باد دیگر اسباب گران درینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت آن صاحب شوکت کار آزاد پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
اورا اندرون قلعه بدو سپه بخان ایله فریاد چرب شیرینش در بود و کلیدهای
قلعه در پیش گذشت و تمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظه خیر و کل سه ضرب توپ کلان را که در حبلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و بست آن صوبه بآن صاحب
ظفر سپرده داخل خمیه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادیهونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر حقیق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبه سرامع پیشگشتات پالیکار نوشته در
و ضلع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
که شما محقق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض و جود سرور
شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد آدمی لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان باهیا
و فیلان کوه نقار خصص شده با تمامی لشکر خود مراجعت به ادیهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی تسلیم بر نواب دو ضرب گذاشت و ضربی
که در جلونظام الملک آصف جاه بود بهزار تردد و محنت همراه خود برد و مخفی نمایند
چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومه الصدر خوانده شد آن زمان بیاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را در کرده خود را فقط نواب بهادر را امید پس نواب بهادر تا پانزده بیست و زور و لوق افسر را قلعہ بوده بدلهی و تسلی خاطر رعایا و برپای پیرداخته میر اسمعیل حسین را با یالت صوبه تعیین کرد و در باب مرمت قلعہ تاکید آکیده کرده داخل خیمه مبارک گردید.

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالا پوز خور و خیر کردن آن مکان مفتوح

شدن کوه مرکس یعنی کوه های خود و بنوکند و غیره که در سن

یکم از یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

به گاه نواب بهادر از بند و بست صوبه سرافراغت یافت عزم تسخیر بالا پوز خور که از زمان سابق مرکز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده کرنا نگی بود با و فورس اما آن جنگی بطرف مذکور نصبت فرمود و در اثناء راه فیض الله خان بهیت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار پانده تهری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر سز گوار بعد فوت زوجه خود بنجیده بهلاز نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرخور حوصله خود عزت مارت دریافت چون بطاهر عموره مذکور نواب بهادر فرو آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود نیافته قلعہ بند گشت هر چند نواب با طاعت و اقیانام خود در منهای فرمود و او نکلون نخت از این معنی پهلوتی ساخته مستعد جنگ گردید اما امر را او که پوز پوز را

بگو مک خود طلبید چنانچه راوند کورتبامی جمعیت سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
بود بتائیدش بهمت گماشته در رسیدن گور می نبذه را قایم کرده خود را بنجی اقامت
داشت و شش هفت هزار سوار بمقابل شکر نواب روانه کرد چون جمعیت راوند کور از آنجا
رخصت یافت برکھی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پی شان گرفت در میدان غریب تدرکیده
با جمعیت غنیم در آمیخت بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
لشکریان اعدا را ته منقار تیغ در کشیدند و بقیه السیف از راسان و آلات حرب
ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مملکه و معرکه مرد آزما می بیرون
بردند و قریب دو هزار سپ غنیم بهرست لشکریان نواب شدند پس طفر مند مراجعت
کرده بر کشایش قلعه مذکور بهمت گماشته فرمان داد تا کار گذاران و الادانش حسب کم
معموره پلنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ انداز می منجیق پرانی اشتغال ورزیدند
راوند کور تاب مقاومت نداشتند فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
قزاقان لشکرش مثل چغده بوم بوم بیوم دیهات سرکار خدا در خراب و پایمال
میکردند لکن صلابه و مجادله اهل شکر نواب پیرداختند اگر چه این خبر بهمع شریف
نواب بار بار میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه سیرای معقول آن بیباک پرداخت آید
خود را بر در تجا بل زده مثل نادیده و ناشنیده به نتیج قلعه صرف اوقات می نمود و
قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست
ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش را داد با وصف این حال محصوران بهمت
و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را بهر میشتند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد سپهرش آب فکر و دقیق بجای برده به تردد شایان
 مرحله تازه رود روی دروازه احداث کرده شکست باب قلعه فرمان داد تا کولنداران
 دور بین بسجی یک فرسود و دیوار سد دروازه شکسته فاسخ گشتند چون راجه مخصوص
 خبر شکست دروازه قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
 پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
 نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر و پرورش بر او گذاشته بنذر و پیشکش هفت لک
 روپیهر راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروفش چنان مقصود
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسری ننگ پٹن فرمایند
 و بمحل مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
 بنگلور و سیوم دوار السلطنته عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آید و نواب بخیر و احتیاط
 تا ابلغ مبلغ مذکور بفرنگی رسیداری جهان خان کمور و حسین خان لودی در مورچال
 و پنجاه گداشته هفت بیش صندیق پر باروت بهم فرمود آنها سپرده بود و او ندکوه
 یعنی فرار او باطلاع این جبهه نباشد مع لشکر بلغا کرده از عقب قلعه سیه سردار
 قلعه انجدر ساخت او را تجربه کار رسیدنش را از مقتضات شمه خوش و خورم پیر
 قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گرفت مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
 چه راوند کورسینان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بیبوش زده بدم خود کشید
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست ریخت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب
 پایمال آتشباری گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و مسامی
 خزان و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و زریه و مبلغیکه نواب ادن تقرر یافته

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و ...
 بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجماع ساد مننش کرد وقت زوال ریش رسیده
 سخنان غرضانه او را گوش رضا داده همچنان کرد که چهار پنج لک و پیمه که برای ابلاب
 نواب بهادر دست بر خود داده داشته بود به راؤند کور ساینده قلعہ ہم بجز آتش بازگذاشته
 خود بر کوه رفت راؤند کور و نهار پیاده خود مدع ضرب و باروت در قلعہ شکست و رنجت
 نمانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعیگان به برج و بارهای قلعہ طبل و دف
 و بتیرهای مریخی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیر کدبان نواب بنشاده انجام
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم
 قلعہ شتافته بران در تاختند از آنجا که فرایان نواب اندک جماعت آنهم در
 یحجان بود سورچال گذاشته در پیته فرام شده و یک دروازه را مضبوط کرده آمید
 و جماعت قلعہ گرد ایشان حلقه زده آفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
 سرداران تفنگچیان نواب را از دست نداده بزرگان نشان را ان عمارت کمان و زوم
 را پناه ساخته مردانه دار میکوشیدند و بارها کور بچند جوانان خمره منش جمعیت شوم
 غنیم در تاخته اکثر ایشان را تیر تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعہ ابتدا بپایانه
 اسیر کرده احوال قلعہ دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سران مذکور
 اسیران را مع عرضی کوالیف رودا و بر گشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
 حضور ساخته منتظر کومک نشست بجز موصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
 نیربانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسید
 سواران راؤند کور را که در قلعہ محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخوابی تمام تا کوثری بنده عقب ندیند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
 پنیته قائم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده ظنیر بنواخت نواب خوشدل شد
 داخل پنیته گردید و همون مورچال و بتیرهای که سابق احوالت کرده بود مدقائم کرده
 بنزیش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دور و زورورش کرده قلعه گرفتند
 نواب بعضی مردمان را وحیدگر لقتیل رسانید و بعضی را بنا بر غیرت کوشش پنی با برید
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
 ساخته بکشایش کوه ندی و در باب اسیر کردن پالیکا ر برکشته تاکید اکید فرموده
 راست بالشکر طفر اثر مقابله مرار او بطرف کوثری بنده شتافت راوند کوثراب
 مجادله در خود نیافته سمت کوثری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سعی
 دوسه روز کوثری بنده را تسخیر کرده همانا گذاشته پیشتر کوچید چون نزد کوثری بنده رسید
 راوند کوثر سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابل کرده مستعد بجنگ گردید و نواب
 رساله های مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران و فرات
 را پیش راند هرگاه سواران صغما زده بر ایشان در تاختند و متصل رفت بر جع القهقری
 برگشتند جماعت راوند کوثر دلیر شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین از آن برخاست
 بشک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر فخر روزگار
 یادگار باقیست و شکر یان راوند کوثر چون دانه های جوال چاک منتش شده تا حصار کوه
 گنتی آب نه نوشیدند و راوند کوثر نیز راه خود پیش گرفت نواب ظفر و منصور پیشتر منصب نموده
 کوثری کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنده که آنجا همانا راوند کوثر بود
 شتافت به ترو دشایان که ماها گرفته مضبوط کر و پس آن بر قلعه پانی کوه یورشها کرده

بعرضه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مرگ سر آمد و تا خشت قلعه را آنجا که دلاور شش بود
 مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
 پناه سنگ بابر کوه یورش آورد و نواب بر کوهی شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
 کرده به قلعه را تیراندازی فرستاد چون او بر آن قول نهی نشد خشکین بگولند از آن حکم گرفتند و رفت
 و وزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است و زیر آن بلند
 خانها و عمارت نامی از ساکنان آباد بود شکست باز و دنیا پنجه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
 گردیده بسیار محصوران را هلاک نمود و اکثر سکنار ازیر و برادران و پسران و پسران و پسران و پسران
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعیان ربوده شد و قلعه را بمشاهده چنین حال
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشته نواب طغریز گنداشته
 خود به پناه دامن دولتش در خزیده تاز جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
 کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
 پالیکار آنجا که جمیع وجوه لا علاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
 دولت خدا داد درآمد میر صاحب حسب که حضور پالیکار اسیر ارمع توابعانش مقیم روانه
 بنگلور ساخت و منجمه افروزندانش و سپهر سلمان کرد چنانچه یکی از آن مردودگیری صفر خان
 نامی تازمان حال نده است و خود مع نوج داخل لشکر حضور گشت و بدر از زمان خان
 بایالت قلعه نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات شبت تو گفت
 بقبضه اقتدار نواب بهادر در آمد چوین نیاز بدرگاه خالق بے نیاز سوده عمال باهوش
 و قلعه را امین و هوشیار اطراف ملک و آنه کرده خود چندی بر سودا صوبه سر

برای بند و بست آن نواح مقام فرموده

ذکر فتح بلاد بد نور عرف جسدی زنگر و بند و بست دیگر قلعت
آن سرزمین که درین یکزار و یکصد و هفتاد و شصت و هجری واقع شده آنکه

از آنجا که دریافت ماهیت نیک بد و جمیع حالات و اخبار حسن تدبیر دوست و دشمن
و ستوار العمل شهسواران عرصه جهان بینی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی
است قانون مستمره نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و
نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات عالم
و هر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجه و نظام دکن و ناظم پون و صوبدار
کرناٹک پایان گماٹ و غیره مطلع شده من بعد بجزم سری خاص بهر تسراحت تشرف
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران بابوش و قاصدان سراپا
چشم و گوش و جاسوسان کامل مبر و خفیه نویسندگان عرصه سواخ نگاران سبکدست
و اگر آن فطرت چهار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه
دریافت بعرض میرسانید و ند چنانچه در نیولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر
از بس نظارت و لطافت و نق نخش ممالک بالا گماٹ بل همزگ باغات جنات

توان گفت بیت

هر سوخته جانی که به بد نور در آید پ
گر مرغ کباب است که با بال و پر آید
فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلد با
نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشایش خاطر نظار گیان را سرور انگیز و هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت و لهامی افشوده نباتات و حیوانات است
می بار دو اشجار صحرا و بوستان بیشتر درختان نار حیل و فو قل چون قدخوبان
سرا فراخته و درخت فواکه هر قسم ثمراحت بخش در شست ارد و درختان صندل معطر
سازد آن دماغ مردم بهر دیار و بوی گل و ریاحین میوه نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بمیقرا و گلرخان سر و قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیبائی رعنائی
آرسته شیوه دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آزند و ماهر و یان قیامت
قامت اینجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از یاد آرند و جو بیار و اهنار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر موج
جاری و تالابها و چاه های بلبل مانند منبع دل قیاض ساری و رعایای جزو و کل
آن دیار متمول و صاحب سیر فاما همیشه بر راه مرد میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلگشا در دست مردان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرال بود احوال راه بغاوت پیوده در رسانیدن
ز پیش کش قضیومی سازد با وجود موجود و از ثانی ولت خود بهوس یاست در دل داشته
نزد مباحثرت و عشقه با غلامی می باز و قلم و نذکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور به رونق و نور و دلهامی سکنا آخجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته بهر سو حرامیان دزدان بال غریبا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شر مسارگشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدست باده نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارای نداشتند

بعل می آزند و مردان طاقت تا دیب سزانش زنان علاقه خود ندارند که بگویم
زن حاکمه علانیه بهوای بوسنی کنار بچا رسوی رسته و بازار با انتظار شهوت
پرستان میقرار میگرددند بهیت

آن را هنر نان همین زنانشند

آری زن تقصیر فراست مشهور است

در راه خدا اگر رهزنانند

اگر لیداری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت نیت

ملک مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر آن بدشترت هوب نمی بد

وزنی بدکار بحال است آن کشور غشست نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سر کار منحرف

شته و شهنش از اولاد حکام آن مقام را عقل شعور دور و وجود عطل است هر چند

بتمنای ریاست هوس دولت فکر و تردومی نماید اما کاری نکشاید پس ظاہر است که

ایچند کوریکد فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاورد دولت

ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان فبع زیر حکومت کدام حاکم والا شان

منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژده بخت آموذجا سوسان حقیقت شناس

خبر آوران باهوش و درست حواس الباز برین کار مامور فرموده تا کید ساخت که تازه

اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کارگاهی و مجبندی لشکرش ماهر شده و مفصلا بعرض

رسانند و خود با جمعیت گران سمت چپیل درگ کوچیده بنایر مصلحت عبرت نمای خود

بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون فراقان بیباک در جمیع تعلقاتی که

مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاست

سمت درگ و نطق افراشد پالیکار آنجا سر اادت از حجاب بغاوت و سرکشی برشید

بحلقه اطاعت درآمد و حسب کم حضور و کت و پیه در عوض پیشکش و کت و پیه داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
 سبک تنگ جلد ترش تافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن فرج
 کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال
 در سر داشته قابو می جست و در چپیل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
 حاضر حضور سعادت مجرای نواب شده به معرفت درگ و الہ التماس نمود و متعنت
 گشت که کم خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب
 ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و تهنیتیہ آن زن بد سرشت که در آنجا بهوای
 سروری می ناز و مردان و اربیدان مختاری می تازد پرد ازید آتش مشتعل بجای
 او را آب شمشیر سیاست فرو نشاند عالمی را که بخور و بلش جان بلبستند و بسلی
 و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
 او را قبول کرده به آراستگی افواج بیمن بسیار و ترتیب قول و بهراول و چپ و اول
 پیرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده صبحی فرامی
 آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
 و در هر منزل و مقام رعایا و بریای آن سرزمین را بنوازش و استمال بسیار
 امیدوار ساخته قول نامه دراز دید آبادی ملک عطامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
 مضرب خیام می شد غربا و بی علاقه داران آنجا را از بر فریق طلبیده بداد و هدیه
 آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانی که از حلقه اطاعت خود بیرون
 رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعجب جنگ می شدند قتل و اسیر و خرابی
 حال شان می کوشید ازین معنی هر اسیر و هوان بهیبت در دل های آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قسما را ان و غیره بواسطت صاحبزاده مراد بخش مطیع
 فرمانبردار شده لایق حوصله خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
 این طرف قلعه نگر یفاصله دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
 بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
 است آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سرشته انتظام
 هم از دست داده دل بر مرک نهاده است و میخواهد که بگوید فریب پیشکش از همدایا
 آنحضرت را ازین غم باز دارد چنانچه همدین اوقات مطابق معروض جاسوسان
 زن دون فطرت و کلامی معتمد را با تحف و هدایا و نیاز نامه بحضور فرستاد
 و کلامی دانا بعد ادای آداب تسلیات معتقدانه سامان ندر و تحالیف از نظر
 فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال یک جون پیشکش معدیگر اجناس نفیس از
 قسم فلفل و چوب صندل و قاقله و مرج سیاه و غیره خواهد رسانید و تا رسیدن مطیع
 و منقاد امر جلیل القدر خواهد بود و امید که ازین خطه زمین از طرف خود باز به او
 عنایت شود تا زیر ظل عاطفت بهایون بوده از آسید دشمنان محفوظ ماند پس
 ارشاد شد از امانیت و صلاح حال مال سودگی خاطر دپاس آید و منظور مطلوب
 باشد بلا اندیشه بلبشکر بایاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعه سریر نکش که جای
 امن حصن عصمت است سکونت نماید تا زمرت مایحتاج باقیات تمام از سرکار
 مقرر فرموده خواهد شد و کلاما بلامع این معنی مراجعت کرده بان زن بفضل حقیقت
 فرموده نواب ظفر کاب طاهر ساختند زن مطلق العنان از راه عروا نشاسته
 اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بیداشی مستعد جنگ گردید از عجب حکمران

حاکم ساونور سازش مبلغ خطیر ریش نموده التماس کو یک ساخته بود تا حآن
موصوف باقبال التماسش دوهزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیست
و سباب جنگی برآمده بر جوی بالافروده آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعه نگر گردید چون این خبر به جمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کو چیده بفاصله
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخت القصد سرداران تهورش بر اکثر مکانات قلعات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ جدل تسخیر در آوردند و زنهار خوانان را جوق جوق
فرار هم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبهاروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصرف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاها می بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد جنگ
نشستند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هر اس و پیما جان
و تلف آبرو و در دل جا کرده منتشره الحواس بودند فاما بیاس نمک زن که مردانه وار
آماده جنگ است بجای خود قایم بوده بدلییری تمام تردد میکردند هر چند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق رامی کشتند و گروه را
بآتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ جدال نگذشته از جامی گذشته و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفدار
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه محصوران

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ میدند و عرصه قرار کشاده تر یا فتنه آماج آن
محاصره سخت بود که بسلاست جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت الا چار شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بام جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس اه دیار دیگر سر
باید کرد چون نواب با جمیعت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که
کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر درآمد و بقلعه حراست زن و ن فطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر
رسید خواست که زود مسخر نماید پس روزیکه عرصه یک سال سبعی مردانه منقض گردیده
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمغانی یغما و غنیمت اقمشه و امتعه و زر و نقره و
زنان حسین از قوم بنود حکم پوش فرمود پس یکبار شجعیان سوار سپان گذاشته و پیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار تلمه شکست یافته بود شک زنان بیرج
و باره سوار شده برای بگیری کوش بلند ساختند و کسیکه بمقابله آنها مستعد گشت بدت
تیر و تفنگ و بقره شمشیر جل رنگ گردید چون زن مردانه لباس انجبال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت
پیوندش نیز از طلا برابری کرده و بدر و دیوار جواهر پانیده بود آتش زد و اکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته و در ها و ن سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بدو
پرستار از راه بدر و آب بیرون شتافته فقط بسلاستی جان پایاده راه گولی درگ
که پنج کوهی نگر جای قلبی اقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را
قایم کرده آسود و همه ملک دولت و سباب ثروت شوهر و جد و آبایش بقبض اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فراش اطلاع یافت نهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در تاخت کوه را گرد گرفته بکشتایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
 محافظان از دست بردم محاصران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغار یان کار آزما
 سپردند وزن بد عاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر فتح و فیروز
 مراجعت کرده به قلعه نوسخیر رسید وزن را مقتید ساخته در یک پالکی از راه سراسر
 به سر سبز گ پٹن روانه فرموده ایشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعه
 دارالحکومت و تشریف فرمای مقرر دولت شوکت شده پانزده روز محفل نشاط
 ترتیب داده هنگامه سور و سرور و صدای نغمات و فوج جوهر گرم ساخته غریب و فقرا
 و سازندگان و رقاصان را بانعام خلع و زر و زیور و طلا و شالهای گران بها
 بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
 و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام پوشش قلع محکم حضور
 حسب انتخاب بستمه از جنس پارچهای نفیس قماشهای فاخره و دستبه دست
 آلات حرب و ضرب توده توده زر و نقره و زر و گوهر و گرو و گرو و محبوبان تشکیل
 بتصرف خود آورده از آرزو نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سرنو بالعات
 شایسته و خلعتهای فاخره و حلقه دست مطلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و
 شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سر بلند گشتند و او جنی نامی
 کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا
 گذاشت و بتبعیه قصر و مرت قلع فرمان داده حیدر نگر نامش نهاد
 خود بدولت داخل حیمه گردید

ذکر شورش فرازی افغانه ساونور که بگویم زن اسیر آمده بودند
و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور و شورش نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها
و دادن یک هزار و یکصد و هفتاد و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگر بود افغانه ساونور که به گویم زن مجبوس
در تاخته بودند شورش فرازی آن طرف مانع رسید غلات لشکر شده اکثر اوقات
بعضه لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگر چه هیت جنگ بخشی بسیاری آنها متعین
شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه
و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بن و بست نواح نگر که در عرصه دو سال
حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور بلغا نمود چون صبحی سواران قزاق
گرد لشکر افغانه نمود گردیدند ایشان آنها را همون سواران هیت جنگ انکاشته
سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان را عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم
نواب رسالهای بار و سوار و پیاده مع توپخانه که بر روی ایشان در کمین بود و شلیک
زمان بر آنجماعه دیدند اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها و آن
چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تاب مردانکی باخته رو بگریز نهادند و تا
جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوش حواس خست
همه سباب لشکر خود گذشته یعنی خیام و اعلام و نوبتخانه و شتر خانه و بیلیخانه و غیره
از دست داده راه دارالمقر خود سر کرد نواب بهادر با پشنه کوپ تبعاقب ایشان تاخته
قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان نهر میت تا متصل قلعه بی ایشان گرفته

سوار و سپاه دست خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکن باز نه کشیدند آن خان
 ساد نور عاجز گشته دست از جنگ برداشت و راه خود داری پیموده بگذشت کور و روستا
 صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرر ه فیلمان و شتران و خيام محمل و
 بیچوهای زرد دوزی و خلایع بریان پوری و سلاح گرانها و غیره با چیزی نفی که حکام
 پیشین بصرف لکو که از اجناس نفیسه اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم
 یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است چون نواب از آنجا
 فراغت حاصل ساخت در تعلقه بیکاپور و چرولی و هرنی و غیره دهانه خود قایم کرده
 مظهر و منصور با مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا به بیت جنگ را مع لشکر گران بست
 بلا دپالیکاران صوبه سیرا و گرفتن مبلغ پیش کش تفرس کار بطرف هرنی و کنگلی
 و غیره و نیز اخذ ریکه از هر پالیکار سوای پیش کش تفرس کار غلبندی فوج داری ده یک حق
 سعی او مقرر کرده بودند و آنه ساخته خود بدولت عبور گماط نموده طرف غرب نگر
 برای بند و بست و تسخیر قلعات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
 گماشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت خال حقیقی کریم صاحب
 همین نواب میشد با چند مردم به تسخیر سواری درگ روانه ساخت چون میرزا از حضو
 مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاجین ماهی گیر بدست آورده مع همریان
 سوار شده کشتی بار طرف درگ نگر که از ساحل تخمینا دو فرسنگ فاصله دارد و
 گردش آب دریای شور است براند و گرد و کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
 و اسیر شدن زن حاکم مجا فطان کوه گفت فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت
 قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعه سپه دندمرزاهانه مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شکر حاکم مکرر دو سه وق پر در
و جواهر و دوسند و قنچ زیورات مصع و دو عدد جمل فیل که از زر و نقره صنعت تمام تیار کنانیده
بود مع حلقهای دست توره باو جلاجل گوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
عد درین زر دوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر و الاگذرانیده سرخ رو گشت
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در تلعه
مرجان و انکوله که از سرحدات گماٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ظهم
کوکن امیر عادل شاہی بود و کوڑیال بندر و سداسیوگده و منگ و مولیس
و ہنار و بیکل و غیرہ ٹہانہ مستقیم گذاشته مراجعت بسر بزرگ پٹن نمود چون
ہمیت جنگ بالشکرگران از حضور نواب مرخص گردید برکنگلیری تاختہ دوکت و پیہ
پیش کش سہلہ گرفتہ بہ ہر پٹن پٹی آمد و از پالیکار انجام ہم نبری و گرمی سہلہ و پیہ
گرفتہ سمت جیتیل درگ در رسید و از پالیکار انجام ہم چارکت و پیہ پیش کش گرفت از
راہ جریمہ و کوڑی کوٹہ گذشتہ بطرف رای درگ رسید و از پالیکار انجام نیز درخواست
زر نمود و اونا داری و تاراجی ملک خود و انمودہ در ایصال مبلغ پیش کش حیلہا ایجخت
پس ہمیت جنگ بنا بر عرت قلعچہ کنی کل تعلقہ درگ مذکور را محاصرہ کردہ بہ تسخیرش ہمت
گماشتہ بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو ہزار پیادہ جمع کردہ را ہمای سہ علا
لشکر از اطراف مسدود ساخت ہمدین اوقات کہ وقت مراجعت از اقلینہ مگر نواب بہا
عنایت نامہ موسومہ ہمیت جنگ متضمن خبر ستادن ہزار جوان شایستہ از لشکرش
بے صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشتہ بود تا او ہزار مرد شایستہ را از فوج
خود بر آوردہ بہ در قہ پانصد سوار و دو سالہ بار با سلاح از شمالی رای درگ و انہ سیوگہ

ساخت چون جمعیت مذکور راه دوسته فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزرگ هم رنگان بر آن جماعت یورش کردند اگر چه اهل قهر
شکله از دند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیا دگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماع
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را تیر کشیدند و بعضی از آن
مملکه جان را با سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به بهیت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار از نو
باز وی شجاعت چنان بزمیت داد که مقتویان تا خندق قلعه درگ مذکور عقب نیند
پس همین جای یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه باز ده و دو
آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما به سبب کرم و نواز شماست حقادر
خاطر ما بود که بهر طور حضور فیض گنجو عرض کرده سمتان شمارا بر شما بحال کنانیده از اینجا
نیکنام باید رفت الحال مید سود و بهبود مدارید که دست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بمضمونش آگهی یافت کشتن پادلوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخته سه لک روپیه پیش کشن دو لک و پیه تقصیرانه و لک و پیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمر
روان کرد پس بهیت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و همدان روز بامیر علی رضا خان را بفوج داری سیرانا فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشتی سوائی مادهوراؤ بن بالاجی راؤنا نامر هت درین ملک
و گرفتن قلعجات این نواح و صوبه سیرا مع دیگر کیفیات که در سن

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و شش ہجری واقع شدہ آنکہ

چون بالاجی راؤ ناناسر کردہ پونہ در گذشت سوائی مادهوراؤ لپسرش میر سید
جلوس کردہ چنے در بند و لبست خود بود بعد از آن بفراتہی لشکر آلات حرب ضرب و
تو چنانہ گران کہ قریب لک سوار و منجملہ آن سہی ہزار سپہ دارہ بود و پنجاہ ہزار سپاہی تفتنگی
مع لشکر علی بہادر بن شمشیر بہادر کہ نامبرد از نسل ناناسر پٹہ بود ذکرش بسبیل جمال
آنکہ از بیجا پور رقاۃ قوم مسلمان مستانہ نام بعد تاراجی دولت عادل شاہ بہ پونہ
رفتہ سکونت داشت و در فن قص مشہور و ہر دور حسن جمال سر آمد وقت بود بالاجی
راؤ ناناسیفۃ خوبیا لیش شدہ بہمبستی خود گزیدہ رقاۃ مذکور نیز فرغیتہ اوشدہ تن
برضا لیش و داد چون در چندی دل بستگی بطہور پتو پسری تو لگشت رقاۃ تہ کار
لپسر ابراہیم اہل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون اوسن نیمہ رسید پسرش یعنی
بالاجی راؤ نانا اورا بہ شمشیر بہادر مسمی ساختہ منصب جاگیر دوازده ہزار سوار مقرر کردہ
بود چنانچہ بہادر مذکور جنگ سرایدال بہارہ بہاؤ مقتول گشتہ لپسرش علی بہادر حاضر بود
سمت کرناٹک بالاگھاٹ در تاخت اما مخفی نہاند کہ پیڑارہ قومی است اچکہ ماو او تاش
منش بعضی سرداران دکن بنابر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنہارا فرام
می سازند و ہیچ ماہیانہ مقرر کردہ از خزانہ خود باہنامنی دہند و در ہنگام مقامات
عساکر گیاؤ ہمہ آوردہ می فروشنند و بہا لیش بخرج مایحتاج خود می آرند و در ایام
مہم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدیا گرفتہ ملک خصم چینان
تاخت و تاراج می نہانید کہ بوم و چغند از آن یرانہ می ہراسند بلکہ در ایام مہم حیرتی ز
بطور غلبندی لبشر لشکر عاید می سازند القصہ چون مادهوراؤ عازم بالاگھاٹ گردید

بسا و نور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مزار را و رانیز طلبیده از گھاٹ
 اگر کثات عبوترنگ بدرانموده به چیتل درگ آمد و پالیکا را آنجا را هم با خود گرفت بصوب
 سراسر رسید میر موصوف روز اول با جمیعت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرسته
 را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت را و ندکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توچانه
 قایم ساخته از دور شبکست حصن بهمت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
 متعید امر جنگ بود بعد گرفتن قبول و قرار نامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
 سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بنجا طواری تمام همراه خود داشت
 سپس بطرف کوه مدگری کوچید به مجامعه و مجادله یکجا کوه مذکور تسخیر کرد و پنهان خود
 گذاشته پیشتر کوچید اگر چه نواب بهادر جمیع لشکر سوار و پیاده و توچانه طرف بنگلو
 خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بود آویزش مناسب ندیده
 بر قول حکما که گفت ۵

خشم سرکش اتوان را فتادگی تسخیر کرد + شیشه چون گردن کشته پمانی می باید شدن

کار بسته باز مراجعت بسرنیزک پین نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر پیا بنا
 ساخته توچانه و سپاه بار و پیاده گزنا نکی را جا بجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند این
 همه خواب خرگوش بهمتان عزم خرموشه دلی و روباه بازی غنیم بود لکن سواران طویل
 بیدار و در جنگل ناگری درگ پنهان داشته تا کیده فراقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
 جرات پرداز شده بکوه بکل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسوم قلعه حیدری
 که سردار خان نامی دلیر و دلخواه نواب بود در قیام تبلیغ ساخت قلعه را رند کور که از
 همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و دشمناناک گردید و بی شکست و ریخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکر پانش مانند زنبور سیاه درون کبرشان انجبین
هجوم سازند لظننه های هوی برشته و تا خنجر تا سر دار نامی با سپاه خود پیش آمد
سینه های دشمنان را بهت گولهای توپ و بندوق و تیر جان را با ساخته اکثر مردان
بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نزد بانهای قلعه و همه سر خور
کشیده منظر گشت و ابل غنیم شکست فاحش خورده و سپس گردید و بار دیگر از حمله
مردانه کرده همون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر روشک تند و بدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار پیاده و امراد خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز بهم سردار حربی تر و دهبادانه و کوشش رستمانه
در دفع اعدا بجهل آورده فحجاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم مباد به چنین حال
منکر فکر مند گشته با لیکاران حبتیل درگ و غیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشات
دو ساله امید و ساخته حکم قتل عام کرده اجازه قلعه گیری در داد تا با لیکاران
بیدران خود را که ما بر این ملک و بهر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمود پس آنها
از عقب کوه بنرا محنت و تردد دافیه نزد بانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
کو کای مهیب برداشتند سردار شجاع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد و جلا داد
و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
اندر رون قلعه بر بران دیدند مهیب ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رگمان
جانهای خود را باختند و دم غنیم سردار شجاع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده هزاران آفرین تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و جنگل
 ثمانه گذاشته پیشتر کوچید لکن قزاقان نواب بهادر بار بار یکی آوران غنیمت هنگامه
 رستخیز برپا ساخته بر هر اولی و چند اولى در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سرآمد وقت بودند از
 دست بردارای او نشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیمت
 با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر بهوناک می بود و عرض رفته رفته از تسخیر و
 بند و بست بالا پور کلان بهم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف
 پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بنحود متفق ساخته پس از آن با فتاح قلعه
 دارالسلطنت خداداد همت کمار سمت بالا پور خورده نصرت کرد بدلا الزمان خان قوم
 نایطه فوجدار آنجا بمشاهده لشکر انبوه غنیمت بهم خورده جنگ مناسب ندید اگر چه نامبرده مرد
 شجاع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقول معاش انسان مدام بر یک هیچ و وتیره
 نمی باشد مقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
 قلعه و دیگر کارخانجات بغنیمت سپرده با صحت و سلامت حال خصت گرفته بکره شتافت
 پس غنیمت از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیر آنجا هم چیزی را گرفته جاگیرش
 بر او بحال داشته بکوه مژا کل که تها نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش تلف
 هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعیان را مع قلعه اراکت لم قتل عام کرده از آنجا بطرف
 کریم کنده که آن قلعه هم بضبط قلعه حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
 میر علی رضا خان را که همراهش میدوار بود و جدو آبایش بقتل داری کوه مذکور
 می پرداختند جاگیر داده بفرایمی هزار سوار و دو ستم هزار پیاده برای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید اکید کرده بغیر تمسخر پٹن برگردید نواب بہادر بن
عزم جزمش وقوت یافته خود بدولت باجمع سوار شیرشکار در جنگل ماکری پناہ گرفته چون
شیر گرسنہ منتظر شکار بود کہ بیک ناگاہ ہر اول لشکر غنیم کہ باصطلاح فرس بینی عساکر نامند بوقوس
سامان جنگی و پرنی رسد وغیرہ معہ توپخانہ و اعلام پیشوائی رسیدہ و سواد اتری درگ غافل
از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین ارادہ کہ فردا محاصرہ سریرنگ پٹن بعمل
آرد سپاہ مشن آج صبح از اندیشہ و صدمہ جانبازی غازیان نواب وارستہ
بیباک بودند نواب از فرود گاہ لشکر غنیم خبردار گردید ہبہ ورا از لشکریان خود اصرہی
بیرون جنگل نگذاشتہ مستعد جنگ بود چون شب بعد انقضای نصف شب عقب
غافلان رسیدہ چنان شبخون زد کہ لشکریان غنیم با آنہم جمعیت گران کہ قریب چیل و
پنجاہ ہزار مرد بودند ہوش و حواس باختہ تاب ضرب شمشیر و نیزہ نیاوردہ اکثر ایشان
جو الہامی برنج و شلیطہ با خالی کردہ اندر و نش خیزند و بعضی دست و پا زدہ ہسار کو
قریب جان خود از آن مہلکہ بیرون بردند و بعضی سپاہ انجامہ سرنامی خود را بجز تمام
زیر پای اسپان غازیان سپردہ امان جان یافتند و سپہ سواران لشکر بر سپہ زمین
سوار شدہ راہ لشکر خود سہرورد نواب مظفر و منصور کہ گاہی چندین ستح غیبی بظہور رسید
شادیدانہ سہرورد و طرب نواختہ ہمہ باب جزو کل لشکر غنیم و توپخانہ و اعلام وغیرہ بر دست
روانہ سریرنگ پٹن نمود و خود بدولت ہمو بخامضہ حیا مسمومہ چون مادہ ہوا و خیر
شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آہی از دل پروردہ بر کشیدہ رنگ بر روشکست
سر شک تا سفت و تحیر بکمال غضب زد دید نامی خون پالان دان ساختہ بر میدان
منہزم زد و در کہ بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا ناکام برآمدہ بود زبان طعن بر کشادہ بناخو

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سوادختا منی که فرودگاهش بود بیشتر کو چپ رده در
 کوستان اناجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شباشب در تاخت
 قلعہ بالا پور کالان را گرد گرفته در سوارى مفتوح ساخته ٹھانہ داران غنیم را یک قلم بہ قتل
 آورده سحی مراجعت با گری درگ فرمود این خبر ہم غنیم شنیده در فکر دور و دور از افتاد
 بود و ہر ان زمان از لشکر غنیم سدرای بانج شش ہزار سوار غارت کنان وارد با محل
 شدہ از دست شجاعت قزاقان حیدری کہ بر سر اراغ شان تاختہ بودند تاراج
 گشتن اللہ اللہ با وجود کثرت افواج سپاہ غنیم از دست بر دقزاقان نواب بہادر خالیف
 گشتہ بیرون لشکر نیشتافتند پس معنی آیہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ صادق
 آمد پس آن نواب بہادر مقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جہان کشای خود یک انگ

ر ب ا ع

جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
 دفع آتش کسی بہ آتش نکند

دانا ہرگز ادائے ناخوش نکند
 آتش چو زبانہ زد بر او آب زنند

وکلای باہوش را باخیری ہدایا و تحالیف کہ از ہمین لشکرش بہ دست کردہ بود مفت
 لک روپیہ نقد نزد غنیم فرستادہ پیغام داد کہ بے موجب غر باکشی و تاراجی رعایا را ب
 دولت اہل ہمت را مناسب نباشد مضی ما مضی شایان سعادت مند و
 بزرگ منشی آنست کہ دست از قتل و غارت خلق اللہ بکشند و دل از غم مردم آزاری
 برداشتہ مراجعت نمایند و مبلغیکہ فرستادہ شد بالفعل داخل خزانہ سازند و ہمین
 سود لشکر کشی خود دانند و این ولت خدا داد امد و معاون بایست خود شناسند چون کلای
 صائب ای نواب لغنیم در خوردہ یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرا

به بخان چرب شیرین صلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشانند ندغیم که بکوشش دو سال
و سه ماه کاری نگشوده و بنده و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمع وجود خرابی
بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود در همین معنی باقبال ارشادات
نواب پرداخته اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
کرد نواب مع لشکر عقبش کوچید به بالاپور خود آمده از آنجا با طرف تعلقات غایت
ساخته غنیمت سوارسی فرموده رعایا را بقاوی زر و گاو ان قلیه کش و تخم و غنیمه اسباب
شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال
معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و به در آن روزها علی زمان خان تالیف
به نمرلف به در الزمان خان موصوف بو کالت محمد یوسف خان کمندان مدبر اگر نواب
محمد علیخان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته بر او ناحق لشکر کشی نموده بود فایز
حضور شده درخواست کو یک نمود چون نواب را بنده و بست بعضی مقدمات ضروری
دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آن
به لیت لعل گذشت درین اثنا ناظم ارکاٹ بر او فتیاب گشته قلع به البقتور
سیوناس اوزنار و در تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
بردار کشید چنانچه کمندان با عی تالیخ اوسپستان خان مذکور همین جا ماند و نواب اوسناع
خوش و جمال سیرت و حسن تقریش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات
با وی مزاح هم می نمود و خان مزبور بیم بود چنانکه بر سپ سوار شدن می توانست
بنابر آن میل خاصه برای سوارش عنایت می شد و به در آن اوقات فیض الله خان
همیت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیورات صبح

واجتناس نفیسه زوجه متوفیه خود از نواب لاور خان بدل میداشت مگر در فیصله
مقدمه خود وقت قابو مستغانی شده مزاج و حاج نواب را بر شورانید پس نیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والا شان را طلبید چون که خان دانا
انجام کار خود بر سوا می دید و از فتنه انگیزی خویش نرسید خود بهر سید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصویریده همچون چیرا ای گردید هر گاه نواب
بر آمدن خان بزرگ توقف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل پر شد آه اسرا پرده خیمه
خاص استقبال کرده آورد با عتقاد درست بر مسند خود نشاند و شریطانیا ز منگی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از متامی | کند با خواجگی کار غلامی +

اذا ساخته فرمود که بنده رایکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندری تشریف شریف
از زانی دارد و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به پند و نصایح بزرگان
بصلاحیت فرزند عرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندوخت
و بر حقیقت حال کمای آگاهی یافت مقدمه هیبت جنگ را صریح بهتان دانسته از دل
محو ساخت تا نا پسرنش را که خان والا شان همراه خود آورده بود نزد پسران یعنی
بهیبت جنگ فرستاد و خیمه علییه بر پا و اسباب ضروری دولتمندان مهیا کنانید
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صسر
ما بحتاجش هزار روپیها بهو امیر ساینده و دو وقت طعام خاصه با او تناول می فرمود و
در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دل لیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی
و امدادی خود عزت بخشیده با دای رسم شادی کتختاری پرداخت بعد چندری

برای بند و بست پالیکار اطراف کولار و موڑ و اگل همت گماشته فوج کشی نمود و همون
زمان بهرقت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و هبیت جنگ و هما میرزا خان بخشی
پاگاه که اورا از اطراف اوزگ آباد طلبیده بغرت و وقار داشته بود میر علی رضا
خان را بجای گیر عهده واز دیاد جاہ و منزلت امیدوار ساخته بحضور طلبیده اشت چون
اونسبت برادری و حق صہرت در میان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنده مع در و بست ضلع و دکل جاگیر داده
باجازت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت و در عرصہ شش شہاد از بند و بست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنگنور و مدن پلی و کمئیر پالہ و غیرہ فراغت حاصل
کرده مراجعت بسر سیرنگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال و زریہ
اسباجہا تکلیفی آلات کشور کشائی بصرف لکو کما زرو گوہر فراہم ساخته بہ نگہداشت
سوار و مردم بار و پیادہ و کرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان ٹٹی کدوری
بہمون ایام از تہتر نگہ گرفتار چنایلی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کندان ہمدان
روزنامہ رض مہملکجان بحق تسلیم نمودہ محمد علی پسرش کہ دین حیات پذیر بود و بکنانی بہمون رسالہ
سرفراز شدہ چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردیدہ رفتہ رفتہ بہ بند و بست گروہمت گماشتہ مع لشکر
آراستہ و پیراستہ نصیب رونو نواب لاو خان را نیز ہمراہ خود برد چنانچہ معمول چنان داشت
کہ وقت کوچ و جنگ لاو خان بزرگ را بر فیل خاصہ سوار کنانیدہ سواران پاگاہ
خاص کوئل و جلو داران را گرد ویلدا شتم و انہ میکرد خود بر اسبے شہدہ پیش سپاہ با
و توپخانہ می خرامید و از آنجا فوجی بسراری و نکت را و مشرف لشکر کرد و لتخواہ بود
بہ ہبیت جنگ طرف سا و نور روانہ کرد تا از کالم آنجا بعبرت نہانی پیش کشائی یون ہمدان

و در بعضی قلعات آن صلح می‌نمودند و خود بدولت در عرصه یک سال معاد

به پیش من موده چند سکه آسودید

ذکر فوج کشی مادهورا و کورت ثانی و تاختن نواب بهادر بمقابله او
در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات که درین
یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده است

چون مادهورا و کورت اول از ملک کرناٹک بالاگماٹ بعد تفریح به پونا مراجعت
نمود و در صوبه سرشمانه او بود قلعه را آنجا از تیراندازی لشکر نواب بهادر و تشریف
بردنش بطرف نگر و بند و سبب آنجا هر اسان شده بهادر و او مفصل حقیقت
گماشته بود و او ازین معنی تشویشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود را
و باز لغزایی لشکر و امرای خود پرداخته عازم این صوب گشت و به تسخیر قلعات
که در صوبه قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود و نواب بدریافت
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسوا این عبور جوی تنگ
بندر را نموده بطرف هریر وهرنی آمد و از آنجا برگزیده بر سواد میدک که به شکار بود
مشهور است فردا آمده بود و مرهٹه هم بالشکر خود بعد تسخیر خندق قلعه بمقابله آمده بقتل
دو گروه مقام نمود و در دیگر سوار شده بجای دله رسید نواب بالشکر خود دست تعد ساخته
میدان رزم قائم کرده ایستاد و پالیکار حیتل درگ هم در آن مهم بالشکر خود هم کما
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به لاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداخت و مرهٹه و زفرو و گاه را

قائم کرده شب را بنجا کوچید و راست طرف چرولی و انوٹی و چرا آمده پشت بجنگل اوده
 اقامت و زریدا برای حفاظت لشکر بر فراز تیریه با بنا ساخته توپخانه قائم کرده
 مستعد منتظر وقت عد و سوز نشست و مرسته از جایگزین شدن توپ خود از آنجا
 برخاستن بجای دیگری تاختن مجال نداشت و حاکم سادونده هم بمرسته سازش کرده
 همراهش بود پس وزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
 میدان مرد آزادی داد جلادت داده هنگامه زرم گرم داشتند و مرسته اتوآپ و زاندا
 از دور بفرانگوهیچ داشته بر لشکر توپ اندازی می کنانید ازین سبب
 اکثر تصدیع بحال مردمان بهیر لشکر توپ راه می یافت تا شبی توپ فکر کرده
 پنجنه از تفنگچی شست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و جانناز با چهار ضرب توپ
 جلوی لپه منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بزمه هدایت جنگ بخشی کرد و بندوبست
 خزان و توشتخانه و غیره کارخانجات بتدبیر توپ دلاور خان برگماشته بجزم شنجون
 برآمد و از پناه جنگل سخت بر توپخانه مرسته شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
 کامی بود بسبب درستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
 توپخانه مرسته در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه غنیمت از آمدن
 لشکر توپ خیردار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر بکبش برداشته از اطراف
 اسپان جهانده حمله کردند اگر چه توپ بقاعده درست قلعه سپاه بسته بهر چند
 سرکردن اتوآپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون نخ فشرده گردید تا آنکه
 خود بدلت از اسب فرود آمده فیتیله دست خود گرفت توپ را آتش زد و صریح
 کمی کرد لاچار شده امید اتوآپ گذاشت و سپاه منصوره چندی از شلک

بنا و یق بدفع اوشان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرهطه بمشایه
 تراغان سپاه هجوم آورده دوش بدوش در آمیختند تا جمعیت نواب پرکنده
 شده رایگان جانهای خود در باخت و کشت را و دیوان گشته شد و علی را تخیان
 زخمی گردید بعضی از آنها بطرف لشکر خود بهیم رسانیدن اسباب جنگ گشتند
 و لشکریان مرهطه چون میدان یکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
 دست از قتل و غارت برکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور و اندر الوقت گشته بحضور خود بدلت
 به ایستادن نواب رسیدن او را معتمد انکاشته وقت مساعدت طالع همایون
 لشکریان خود انکاشته فرمان داد که طنبور نواز او حسب کم چنان طنبور نبواخت که
 صدایش در لهای سامعان هیبت نامرادی انداخت که بمجراستماع آواز طنبور
 اهل غنیم از بیم رسیدن کوکب منترمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
 بودند بگذاشته و دیگر نیز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته
 در میدان رسیده بود که هیبت جنگ مع توغچانه و مردم بار و سوار بکوکب نواب
 یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان دراخته بگولند از آن
 و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکهها زده سر و پایهای سپان شکسته متحیاب
 گردیدند و غنیمت نواب کشیده بعد فرصت برداشتن زخمیان و نعلشان لشکر
 خود پس پاگردید اما توپ همراهی نواب که همدست او شده بود کشیده بر در چون
 لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعلشان لشکر خود را مع

مجموعه آن غنیمت برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
خرج معقول بمرهم پی بهر کدام عنایت ساخت و غنیمت بالشکر خود سمت بکاپور
شتافته اقامت ورزید چون که ایام بارش بر سر رسیده بود و غنیمت همونجا چهاونی نمود
نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیمت گویا را و ناظم مرج را مع لشکرش در
همون ایام بر تشکال تباخت تاراج اینطرف تنگ بهدر روانه ساخت چون آوا
کهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را اکثر زنان
رسید از پالیکار هرین هلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزرگرفته در تعلقات
چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چار سوسی کرناٹک در انداخت
و دندانهای حرص را تیر تر از ناخن گرگ کرده با طینان خاطر مطلق العنان گشته
بر سواد هرگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشتند و این خبر مفصل معروض جناب
نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثبوت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
شش هزار سوار و صطبل و نه هزار سلی دار و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ
همراه گرفته جریده بر سبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و تبه شب ویم بر آن جات
اجل گرفته که غافل از حوادث فلك دوار بود و حمله دلاورانه کرده چنان شلکها
رنجیت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب قرار باطن او شان از هم گسیخت که همچو
اوراق جدا جدا پراکنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیمت آلات جنگ
بزرین زده و پان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
برداشته زندان نما مان خواستند از جان رستند و سر در آنجا عه که نامش بالا قوم
است دست جرات و غیرت از سباب شایان ریاست و سراری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بگارت مردم آزاری به دست خود نموده بود و بر دست

این مقوله زبان حیرت بیان ادا نموده

هر کسی چیزی را سباب جهان شست است من همین دل را از سباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سرگرفت اهل بهر وزمان لشکرش مع ذکور هم که
شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند چو پناه خندق

قلعه سر اسیراب خاطر شده بنیاسودند و بعضی از آنها به زاری و تپه و پای گریز را بر سر
سرعت زده افتاد و خیزان به مردم و اسپین انکاشته بشکر پوخته فایز شدند نواب ظفرمند

همه روز در فرودگاه لشکر برشته بسر برده همه سباب چه از خیام و اعلام آلات
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و قیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده متمم را که

انباء را می افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیمت بر این
دست برد مجاهدان وقوف یافت یقین دانست که خود درین مهم جان نبر خواهد شد و

گفت خدا انخواست اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و ملتندی بر باد بی اعتباری
میرود و همداران روز با قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تعریب و لجه که در فن قزاقی

و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کمی آوران لشکر غنیمت پیوسته به ایشان
یک دل شده وقت قابو هنگامه رستنی بر آن جماعه برپا ساخته نچیز از اس اسب

نوزده زنجیر فیل نو دهمار شتر غنیمت کرده آورند و بی وسواس خاطر جانهای
کمی آوران را بمشابه گاه تراش داس از زمین قالب آنها در بر بودند هرگاه که غنیمت

احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجائی حسیب و روز
تبرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش سال

طوفان طغیان برانگیخته زمین از سیرابی چون یدۀ عاشق زار ترآمده و دست پای مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون بخوابیده بودند در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولت ازین هول پاپیادامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بی نیام مقصود بعد یک سال و چند ماه بواسطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خراج لکوها از روتا راجی لشکر دو لک روپیہ فیصل ساخته بدارالمقر خود برگردیدند نواب ظفر منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسریپنگ پٹن فایز گردید معانواب دلاور خان به همانہ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت از آنجام احاطه اقبال و زنانہ و در و بست ہا بجا نگلی وغیرہ شباشب بموجب صدر از طرف نواب بہادر راہ پایان گھاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت وزرید نواب بہادر باطلاع این معنی متوجہ تہانہ خود را قلعہ کولار روانہ کردہ در تصرف خود آوڑدہ و

ذکر فتح نواح کوٹک بند و بست کلیکوٹ وغیرہ کہ در سن
یک ہزار و یک صد و ہشتاد و یک ہجری قمری واقع شدہ آنکہ

از ہنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک والہ و کلیکوٹ والہ وغیرہ پیشکش شایان بدار السلطنت شاہی بمعرفت حاکم صوبہ سرامیر سائیدند بعد آن بنا ظم کن یعنی نواب آصف جاہ مبلغ مقررہ گاہ بلا عذر بزور و عبور فوج عایدی ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاہی کہ بہ سبب خود نمائی و فوج کشی مرہٹہ نواب موصوف از آنجا کہ از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و

آن نواح نشدند از همه اوقات را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سران را که از طرف ناظم دکن مأمور گشته بودند این نواح بودند بکار سرکار بسته نموده غافل می شستند بلکه با خدر نشو و نما غماض صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عسکری و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بجلقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بند نه ندایر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهه بغیرم تسخیر کرناٹک و مأمور بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود با خیره شده در پیشش برداشتنند و قتل و غارت نهادند و داران نواب که در آن نواح بودند پیر و دختر آنهمه ملک در تصرف خود با آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسجع مبارک رسید و از جنک مرهه بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر برتریان سمت آن دشت آفت طشت بیاکانه خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیر گرا جمع گشته سامان رسد و غیره از راه دریا طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه بر سر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همین فرصت تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و سباب و مواشی رعایای سرکاری برد و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پرگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر و امنیت آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و اتصال ایشان بنظر انور نیا مدحله شیرانه کرده بتاخت و تالاج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله باین شیرخو نخواور در خود نیافت قلعه احالی کرده مع اسباب و وابستگان خود مثل روباه به بیابان پناه گرفت باتفاق کژک و الاستعد بجنب شد نواب

حیدر دل مشباه این حال نهان گران در قلعه بل گذاشته با توقف عازم پیشتر
 گردید و در اندرون دشت هوناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل
 موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چپاش سخت روداد چنانچه در آویش
 اول سرشته استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان آب فتن نزدیک بود بای
 حال خود بدولت و بخت بهادران کار آزمای پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
 شمشیر آزمائی نمود که کارنامه رستم و اسفندیار بیاورد و رگارد داد و اکثر سردار و سپاه
 بغی از جان و مال خراب پایمال شده و دیگر نماند و بعضی به پناه لشکریان دولت
 خدا داد درآمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی طیو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از اولالت بدیر جلادت و دلاوری سرخرو
 حاصل گشت آنچنان است چون که پیر جلیل القدر مع شجاعان چاکدست در تاخت
 جمعیت باغیان را زیر برنج نمود و خود که هجده سال سن شریف داشت بیاوردی طالع
 همایون سراغ جایگاه احقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زرنگاه دو سه
 فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکویان بود گرفت
 به دو سه هزار مرد کار گذار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگر چه
 محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سان شمشیر آبدار راه آمد و نشدستند
 الا شیران باصورت بیک حمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دوزخ
 از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس اران بغی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر خیمه
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس زنان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
 کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند و بعضی کبی با کانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتن پس صاحبزاده بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی خاک
 منت سوده مع ناموس بی ناموسان دیگر غنائم بهر یاب مجرای پد جلیل القدر گشته بود
 عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بحیب تفکر و تحیر
 بود که آگاه تاراجی خانه واسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست لغابن بر سر خود بسته
 زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
 بر میان جان بسته پستار جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزان
 و دندانه های فیل که تخمیناً بار سچاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار قومه بود یکبار
 بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیض نگاه پرورش مبذول
 داشته همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز با و بخشید و بامنیت رعایا و
 آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کراک والہ بخرابی تاراجی پالیکار
 تعلقه بل طلوع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
 پس در فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکاس
 مطیع و منقاد گشت و زربسیار مع تحالیف آن دیار ندر گذرانیده داخل زمره
 زرنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعه مکره تهانه مستحکم گذاشته ملک بر او تسلیم
 داشته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم اهل
 می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضا مند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی و دولت
 خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور بتائید نواب همت گذاشت نواب بغایت
 بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف ملاز آن ملک بود و بلند بخود متفق
 ساخته متوجه بندوبست نواح کلکوت شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاری

سخت سرکش و تمویش بودند و بازوی شجاعت تدابیر عد و مال مسخر کرده بعضی هارا
 به قتل رسانید بعضی هارا بطوق و زنجیر مقید ساخت پایکار چرکل این زیر ساخته
 متصرف ملک مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد سپهرش را که هفت ساله
 بود اسیر کرده به نسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش
 هم بودند حاصل کلام چون محاصره قلعه کلیکو ط بهت گماشت سرگروه آن قوم دید که
 کار بند و بستان دولت خود و بخوابی آورده و همه ملک و مال تبصر غازیان لشکر و آ
 بهادر در رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گیرندگان معرکه لاچار شده و کلارا با تحالف
 و سامان آذوقه لشکر و پیشکش فرستاده عذر جبرایم خود خواست نواب مقتضای صلحت
 وقت و کلارا بحضور طلبیده شسته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامه طاعت
 خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال مان بخشیده از خطای
 او درگذشت لکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقوش
 مقرر ساخته فایز گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
 بهادر زنده را خواهان را در ظل دولت هالیون خود پرورش می سازد و بغیان را بر تو
 بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردد بنا بر آن نمایار و مایله با حلقه فرمان برداری
 در گوش دل صدق منزل انداخته کم عجبودیت بر میان فدویت برستند پس از آنجا
 نواب بهادر تا کجی بندر رونق افزاشده مبلغ خطیر از سکناي آن نواح گرفته
 تمامی نمایار را زیر حکم خود در کشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
 و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بیست و هشت زنجیر

فیل و هفت لک و پینند فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب و سال و نوبت بخش
آن سمت بود و بیلدهی نایاران اطراف کوستان سکناي آن نواح کویت و غیره پرداخته و سران
موصوف سردار لیر اصبود اگر آن نواح مقرر کرده فوج گرانیش نمود و تنبیه دیگر سرکشان و شرارت
کیشان آن صوب تا کید فرموده بربند و بست پالیکاران و ذل کل همت گماشته بودند

ذکر فوج کشی ترک را و اما که خال مادهورا و بود بر بلاد
کرنا ملک بالاگماط و رسیدن چشم زخم عظیم و صد منته تقیم
بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چیرکولی که شمالی و کروی
سررینگ پٹن است و آخر الامر کام فتن او به پونا و ذکر
محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد

و هشتاد و دو و هجری آنکه

چون مادهورا و از مهم اول ثانی مایوس برگردید و بر نامادی خود دامت مامی کشید که
آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود و ریخت و مار این را و
برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خارج حالت
مایوسی بالاگماط در دل و هم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری و دقیق بکا
برده ترک را و اما خال خود را با یک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب
توپ پلچتر پیچ این ملک وانه ساخته خود پستار اشتافت چون ترک مامار
این حد و دیافت کوچ بکوچ طی مراحل قطع منازل کرده در رسید و جوتی نگ

بهند را عبور نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مراره اوچیتیل درگاه ورتن گری
 واله مرکیمی الیه وکط کمر پالیه و غیره که از دست غضب نواب بهادران یافته بودند
 بیکبار با مرهطه سادش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهرسانیدن غلات
 رسد بند نه خود با گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کاپیبه نیز همون طریق پیو زدند پس
 ترک ما از آنجا پیشتر کوچیده بعضی قلعجات متعلقه پٹن را که بی مرمت بود و پنهان
 مستقیم داشت تسخیر کرده بهر طرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم
 بتالاج و لیغا و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات این
 خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت و در هر یومی که لشکر بومیت اثر
 آن خانه ویران یک و ز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چندی و بوم گشت و بوم
 زمینیه که یک و ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمودند زیر
 زمین نعره الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میر رسید چون او صحرای
 آن نواح را از وجود شیر و شتر و صفت خالی یافت بیابا که نه قدم جسارت بر کشاده
 تلف اموال و ائقال سکنا ی بالا گماط بهمت گماشت چون نواب از غم غنیمت و
 تاختن او در آن نواح و توقف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
 بسرریگ پٹن رسید و بعد بنید و بست آنجا کوچیده از راه چین پٹن سمت جنگل ماگزی
 درگ باین اراده که هرگاه مرهطه محاصره دار السلطنت پٹن بهمت گماذ خود از عقب او
 در تاخته او را از پس از آمد پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترک از رسیدن نواب
 بهادر طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بها
 از نمینی آگاه شده شب شب بر هر اول لشکرش زده داخل کوه مسیلکوته گردید روز

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میل کوته را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر در فرار اول
 با جمیع سپاه بار و توپخانه بر آن جماعه تاخته تبو پ اندازی و شکلهای بنادیق
 از پیش برانده رزمگاه را از وجود اهل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر
 ترک بود تا نواب بهادر پاترده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست
 اعدا ترده شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و
 گاه بهم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور
 جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار
 به قباله لشکر غنیم شتافت از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صفت را به غنیم
 نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه ناصاف و تشیب فراز و غار و
 معاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه بخت شاقه تا دو
 سه فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخیشد و شب بهم بسر آمده روز روشن گردید
 نگهبانان راه بغنیم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پٹن میرود او مجبور استماع این خبر
 تمامی افواج را بوالپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در
 تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل قریه گری کوثره که ایسانی پٹن است
 چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خبر شنید که غنیم بر آتشخانه سرکار چون سمندر جان شمار
 یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید با یلغار صفت سپاه اعدا را که
 گرد توپخانه مینشاید هدف توده قیام و زنده بودند از یک طرف شکسته پراگنده ساخت
 بتوپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب آتشه مینهد و همیشه
 و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و اتواب قایم کرده شکل بازمان سمت

دارالریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهانده بشکست صفیهای
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خود بار
سیاه ساخته بایوس بر میگرددین اشنا هفت هشت ضرب توپ لپچه بر بند
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گلوله اش اهل بهیر نواب زیر فر بر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلیر و دد و ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد دستان
و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن التواب و پیودن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر ایشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیمت صنادیق
سرب و باروت و غیره همدست خود نموده قیام و زرید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چند می توقف و زرید اگر چه اهل کار دانا
و اعیان دولت کار آزمای عرض کردند امر فر همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه ها
برداشتند سکونت و زرید صبحی باطمینان کلی دخل از السلطنت باید شد اما از آنجا که
فلک و در همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قضا و قدر معلوم بر یک ستور کار بند
نمی شوند وقت زوال دولت خدا داد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کنس نیک
نخواهد دید و شب گوارا حدی بجانه نخواهد سپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیرش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانا یان قبول ای والا
شان نیامده از آنجا است گفته اند بیت چون زوال آید یکس بند و جنون آه خود
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده
بعد فراغت از اکل و شرب ما حاضر است برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و گس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چمر کولی رسید از قضا گول از توپ غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس در آن حقیقش مردم بانها فروخته شده بابل بهیر هنگامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخانش که اوج گیر اگر دید بسیار می لشکران کوه قیام را معلق بر هوا برده سرگون بزرین انداخت چون قضا و قدر شیرازه جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانه داماد بخار و جرات پرداز شده در خریدند اگر چه لشکریان نواب بهادر از شمشیر و تیرو تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده بر سر گردیدند و لبان صابران بر هرگز و بهی که از دست اهل غنیمت میرسید صبر کردند و لاله میا خویش خاص شهباز صاحب هنگامه قیامت بر آنجا عت بر پا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن تنگ مودی دانسته حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و بسین خان و نیی گدیری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود و در صف اعدا خود را نواب بهادر و انموده جرمهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تنگی مودی نوشیده بر سر زمین آسود نادان او را نواب جیدر دل تصویریده بشاد کامی برداشته نزد ترک را و رسانید پس همه سیاه شالیسته و سامان بالیسته لشکر که بنجیدین محنتها قرار هم شده بود تا راج و پایمال سم ستوران غنیم و کار خانات درست و توپخانه مستعد

اعداد شکن جزو کل غنیمتیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	و تدبیر بد است هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد به زمی	جنزیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر که چیر لولی سوار شده بر آسیا سنگ چون شیر دم خوار استاده نظر غضب الود و برود برد
وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بی ادبان بنیزد
غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود و بجد و کد بسیار از آنجا برد
و بچهار ده سوار چیست و چالاک از آن مملکه بیرون آورده بدار الامن بطن سیانید
اما نواب بهادر بمقارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن حقیقش از آن جناب جدا
شده بود تا بجان و قرار دل از دست داده و مضجع قادر ولی پیرزاده که ایسانی قلعه
متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان
را که قلعه دار بود از رسیدن خود خیر دار ساخت قلعه دار مذکور نبه و بستی و قلعی قلعه
کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده و الا قدر طالع یاور
با دو سته سوار بلباس قزاقان لشکر غنیمت و سلامت رسید نواب از دیدارش
جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار پیاده
بسلامت جان از آن مملکه میرسید او را پر از دوشست زربامیداد و نسی که میسر آید
و سلاح حاضر می گشت سوامی خلعت پنج مشت زرباومی بمیود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و لعنیر سرشته نبود
زداد و دوش یافت آن نیکوئی	تو داد و دوشش کن فریدون نجفی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال بدو صحت و سلامت و نوع دیگر ذات و الاصفات و قوفی نداشت جان خود را باختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بزرگان خود میراند مطلع مخمس

جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود

دم بدمی میزنم تا در تن من جان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود

مشکل است این کار را ما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور
سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام باوصف برداشتن سته زخم تیغ دل
از دست نداده تا شبانهگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردان غنیمت را از شکمهای
بنادیق بجاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر
که سلامت بود بهر حیل خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده که کوشش مردانه
می نمود ترک بر جوایز مردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان
ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه
فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته گردشان
چو کی با نشانید و کمندان ترک بر حسب اشاره سوار خود هر چند در بایست قبول
کردن نوکری هر طئه با انواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم بیهوش
نمود کمندان شجیع با قبایلین معنی نپرداخته اقرار لغریبی او چنان کرد که اگر زمانه
فرصت دبدبکیار به پیش رفته بعد الیتام زخم مع و ابستانگان حاضر شده حسب
حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب دیگر از آنجا رهایی یافت

با یکدیگر ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اشنای راه دو هنر آهنگچی مرهه که
از لشکرش بفاصله دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر سته پایه بنا دیق بسته بفرخت
تمام بر بستر باور از شده بودند که اندان شبح فرصت غنیمت یافته مع مردان بے سلاح در
افتاده از سنگساری سربازی ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک بازده
نزدیک قلعه پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقع شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال نمیکش در یافته و تردد شایانش از صدای
شلک های بنا دیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انکاشته او را بسینه کشید و بجلال و انعام شایسته سرفراز ساخت از
کارخانه سربکار بنا دیق درست و طیار بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه تبیر پیا پیا
ساخته آواپها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهبان داشت مردان جنگی و فرائضی
سامان نرم مقید و مامور بود غنیمت خفمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سیراوانه خست
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادیور و قبول کرده بکومت
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری با زنبواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
بر گردیده بود و بروی خود طلبیده سخنان رخش و کلمات نامعقول شنواید مقید
روان پونه ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصویریده
بخیمه علیاره داشته بدلا سا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن بستگان
و صاحبزاده بلند اقبال تناس نامی نمود آن مردد انکه محض پاس نک و ادا تصدیق
خداوند نعمت خود که هزاران هزار نبی نوع بشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصه هفتم
 عشره بر سلامت ذات نواب فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
 احزاب اضراب و استحکام قلعه قوف یافت دانست که خان اسیریک از فدائیان
 نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
 کوچه ها و انبیه توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیحت فیض بخشی و صدای داد
 و هوش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کاروان شجیع که به کساد
 منزلت و کسر تان اوقات خود در آن لشکر سپری میزدند مع اسبان و سلاح خود
 رسیده در سلک ملازمان نواب مسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چو تکه در
 عرصه قریبه دو هزاره هزاره مردم باز و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف
 قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمان و دم انا و لا
 غیر می زد و شبی محمد علی شجیع موصوف را طلبیده فرمود که غنیم شوخ و بکاک شده
 حیرات پرواز است گوشمالیش بدمه همت خدا داد خود و فرزاده ایم چه ملحت است
 آن شجیع کار از اسرار انجام این مهم بزدنه کار دانی خود گرفته جریده بدو بهار انگلیسی زد و فراف
 میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوارهای سوار پیشته گذشته بر سر اعدا که متصل عینیه
 ستم هزار پیاده پالیکار حیتل درگ و دو هزار پیاده مرا و مع چهار ضرب توپ و هزار
 سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسیار خفگان از اسباط
 زندگی برخیزانید و بیداران غنوده طالع بجا که عدم نجوایانید بقیت السیف را چل از
 سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعه تمهید
 بر سر ایشان برداشته مع اسبان و توپان روانه حضور ساخت و خود همونجا تا دست

سکونت ورزیده بنجی فحیتاب برگردید درگ الومر را و زرد و زار برگشتند نواب بهاد
 ازین فتح قرین مسرت شده شاد دایانه طرب نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپیس
 از ان غنیمت زور آور بلا و سواس شمالی کوه کری کله بر نه رجوی تبیری وسیع و مستحکم که
 بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواب و رانداز در آنجا قایم کرده بگولاندازی منجیق پر
 اکثر مردمان قلعه را تصدیع میدادند که ان شجیع بمشاهده جرات بادی و مردم
 آزار سی غنیمت غصبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
 بر مورچه خاص ترک نهنگامه رتمانه برپا ساخته اهل مورچه را بهر میت میدهم و صدقه
 عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیمت لیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشنا
 شده نظر بر افواج کثیر غنیمت کرده اگرچه او را ازین عزم بازداشت اما او سجد و کلسیای
 بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا اتمام بنیان هستی اعدا چون سیما ببقیاری می مانند
 رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیاده که را طکی وقت شب کوچیده فقط با سه
 جنگی از راسته هوسلی را بهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
 از بالای مواضعات کرگاول و ارگرا سمت کوهچه های هر طرف آمده راست از عقب
 به تمهید تبدیل اهل مورچه تنگ پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
 تبدیل منتظر بودند چونکه کندان شجیع بخت یاور و طالع را مددگار
 یافت و از راه عدو فریبی بخوابش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون تبیری
 داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
 حقه های آتش عدو و سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته و مار خیرگی از روزگار آنها
 بر آورده و سرهای محاطان مورچه و کمین در ان صلابت کوچ به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب
جلوی یعنی خورد که بسکک شایسته بود کشیده بخود روانه داشته فارغ گشتند اگر غنیم
باطلاع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره شورش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نکشوده دست بر سر از اینجا یلوس برگزید
کمند ان شیخ بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بچاک برابر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخورد بخود رسیده
خطاب فرزندی یافت از زبان علی و ادنی صدای آفرین تحسین شنید
چون ترک خرابی حال و بی جزائی لشکریان خود برینوجه دید از فکر موحان آتیه
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف هست گماشته پندارهای افواج منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر میدان چتر راه صوبه بسراقامت داشت و نزدیک
عید هند بود باراده اشان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیمت مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوچه کری کپه راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبر دار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برانامند
قیام و زید و صاحبزاده عالیقدر اباتامی سوار در پناه دیربای کرنگول که آنطرف
جوست در کمین داشت و کمندان شیخ را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقله
جنوب رویه کوچه مذکور روانه ساخت چون سوار می غنیمت فایز جوگردیده در آب
بازی و شتاوری مشغول گشت لشکر حیدر اولیش که عقب خرامان خرامان می آمد
کمند ان شیخ در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بخان لیر اشاره ساخت

آمر دجا بنابر دستور صد مرد کار ساز بر آنجا تاخته و باده بازی و حیل و انگیزی نمودند
 را تعلیم شیر می نموده کشتان کشتان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را
 منتشر کرده پس کمین را از آن پناه گرفت بغتتاً کمندان شیخ را انگیز کرده بشکلهای توپ و
 بند و قصف و اعدا لشکری بسیار را بمطومه عدم فرستاد و در آن زد و خورد
 دو هفته سردار آن طرف مقتول شدند و فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
 اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الا قدر فرصت وقت غنیمت یافت
 اسپان جهانده بکسان منظم در آنجا و تا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت
 بزرگشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست
 آورده بار دیگر با غنائم بسیار مراجعت نمود و ترک ازین خبر زد و زار شده حج اقامت
 با پارچههای ترو لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود و نواب
 بهادر برین فتح نمایان آثار بشارت ظاهراً ساخته سجدهات شکر بیدرگاه و اهب
 متعال داکرده شادمانه طرب نواخته داخل تملک گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و
 خورد و کوفت و کافت مردان شیخ گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت بزمیت یاب
 می شدند پس غنیمت از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پانگهاٹ
 یعنی جنوبی پٹن که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کومیتور و پانگهاٹ
 و دمار پور و دندکل است بسبب که او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آن طرف
 بیدر قله نیامار و ما پله باب لشکر نواب می رسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
 فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند و همت گماشته در تاخت و طوفان بلاد
 در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب ویران ساخت که هر

که هر پنج گاه و سبزه تر از زمین بر کندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست کفایت
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند باین تعداداران آن سمت
هر هر قلعه اقامت کرده با استقلال تمام میگوشتند چون ترک به پایان گماط
شتافت نواب خود بدولت عزم خرم آن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام خیم
خاص در میدان کوه بچه ندکور نصب کنانید در آن حین کمندان شجاع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دارالرایست بالفعل مناسب نیست مبادا گرفته اینجا
بر خیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
بس کیاب اند اندیشه دور و دراز باید فرمود فردی حسب وقت و مقدار خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر موقوفه نخواهد نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در صلح با محل باید داشت نواب بهادر باقبال بن معنی خیر و
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت با محل
روانه ساخت و کمندان شجاع چهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده که ناگهانی شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگماط را میگوشتند هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پلتن اقامت فرمود و کمندان
شجاع با فوج خود به کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیمت کشتن با اسباب بسیار و دواب بهشتی که در ملک بالاگماط و پایین گماط
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر شیخ فوسر مایه زر و گوهر از
گماط پتور آمده از راه ترپا تورو و انبهار می گذشتند کشتل کرپات عبور کرده عازم
پوننه اند مجروح استماع این خبر کمندان شجاعت اثر پانصد جوان بار و سده صدهی کار

و نهزار سپاده از راه کنگندی پاکه که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود و شبانه بجا
گماط تبل پل جمور کرده بر رسته گریات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته تا گشت
و بالای گماط مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و فاطمش در آنوقت بسیار شش
نواب بهادر بود و نیز که در آن دروازه گماط هیچ امر مانع و قش نشدند و حتی کار آن افرست
تا آنها دروازه گماط را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند و قضا را روز دیگر قزاقان غنیم
با و فور سامان و گله گله گاوان و طویله طویله سپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود
میطلبند برسد میر سید نکند آن با خبر از رسیدن آنها خبر دار شده به کمین در آن گماط
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گماط
و چند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غزان بر عقب شان تاخت
بلا توقف شلک باز دو مجر و آواز شلک کمین در آن گماط از پیش حمله کرده بنور و انجم
دویند و به سمان شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون پنجه مشبک حستند
و عقب دگان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ نیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بشترونی تمام تاب ضرب مردان جنگ از ما
نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک در خزیدند کمینان شجیع هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منظم و سپان و گاوان مع خرطیه های طلا و نقره
بسته بسته بر سر اسیران بر رسته از گماط تبل پل بیدرتو پیادگان کرناٹکی روانه کش گیری
نموده خود همو بخا بر آگیری که از دیر گماط بود و قیام و زید چند سوار غنیم که عقب همه با
بودند و وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردن گرفتن و از دور قزاقی میکردند و دو سوار
کمینان شجیع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک با

نزد که دفعه دوازدهم صد سوار مع سپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده و بگینه
 نهادند شجاع و انا از آنجا مظفر منصور عبور گماط کرده به کشنگیری رسید چون ترک با ما خیر
 تا راجی جمعیت خود شنید تصویرید که گماط کرپات متعلقه ناظم ارکا ط است در آنجا
 گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتند یعنی نواب محمد علی خان نواب بهادر
 و ساخته باشند جدا آنجا استه اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بمقابله ما پردازند و
 کتل با می اه بر لشکر ما مسدود سازند ما موس و ولت پیشوائی تا راج و جانها را یکجا تلف
 خواهند شد پس آن سمت یلغار کرده عبور گماط پتور نموده به سواد قصبه اوتان گرا
 فرود آمده بود مکنان شجاع صاحبزاده والا قدر از رسیدن هر هشت خیمه در ساخته خیمه
 رفتن دارا ریاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیم و قوف یافت جمیع اسباب
 لشکر یعنی خیم و اعلام و بهیر و بنجها و غیره روانه پٹن کرده خود را جمعیت ستم چهار هزار سوار بطرف شکر
 ترک غنیم رسانید فضا را آن روز کمی آوران لشکر شمس سمت بلده و بهر مپوری آمده شوقیناست و رآن
 سرزمین برانجختن و چند دیهات را غارت ساخته بفرای کاه و بهیر مپور و دند صاحبزاده پانها میروسته برابر آنها
 بفرای کاه و بهیر پر دخته منتظر وقت بود که ایشان پشتا را بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تیر
 خویشن بیکانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
 جنبش برآی که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا انداخته و توقف بازوی مردانگی کشاد
 آنجماء را باندک سی چنان برهم و درهم نمودند که از صدای بزن و بکوب مردان کاری هول و هراس در
 دل لشکریان غنیم افتاده جز جان سلامت برون چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسب و
 اسگل و و پنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست تیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن
 گرفت ترک از نیمنه هول زده بال لشکر خود کپو حید و بر کاپوری پٹن فرود آمد و بهر توان شب مکنان شجاع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستقر شدند و در ناخت قنار چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
 بسر آمد و در غنایاگ بیداری و هشیاری غفلت پرستان زد بر گردیده زود بدین کوه کلنگه پناه گرفت
 اتفاق ترکم آنروز هم هو بخا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بخیر بود آن شجیع از صبح تا
 شبانگاه بینا بخت بگل سر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف همان فروخت تیار شد بر
 لشکر جو را غنیمت شجون زده بهر اسباب حربی مع تو چنانچه بهر دایره گرفت و چند سیران افراط و تفریط
 چرخ کولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا ر یکا قلم زیر و زبر کرد و حیام و اعلام
 را آتش زده بانه صدر اسب پوشش زنجیر فل و یازده شتر پر خزان پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
 از دامن کوهستان داخل راسی کوه گردید و بلا توقف از آنجا تنگی زده بانی کل سیده بود که ترکم بر جرات
 فدائیان ثواب بهادر و قوت یافته هر اول لشکر خود را پی شان پیش اند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید
 چونکه شجیع مذکور بخوانان ایلی سید افواج غنیمت کوه از اطراف راه سلامت بر آنجا عت مسدود
 ساخته گروش گرفتند تا شجیع مسطور سیم روز در پناه قلعه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
 خود با سجا آتش فروزانیده و بر در و دیوار قلعه چارچوبهای کهنه و مدرک و تحمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا
 عقب برگردید و بر تزد و شایان از راه تنگ تار و خجکل نشیب فراز داخل بلا و قوت اعدا بصره انوردی
 بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنائی آتش سپیدی در دو دیوار و
 گمان برده بودند که حیدریان بهو بخا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه سپان گزاشته بجهه کشی و طعام نری
 اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فیرب بر سر آنها رسیده از اطراف شکاک سر شکن بر سر کرد و چند ثواب را از
 گولهای انگوری پر کرده پراپند پس طلایه داران که انبوه کشیده بودند متشنه شدند از آنجا بجهه شش هزار مسالیم
 سعی مروان بجاء آوردند و طعین دانستند که از میان ریزش توپ و بند و قاصدیراجان سلامت بردن
 محال است لهذا بلاوری تمام سپان همانده و صفت مروان حیدر در خزیده و او مردانگی در او اندو تا پنج

ششصد تن فکجه شیخ را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهی لباس مردمی بنی پوشند و قصه شیخ جوان بخت فتح نصیب مع پ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکوئی درگاه سلامت طی کرده پلین رسید و دیگر طلایه داران غنیمت سبب تاریکی آتش بنایید جمعیت منظم بر دختن نتوانستند و راه گریز لطیف لشکر خود سر کرده فصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترک ما ساخته او که از دستبرد عنایان و بیهیاری و فیر بی ایشان تنگ آمده بود و فکر دور و دراز افکند از آنجا که چیده از راه منتهی است و بملک و رفته مقام کرد تا نواب بهادری و بیدای عیان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق الله و نظر داشته پاجی رام نامشخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معاملاتی که قول دانیان است

راست از اجز و دایم نهادن چاره نیست

با کمان لازم همین باشد اطاعت نیز را به
نزد ترک روانه کرده بود و طریق خود پسندی پیچیده بر صلح ضامن نشاند و وکیل را نزد خود داشته سخنان عبرت نمای خود با او میکرد و هر دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر فصل از دود آبخا معروض جناباشی و تا بعد چندی غنیمت از جنگل برداشته بجمع وجوه از جنگ غازیان عاجز نشده بتاخت بلاذگر که خوب آباد بود همت گماشته پیش خانة لطیف مذکور روانه کرد وکیل از منضمه نواب را آگاه ساخته و بر بند و بست آن لواحق عرض ترغیب نمود و نواب بعد اطلاع از منضمه منال گشته کنعان شیخ را یاد فرمود و از غرم غنیمت آگاه ساخته در بند و بست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود و آخر شیخ سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدو و مال خود گردانید و برخاست تا نواب بهادری را و برایش نشانی از فکجه کار آرا و ده ضرب نوب و دو هزار سوار اصل خاص گچو شمال و شمن حضرت فرمود و شیخ رستم نهاد چون از حضور مرض گردید از راه پیراپلین بر گھاٹ کوٹاک که سدالپور نام دارد رسید و کوٹاک واکه در آن فرصت علم لغاوت برافراشته و خیره شده سرهای حطاه داران نواب را که در فلقه مکره بود و در پیده در و بست ملک باز تصرف خود در آورده بود و سد راه گشته از آن طرف گذارشت کمن این شیخ جنگ از آن صحرائیان قبا و جوبه مقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آن طرف برگردید

و جنگل کو ترک را بر دست چپ داده روان شد اما بکران اسبانی عبور کرده جنگل و شوارز و دانسته چهار هزار مردم
جرمی از تفنگچیان و دو و صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایای لشکر و توپخانه و سوار تمامی بهیر و خیمام را باندلید
خان کمندان و جهان خان که هر ساله را کرده وقت شب روانه حضور نمود و خود مع سپاه جریده بی توپ
پنج هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینه اقامت و زبیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت و عرصه مرد آزادی و فرستادن توپخانه سمت پشن آگاه گشته جوق جوق آبان طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر غش را ہی گشت پس بزرگداران کمندان شجیح که بر کوه سیاه الیتاده قاصدان
بصارت را بهر جانب برگماشته بود بسر دار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه را ہی گشت
میر و بجز و استماع این خبر شجیح کاروان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیدند و روشن آینه لشکر اعدا
متوجه مقابل خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد و سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
دناختند چون شجیح بدانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگزیده قدم قدم راه
جنگل میرو تا اگر رفتن دهن پشت آن طرف ترک خود بدولت مع تمامی سوار و رسید به گردش محاصره کرده قری
مینمود و شجیح مذکور رفقای خود را جای بقوا عدد دست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاهتصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر نیزه صف اصف و دست بدست بر آمیختند شجیح و انا شجاعت کیشان خود را که بنای
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار بر خیزانیده جارا قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها نهند که از صد الشکوش فلک کر شد و از صد مهش زمین لرزید تا دو ساعت بهنگامه رستخیز
برپا ساخته شلک زنان پیش رو و بدند و از پس نزد و نمایان نهند و هزار جانباز غنیم را بر خاک مردم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن محرکه برگشتن نداشتند تا کام جانهای خود را بختند
و چهل و پنجاه سوار و جمعه را کاروان غنیم گشته گشتند فیضان اعلام و عماری و متران نقاره از ریخش تیرها

و تفنگ مجروح و سقط شدند

شده فتنه بیدار خفته امان⁺
 قضا در میان کار خود ساخته
 سوار از ستور آمده بر سر
 بقا پیش آهنگ فنا پس قتاد
 اجل بد بدندان حسرت برید
 یکباره و ناله کشاده دهن⁺
 بخون نری پور مادر گریست
 پسر براب و عم بسازار زار

در آن چققلش گاه جنگ آوران
 سلامت به نرسنگها تاخته
 ره زندگی سر بسر گشته گم
 اجل همچو سایه بر کس فتاد
 چنان دست بردست و جان⁺
 یکبار از بیک و یکش نعره زن⁺
 برای برادر برادر گریست
 بفرزند جان پدر سوگوار⁺

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم و داد
 چنان گر نختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظهر پایی ثبات بمیدان مردی
 فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاده حال لشکریان خود و قوت جانبا ز می و
 مردانگی غازیان بهم برآمد و فعل در آتش گشته تو چنان طلبی و بمقایله جلادت کیشان
 قایم کرده تبو پ اندازی تاکید کرد چون گول اندازان از دوش دست اندازی کردند
 و صد مات گوایل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت و
 شکنه آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزمافت جانهای خود رختند
 اگر چه نزدیک بود که شیراز جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
 اما شجیع و الافطرت بروت غیرت مردی را آب جسامت شیبافتان رقایم النما
 تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب نعشان لشکر غنیم که جوق جوق
 در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود با اعتقاد درست و صفائی این

تیم کرده و بقیله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره
 حفاظت کشیده هر صفوف بر زمین نشانید پس کرامت آن شجاع در آن عرصه ظهور
 کرد بعد گفتن اذان غنیم هزاره گله گله توپ پر این همه از بالای سر مار پندیا بحال احدی هیچ حضرت نرسید
 آری بعیت اگر تیغ عالم بجنبه زجا بندد و در کی تا نخواهد خدا به غرض تا شام غنیم چند و قی سرب
 و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و بر فیلیل است قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفردگاه خود که
 از آنجا فاصله و فرسنگ بود شتافت کمندان شجاع که هر روز بمقابله غنیم سرخروی حاصل کرده و غایبان
 بی آب طعام میدان را قایم کرده بود شب قاپو یافته ملا اندیشی ولی و غدره تخر و جان فوج خود را کاپی
 مشی بصدمات توپ کم کرده بودند در روز گاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعه ستاره کبر
 راسته صوبه نگر است و ولی مار وانه ساخته می طلیم اسب صاف با آراسته راه میسر گرفت و طلایه داران غنیم که
 نگهبان اه آن طرف بودند اگر خبر داشته اند اسب سواره چپ راست ایستاده می نگرستند اما مانع راه شبگیر
 زدگان نشدند و بنیم هم از این معنی خبر نکرده انماض صبح نمودند بلکه زبان تحسین بر زبان
 کشاده ثنا می گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در همه نجا اتواپ قایم کرده
 گوله اندازی بعجل آورد و قیتکه آفتاب بلند و پرده تاریکی نامردمی از پیش چشم ایشان
 برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از وماندگان نیم جان
 احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت کمندان شجاع
 به مزاحمت سلامت داخل قلعه میسوگریده آسود و همین شب صاحبزاده و الاق در
 با پنج شش هزار سوار و دوشه هزار پیاده جزا راخته لشکر رسد آ و غنیم را که هفت هزار
 سوار و ده هزار پیاده بودند فورس مان رسد و آفوق و خزان بسیار که برستی فیل و صد شتر و
 پنجاه آستر بار کرده بودند مع سود اگران بر اقمشه و متعه و سایر کاران صاحب بر ما یو

و باز رو گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت و غیره از پونا آمده متصل جن رای پٹن بی وس
 فرود آمده بودند و از شیخون زندگان هلا خیزد شدند یک سلم تاخت و تاراج نمود و قتل
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدى را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پٹن یعنی بجنور پیر حلیل القدر
 روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنیمت پاتماع این معنی دست عجز بر زمین نامرادی
 گذاشت و سر عجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیل غازیان
 مظفر را زیر سازد و قضا را در نیالت جوڑی هر کاره از پونه خبر رسانید که از این را و را
 را که بواسطه عمویش قتل کنانید و خود مسند آراشده بند و بست می نماید بجزر و موضوع خبر
 و حشت اثر در گرداب اندوده و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مال خود و صلح دید
 بواسطت وکیل نواب راه مصالحت پیوده درخواست خج لشکر خود که کردار با صفت کرده
 بود نمود وکیل و انانزبانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حال آن دولت بود بمیدان
 چکرکولی حتی لباس خاصه هم بلشکریان پیشوا از ثانی دهمشته فارغ گشت و همه ملکچاگاه
 عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیرست و فایده صلح زمان حال موقوف بر آئینده
 و ترقی آیند دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
 جاه و شمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت و واکار و سپه
 و نجایه سیران چکرکولی ضماند ساخته بجای خود آسود ترک مقبضای وقت که ضرر و افت
 خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته طمانه می خود را از قلعات متعلق پٹن
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام نروا گذاشته با بوجی سیند بهر ابا یال چو به سیرا
 مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتا بلشکر را که پونه پست قزاقان تا جوی تنگ بهدره

عقب گرفته پناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و صل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند
میر علی ضیا خان بعد دریافت فراوان سرخ و انواع عقوبت با بوساطت نانا پرنیس مختصی
یافته فانیه حضور گشت از سر نو گرم کنده و دژ کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت نو

ذکر تسلط راگموباعموی ناراین راؤ و بیان فوج کشیش بر ملک بالاگهاٹ
و بلوای امرابراؤ و آخر ناکام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت
تعلقات بادامی و جالی بهل نوکنده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلاً آنکه

چون ناراین راؤ با غوامی عمولیش از سیم خولیش محمد یوسف کندان کشته شد راگموباکه از
عمر ریاست بالاجی راؤ دقیر بود در انوالا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پر دست
بعضه امر و احیان دولت مره را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و سباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
مغول سایه پرور و خود پسند و او باش نش بودند بکثرت افواج مره تاب حرکت آرائی
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون بدید که لشکریان خود تن بمعمر که داده راه خانه ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه غنیمه از رانی داشتند اندر انداز شد و در آن اوله هم از تدبیر دشمن
شکسته درآمد و موسی رموفر سیسج و دوهزار مردم بار و دو ضرب توپ فیل سواری حاصل
کرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بیدر اوزگ آباد و صوبه برافون غیره
نویسانیده گرفت از آنجا برگردیده بغرم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت درین فرصت پرنیس کار پر از پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که اگر دیوانه شده پس برادر خود را که وارث دولت این ملک بوده به سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر بهم ترقیم و ترسیل داشته بود نواب بالشکر نوآراسته خود مستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت شست درین اشنا کار پر از نذکون جمیع امرای دولت قریب نیز که در اصطلاح قوم ایشان پکانامه و بنا بر صلیحت بهرامی را که گزیده بودند نوشت که شما یان یقین میداند که او بدکار و ستم خون پس بر جبین حال خود کشیده و زار بدامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم سوخت آنست که همه متفق شده از و انتقام بگیرند و زن نالین را و مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک لشکر مرهه انگاشته از مطایعتش انحراف نورزیده عاقبت اندیش باشند پس طاهر است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور یزد که از واحدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر اجمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوامی این جوق جوق مردان کاری به بهانه طلبیه و پیش منقله بیرون لشکر متانته فایزالا المقر خود شدند و چون از لواح بیدار رسیدن برای درگ که از راه کویل و بهادر بنده و کنگلیری تاخت بود لشکر را که منتشر شده خبر جمیع قزاقان که به شمارش نبراکس فراهم ساخته بودند در لشکرش نماند و غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدر آباد بهم بر حسب شارت کار پر از نذکون رفیرا همی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میرسد و امری پونه هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند با یکدیگر اتفاق کرده بغیر متنبیه چون
 شاهین به دراج عقب نموده اند راه صحت و سلامت مسدود و عرصه وقت قتل و غارت
 کشاده ترست مشوش خاطر شده از نواب بهادر اده مصالحت پیچود و وکیل را روانه کرد
 التماس کو مک ز چو تهر نمود نواب نظر بمقتضای وقت و بر بهزدگی کار و بارش نموده التماس
 او را بدرجه اجابت مقرون ساخت بهانه تاراجی ملک غارت سامان ثروت پیش آورد
 جواب صاف نوشت که ما را بچنین امور معاف دارید او مصلحتا بابتجی گردید که صوبه ادره است
 بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا آباد می و جالی بل و غیره بگماشتگان و الاهی سپاهم بهر طور
 ده لک و پیم عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نهاد باجی را و بر نسبتی
 خود را با سده سوار برای بر دشمن نهان از قلعه صوبه سر او انداخته تا را و مذکور صوبه فرجود
 رسیده تاکید نامه به راگهوا بوجی سیندره قلع در فرستاد او اتواپ قلعه تیار ساخته جواب
 داد که راگهوا قاتل سپه بر کشته بخت را چه یار که برگماشتگان رئیس پونه که عمارت از اولاد بالاجی او
 انا با شد حکم رانی کند اگر عافیت مطلوب است زود از اینجا باید رفت الا یک یک متمرکز حرام
 از گلوله توپ پراکنده خواهد شد را و مذکور از جواب مردانه اش بیجا گشته راه سرزنگ پٹن
 طی کرد و سعادت اند و ز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بستی آن صوبه و غیره
 نموده صاحب زاده ظفر مند را با جمیعت گران همراه خود بر دهم دران آشنا مکر خطوط کاغذی
 مذکور نواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل سپه یعنی راگهوا زجا
 نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تنبیه سناری قاتل بد کردار بند و بستی کارخانه دولت آن
 نواب حیدر زان رئیس پونه و کارپردازان اینجا بواقعی صورت خواهد بستی بلکه الحال تنبیه
 وحیم العاقبت بر زنده همت خود مقرر باید ساخت نواب بر حسب التماسش بافعج

سنگین از دارالریاست نهضت کرده برچین رای پُشن فرود آمده بود صاحبزاده و الا اہمیت
 چونکہ از حضور پدر بار او صدر مرخص گشته بسیر رسید و قلعدار آنجا را مستعد جنگ میدوید
 زده بیعی دوسہ ماہ قلعه فتح کرد و ٹھانہ گذاشته بدگیری شتافت بعد چار روز بکشتایش
 قلعه و بند و بست آنجا پر داختم بچن رای درگ محاصره نمود و در عرصہ یک ماہ بمردانگی
 یورش کردہ مفتوح ساخت و نواب ہم از آنجا کوچیدہ رفتہ رفتہ تا تملکور رسیدہ بود کہ را کہو
 چونکہ از اطراف میدان سلامت امنیت بر خود نگذیرد فوج کشی نواب بہادر و عدم
 ارسال مبلغ و خواست خود و تسخیر کردن قلعات صاحبزادہ بزور بازوی شجاعت
 شنید این معنی و بال جانش شدہ جز گریختن و جان بسلامت بردن چارہ ندید جمعیتی
 کہ شاتر زہ ہزار سوار موجود داشت بے نیل مقصود برگردید و از راہ کوتہستان و جنگل چون
 مار سیدم برید پچھا خوردہ راہ ہند گرفت پس فواج پونہ و لشکر ناظم حیدر آباد تعاقبش
 کردہ اورا تا بڑن پور و از آنجا تا خاندیس باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت
 وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچید فی مزاحمت احدی کوپل و بہادر بندہ و موندہ کی درک
 و کجند رکڈہ وغیرہ کہ در علاقہ مرہٹہ بود قبضہ اقتدار خود بعضی قلعات بجنک مردانہ و
 اکثر بعبرت نامی آوردہ و از تمامی پالیکاران طرف پیشکش شایان گرفتہ و زمیندار
 سرہتی را با انعام و خلع سرفراز نمودہ بتا نشید بہند و بست آن نواح تا کہ نہ فرود شدہ بتیر
 نہضت ساخت در اندک مدت نو لکنڈہ و جالی بل و بادامی تسخیر کردہ بہمت ہو بل و ہا و اڑ
 رسید مخفی نامند کہ قلعدار دہار و اڑ در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدر نگر بلطایف احمیل ملک
 حسب استرضای خاطر میرستم خان فاروقی قلعدار آصفجا ہی گرفتہ تہانہ خود
 داشتہ میرند کوڑا بقدر حوصلہ اش بد ماہ پنج صدر و پیہ بعد بخشی گیری سوار سوارانہ

ساخته بود چونکه مادهورا و عازم بالاگهاط شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت در این
 زمان نواب بهادرتعداد آنجا را که بسونت روانی از خوشیشان گویا او ناظم مرج بود
 بجای و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او بر این معنی رضامنزل شد قلعه
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته بعمل آورد شب
 سیوم جوڑی بهر کاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرج و ما بهر از نام سرداران و واقف مظلماحت
 مرهٹه بود بعضی طلبید و خطی از طرف آجی رام که دیوان سوب را و تا تیان ناظم مرج برادر
 کلان پر سرام بهاو بود و در آن حین تا تیان مذکور بقا قب را کورفته بدین مضمون که در نیولا
 مسموع یافت که حیدر علی خان یهادر بانوج سنگین به دمار و ار رسیده عزم تسخیرش دارد
 لازم که آن شجاعت منش را دقلعه داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا اعتق
 کوک فرستاده شود و آرسیدن کوک فریب نیاید خورد و ترقیم فرمود ملفوف کنانید
 مہر آجی رام نوکر خود بر آن چسبیده روانه ساخت بهر کاره بابت بدیل لباس و خل قلعه
 شده مفصل حقیقت بمجورانی کاپر داز مرج طابرساخته تسلی نامه رسانیدند حارس
 بدیافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام مرج و باره را مضبوط ساخته آماده
 جنگ گردید بعد سه چهار روز شب دور ساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
 منتخب کرده لباس لشکریان مرهٹه از راه مرج به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
 جمعیت فوجی علیحدہ تعیین کرد از اطراف آواپ و بنا و دیق بی گلوله پر کرده سرگرد چون
 آواز شکب بسمع قلعیان رسید از آمدن کوک خرم گشته دروازهای قلعه گشاده منظر نو بد
 پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته قلعه را گرفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده بین
 من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شخون زده زیر دزد بر میکنم و برج و باره و آواپ

قلعه مردمان همراهی خود که محنت آکاشیده اند میگذارم و اودان همچنان کرد یعنی مردمان خود را
 بجای آورد هم ساخت سردار با تدبیر خرد تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشارت نمود
 تا اسپان گذاشته پیاده پا دویند و قلع را در دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب خسر
 قلعه گیان گرفت یک یک را محبوس ساختند چون همین اقبال عدو مال قلعه بجنگ ترو
 مفتوح گردید سردار جسدی بعد ادای شکر و اهب العطیات چند اتواب خوشی سرگرفت و اب
 بهادر بصدای اتواب یقین تصور فرمود که قلعه ضابط سرکار خدا داد در آمد حاجی قلعه تسلیم
 آورده بند و بست آنجا باز داخل خمیر خاص گردید چون بعد از یک سال از تسخیر آن کاست
 فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی و گاه بنجاسته ستقیم مع قلعه داران
 با استقلال و شجیع و عاملان کفایت شعار کار داران گذاشت و بند و بست پالیکاران
 آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر به دست نمود اما پنج لک و پیم مع چیزی تحالف نادر
 معرفت وکیل بکار پرداز پونه برای نفع که در دست اخذ آن ملک به پونه روانه کرده و نظر منجوس
 معاودت بسریه نگ پین فرمود و حاجی را و بر نسبتی را گوارا بخشید و طلبه شسته زبان
 مبارک را نشاند فرمود اگر اراده داری خصمت میدهم تا هر جا که خواسته باشی را بهی شوی چون
 نامبرده از خرابی حال را گوارا واقف بود که همه امای پونه بلکه تمامی اعیان دولت غول از او
 و از خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدلم بنیان آنها میگویند ملاذ و طلیا و سود و بهر بود
 خود خیر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم یکمی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
 بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا تقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جان بازی بجا
 آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بنصب پانصد سوار و فیما بعماری
 و نشان مقرر ساخته داخل سلاک ملازمان عمده خود فرمود و بهرین ایام به نیاز دار را

که بحالت تباه و بامیان دو هون نزدان سیٹی سا هوکار نوکر بود و در حساب کنه‌ری مهارت
 و در توشکخانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کمیا اثر شده از نزد سا هوکار ند کو
 بر طرف کنانیده دفتر حساب کنه‌ری با و سپرده پیر ماه معقول سرفراز فرمود و کشتن او نامی نمار
 دار دفتر بندوی یعنی مهری داشت پس هر دو باتفاق بدستی حساب جمع خرج توشکخانه
 و خزانه عامه می پرداختند چونکه نواب بهادر بعد مراجعت از آن هم در گردآوری آلات
 ادوات حرب و ضرب فراهمی سوار سپاده مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
 ملک داری و جهانگیری بوجه آن بهم رسانید که جوق جوق از مردان کاری و سپاهیان گذار
 با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدار و حوصله خود خدمت
 و مناصب بمشاهر معقول می یافتند و دسته بار یعنی ناطولید را چون گلدسته رنگین
 آراسته و تفتنگینان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاه با تاجه قریب هزار مهارشتر را که
 از عساکر غنیمت یافته بود و از شتر مال آماده ساخته و دو دسته هزار سو پوشان بهوش مردی
 جوشل انتخاب گرد و سپادگان احتشام خون آشام را از هر جا طلب داشته هزار سوار جنگی و
 شانزده هزار مردم بار صلابت شعار سوئی چهل هزار سپاده کرناطکی مستعد دفاع گشت
 پس بدیده جهانگیری وصیت عدو مالش در اطراف جهان شایع شده از بهر ن بلکه از
 ایران و توران مردان کار آزا با اسپان باد پای برق آهنگ جوق جو ن اگر حاضر
 حضور شده بموجب مامیان معقول مامور کار و خدمات میگردیدند

ذکر تسلط اهل فنرگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گهاٹ
 نواب محمد علی خان سراج الدوله بیان فوج کشی ناظم ذکر یعنی نین

اسد جنگ باتفاق نواب بهادر و کوائف جنگهای فیما بین و انگیزی
نواب حیدر دل که در ابتدا برای سن کیمز او یک صد و ششتاد و پنج هزار
واقع شد تفصیلاتش آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارار کاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ و قتل
نظم نگر محصور گشته بود حسین و ست خان عرف چند اصحاب معه فراسیدن پهلوی
بکشایش قتل همت گماشت نواب محصور از میسور و الگو نر بندر دیونا پٹن ملجی شده
کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفت بر باد رفت میسور و الگو را
بعدم ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت مانند حسن ترددات سعی مردانه و فرست
دلیرانه اهل انگلستان که درین جزو زمان با اسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیده و پیل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتائید و انخواستن فراسیدن از زیر ساخته بندر
پهلوی گرفت و به بند و بست ار کاٹ بوقعی پرداخته بفرامخت احدی همه منصبدار و
جاگیر دار آن صوبه را که از قوم نوابی بودند تاخت و تاراج کرده علم خود سری برافراشت و از
ناظم حیدر آباد هم راه سرکشی پیچوده بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب اکو فرغت
حاصل ساخته معه لشکر خیال نیکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک مال کرناٹک پائین گماٹ شده است تنبیه باید کرد و خود تنها با لشکر
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتاید نواب بهادر بجایش خست
خود متصرف کرناٹک شود بعد ککالیش اراده مصمم خود و نواب نوشت که انگریز تجارت
پیشیه در نیوالا بوساطت صوبه دالینی سرکش کرناٹک سر سر داری و هوس ملک داری

در سرودته بی باکانه علم تسلط در آن نواح برافراشته است راوده اینجا نب است که با اتفاق
آن فخر خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر
برایین معنی کوشش صانها ده بالشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف بالشکر خود با دهنی
آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول و کرپه چین پشن رسید اما راوی دیگر
چنین روایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خبر آراستگی لشکر جبار نواب بهادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراکنده حواس مشوش خاطر گردید و بمیقین اندیشید که
با دصتر غرمت نواب بهادر سموم موسم خزان و لت خود تواند شد بهر آتیه کینه بد عهدی میوفائی
که سابق بمعاهده رچنا پللی از من وقوع رسیده بزرگ خادش را خراش داده عنان مختیش
را با نیصوب العطاف خواهد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دلت نیست بنابرین
به انگریزان اشارت کرد تا گوزر بند برمد اس عرفت چنیا پشن و کیلی امع فوج روانه حیدرآباد
کرده ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگماط نموده بر آن آورد که او پست
بر خاسته بالشکر گران عازم بالاگماط شد و مرکوز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب
بهادر حاصل ساخته عرش در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشه لشکر کشی با عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا در استیصال دولت صوبه بالغبی کوشد و
فوج انگریز را بهم با خود داشت موسی رموفر آسین نوکرش به و هزار تنگی حاضر حضورش
بود و القصد چون ناظم موصوف خیمه و خیرگاه در میدان چین پشن برافراشت و نواب بهادر
را بملاقات طلبیدشت اگر چه نواب بهم بالشکر جنگی و سامان حربی خود برآمده در میدان
شرقی مدور فرود آمده بود اما ملاقات خود را بروقت دیگر موقوف داشتند صاحبزاده والا
قد را بالشکر آراسته و میر علی صاغان و مخدوم صاحب و جمیل حبیب و غازی خان مدون

و غیره سرداران ذمی هوش را بفراموش کرده مع پنج زنجیر فیل و ده اسب سپهری پیکر
 نذرانه روانه کرد چون صاحبزاده والا شوکت متصل خیمه نظام الملکی رسید صد آطب‌نور و
 کوس گردون بوس جلوس بگوش نامظم موصوف بانگ نهیب زد معاً بر خیمه بالاخانه
 سوار شده دبدبه سواریش و آرتنگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پرسندید و
 بفراغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب
 نصیب‌الدوله مخاطب ساخت و از خیال بدو اندیشه باطل درگذشت در باب تنبیه نواب
 محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کرده باخلایع و دوشالهای خاص خاص
 ساخت چون صاحبزاده فایز حضور پدر و الا قدر گشته ذره بندره گفته نامظم موصوف را
 گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکوز خاطرش بر پاخته بالشکر خود پیشتر نهضت نمود
 و نامظم موصوف و کیل انگریز را بحجاب صاف روانه کرد پس بهر دو دولت من باتفاق یکدیگر
 از نواح بار ارحل گذشته متصل گهاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل وودز را انگریز
 با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سوار و عیسای مردمان لایت فرنگ برای منع عبور گهاٹ
 رسیده و قلعچه آن طرف گهاٹ چنگم اقامت داشت چون دولت من دان از آمدن
 لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصره قلعچه مذکور روانه کرده چنانچه افواج
 صدر شباشت پاخته کرد لشکر انگریز طلایه بودند و دست غارت کشاده مردمان
 گرد و پیش آنها را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج بهر دو دولت من اطلاع

یافت بمضمون اینکه بیت

هر که با فولا د باز و پنج کرد
 ساعد سیمین خود را زنج کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه تر نامل گرفت

و تا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر و معروض جناب ما داشتند بمحضر جمیع این جناب
دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصله و فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
اطراف بر آنجا حاکم توپ اندازی نمود کرنل صدر و امن کو بهی بدست آورده همونجا قائم گشت
و از انواب و بنادیق سر و گردنهای یورش کنان تا شام می شکست هر چند فدائیان هر دو
دولتمند از بر غارت آنجا حاکم کوششهای مردانه نمودند اما مفتیاب نشدند با این از عمر بی اد
و بی آبی اکثر کسان آنجا حاکم حیران و بریزش گلوهای انواب دور انداز ضایع شده بودند
وقت شب کرنل صدر راست صفت آراسته فایز تر نال گشت هر دو دولتمند بر چوئی
کلسپاک اقامت و ز ریده طلایه مستقیم اطراف آنجا حاکم تعیین کرده بودند پس ناظم موضوع
بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ما بر این ملک انداخت
و تاراج صوبه ارکا ط اطراف چنیا پشن و خمیره و گردآوری مواشی و آذوقه و خست سازد
تا بهول هر اسیر و دلما می انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه نواب بهادر نظر بصورت وقت
کار جنگ با پهل دمان افتاده است خود را از جد کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موضوع
با اعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بجای آورده بیخنان گرم جوشی و همت نمائی و رفیقت
بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم با و سوار و پیاده با توپهای جلوی متعین صاخزاده و الا قدر
نموده میر علی ضیا خان مخفی و صاحب محمد علی کمندان و غازیخان و خمیره سرداران معتبر را
همراهش داده و خصم در آن سمت فرمود و خود بدولت جمعیت قلیل که پنج شصت سوار و
کوئل دو هزار مردم با و چهار هزار پیاده توپخانه داشت استعداد اشکنته گشت بهیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور فرمود در آن حین سرشته احتیاط از دست نداد چون که از
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود در لشکر خود

خارنبد کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیز کما می مستقیم با توپ میداشت چون سوارانگریز
 فایز تر نامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمه راس نوشت
 پس جنرل اسمیت سردار شجاع و انا که برای بند و لبست امور ضرورت سمیت شهر نگر بود
 بحکم گورنر مد راس پنجاه هزار جوان بار و هشتصد سوار و ستم هزار سوار صاحب صوبه ارکاٹ
 و چهار هزار پیاده که راناکلی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه ریجن گزیده تر نامل رسید چون
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول نواب بهادر دریافتند افواج مغول
 بحساب جوی محسوب کردند بعد یک هفته صفوف آراسته بر روز روشن چون شیر خن
 اتوپا زمان بر روی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهین جمعیتی که موجود داشت
 بمقاومتش قیام و زنده توپ اندازان را با تالش فروری فرمان داد ناظم موصوف بر تو
 راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوارانش
 بمشابه مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگریز با عقل و دیرین
 دریافتند که نواب بهادر باین بهمین قواعد درست صف آراسته زنگاه را قایم ساخته است
 و لشکر یان مغول چون رن غزال حیرت تمثال بی بند و لبست ایستاده اند بی بازی اعدای
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورد و چند گلوله قطار بند
 صف شکن پراکنده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و نیکاه و توپخانه وارد و باز آ
 اعلام و خیام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف شکسته حال خجلان از
 جنگ کناره کشیده بر بے تدبیریهایی که بالذله دیوان و دیگر امر خوانین خود را حول خوانده
 پس پاگردید و لشکر یانش که گاهی جنگ مردان نیاز نموده بودند نداشتند نعمت خود را نداشته
 چون رن گوسفند که بمشابه گرگ بهر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری و دوی سواران

حاضر نبودند لواب بهادر بمشاهده این رنگ بزرگ بزرنگ و ناموس مغرور نفرین کرده
تو چنانچه خود را فوراً روانه سنگار پیٹیہ فرمودہ بدہ ضرب توپ جلوی زمرگاہ را قائم کردہ بود
کہ سرداران انگلیز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیدہ متوجہ این طرف گشتند
لواب حیدر دل توپ کشانج شک زنان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاہا قائم شدہ
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف بہ سنگار پیٹیہ رفتہ مقام نمود لواب بہادر ہم از بی بسجود
کار خانات مغول لکنات شدہ بفاصلہ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نمودہ
آسود و سرداران انگلیز کہ منظر شدہ بودند ہمو بخا مقام کردند پس لواب بہادر فوراً شتر سوار
و بہر کار ہای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادہ شجاعت کیش کہ اطراف مدراست
شورش فرا بود روانہ کردہ بنا ظم موصوف پیغام فرستاد کہ اعتبار سپاہ لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کار آئی امرای آن ولت نیکو بنظور پیوست کہ وقت کار بہار مرد با سلاح و
امیری باشوکت ہمراہ رکاب نبود ظاہر است کہ بچنین افواج ہیئت مجموعی برانگیز طوفان
انگلیز فوجیاب نخواہم شد النسب آنست کہ آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت ورزند خیر خواہ صمیمی
بہرحیلہ و فیرب کہ عقل صائب بہری نماید بجدال و قتال انگلیز پر داختمہ ہزیمت میدہد تا ناظم موصوف
ہچنان بعمل آورد از آنجا کوچیدہ بر پٹن مذکور مقام نمود لواب بہادر تا مراجعت صاحبزادہ والاف در
در اطراف سنگار پیٹیہ بار محل و اوتان کیرامی کشت چونکہ صاحبزادہ باتامی لشکر پردازد و نور سامان رسد
و غلات و مویشی وغیرہ رسید لواب از فکر و اندیشہ وارستہ میمنہ و مسیرہ آراستہ مستغفر گردید و آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستادہ بجد و کد بسیار لواب را برای ملاقات طلبید اگرچہ لواب بدل ازین معنی
رضامند نبود اما پاسبان طرش مو لشکر کوچیدہ بمعانقہ و مکالمہ جسمانی پرداخت پس در مادہ شکست خضم
قوی باز و ہر دو دولت مند مشاورت نمودند کہ چون لواب بہادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برنا صیغه حال ناظم موصوف استخار وید در معرض ولدی آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین
حالات تشیع هر چند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت روداده اما آنها ایشان بهمت دلاوری به مرتبه قایل نشدند
که مزیدی بر آن تصور نباشد لازم سرداری آنست که زنگ که دورت توهمات و تفکرات بر آت ذل صفا منزل
نه نشانی و بخارند امت از او من غرم جزم همه حال به پرانید که قول دانا است ۱۵

و بهت از عقیق فر و مایه کم باش دل جز سرش خود نه تحصیل نام کن

لاکن بجزم و احتیاط که شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر و سمیت مسکو و تشریف و اید
خیر خواه صمیمی بتدایر عدوال عظیم را زیر ساخته بند و بست کرناک پایا گنجاک بوجه حسن میا ز و ناظم موصوف
باقبال این معنی پرداخته سمیت مذکور فت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و سمیع خان ملیچور
ورای برنام هر سه را با سمیت هزار اسوار متعین نواب بهادر بنود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدوله از گھاٹ
پتل پل عبور کرده ابنور گڑه را که همانه انگریز بود محاصره کرد بلکه بجشایش قلعه بهمت گماشت چنانچه درین جنگ
خاک شاه فقیر ندیم نواب رنگول توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز بر اسمعنی اطلاع یافتند
از راه کرناک گڑه و دهونی گڑه و کیلاس گڑه و پلی گڑه ملینا کرده رسیدند نواب بهادر از آمدن لشکر
انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و وچیری و بان پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز بکوز
در انبور گڑه مقام کرده روز دیگر بمقابله شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بهادر و سواران خود را شش
صاحبزاده نموده میمنه قایم کنانیده بود و میسر برکن الدوله و غیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران
جلادت کینش و محمد علی شجاع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز بفراست دریافت یک پلین و دو و کمپنی سو جبر
و دو مضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلین و یک ساله فرنگیان با چاه مضرب توپ
بمقابل صاحبزاده روانه داشته خود را است متوجه قلبگاه گشتند پس از هر دو جانب پاره زود مشعل گردید
که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات فشرده از شلک اتوای بنادیق در گدشته بسان

وششیر در آوینظ

گرفت آتش کین بپین و یسار	جهان کرد طوفان نوح آشکار
زهر سوسنا نمائے زهر آبدار	چو مژگان غمزه زنان فتنه بار
هر آن برق سمریزد از کارزار	نشان مینمود از زبانهای نار
زبس شدت شعله در کار شد	زمین تا فلک کرده نار شد
ز پیکان خونین که خشان شده	دل کو لعل در نشان شده
ز خون و یسران و کرد و سپاه	زمین کشت لعل و هوا شد سپاه
ازین داور یکا پنداشته	که میدانی شد در جهان آشته

لشکر رکن الدوله از مقابل یک پلٹن و چند کلو اصف شکن استقامت مردی از دست داد و تا و انم باڑی دم بر نیار و دو صاحبزاده و الاقر پیش از آنکه انگریزان بر قلب گاه طغریا بند با سواران نصرت اثر انگیزه ناکرده بر چند اولی لشکر انگریز که بر ارخان و سوارخان جماعت اران با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل پیر و حیره سامان فراهم ساخته می آمدند و تراخته بقوت شجاعت کامل مانند شیری که بر کله آهو حمله آورد بر آن گروه حمله کرده قتی حیات اعدا را بگذاشتن غرق نمود و تزلزل در ارکان جمعیت و شکست خصم انداخته همه را متفرق و منهدم ساخت چنانچه کوس سربا پاناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غله و غیره اسباب آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پاکلی ماوا سپان و تنگ کرده برگردید و بشاهده ایحال فوراً جنرل لشکر بغیرم حفاظت اهل بهیر برگشت و نواب بهادر از آنجا بپاکلی برق سیقت کرده پلٹن را که تعاقب رکن الدوله نموده بود بیک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غنیمت آنچه که به دست شد به و انم باڑی معاودت فرمود و صاحبزاده هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سواران انگریز همونجا سکونت زیدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سختی آن

رنجش آید شنو این چه گفت که همراهیان شما بے ریب نه میت اثر اند باید که شماع افواج
 بهادران شهر بے بخشود بروید که از بی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا که اثر
 برودت تاختن ایشان نسبت به مساگی و هم جلسی در رک و پی جلالت کیشان ماست
 کرده حرارت خیمت مردانگی را بر باد دهد چون او مجد و سخنان دلیری بر زبان رانده از
 موافقت به پلوتی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ما ترمادام بفاصله نیم
 فرسنگ مقام سازد و واحدی از لشکرش به شکر ظفر یک نیاید و وقت ضرورت بر زبان بی هر کار
 معتد بلای غیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سه داران انگلیز با سپاه کوچید بطرف
 وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذارشته اول فرمیدان تریاتو مقام کرد روز دیگر از آنجا
 کوچید به لشکری فیروزی و توپخانه در سوادکا ویری پٹن چنان جا بیکه گردش شالے نزار
 و گل ولای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخت
 اتوای قائم کرده آسود و رکن الدوله بیرن احاطه لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگلیز نزل
 را به بند و بست وانم باڑی و تریاتو گذارشته خود بفاصله یک فرسنگ جریمی از لشکر نواب
 دامن کوهی گرفته سکونت وزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگلیز هجوم کرده
 و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم نخون مع
 لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بود ندراهی گردید و آنها ازین
 مقدمه اگر چه خبر داشتند اما نواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سدا بهش گفتند

بلکه از آنجا کناره کشیدند به بدیت

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد خدا پنج انگشت یکسان نه کرده که

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید تا

بنادانی هر کارهای را بهمان در خلاصه خلاص شالی زار و یا سرم که توپ در آن چسبیده میشوند
 حیران پریشان بل شیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
 اعمی شطیلمت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیز که داران با تره های نواب خبردار
 شده بر نیش شکمهای اتوپ و انواع آتشبازی از خون پا بگل شده گان شالی نه ار را
 گلزار تازه بهار ساختند و از عقب نشان طلایه داران نواب پاشنه کوب رسید و به تیر و تفنگ
 اکثر سرخ پوشان را می لال فنا نوشتانیدند و همدین شب رکن الدوله به انگریزها موافقت
 کرده راه یکانکت پیچود و محمد و بیان درست ساخته اگر چه از یک طرف به بهانه کومک تعد
 شده بود اما بنا بر تاخت تاراج لشکر نواب قاپوچو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات سکنا
 رکن الدوله بطرف داری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت
 و مطلع نساختن از اهل شنجون تبریس دریافت که امع لشکر خود برگشته است پانده خان
 بخنجر می رسالدار احکم داد تا نامیده با جمعیت خود پیش آمده بار سال چند گلوله توپ او را از
 پیش خود در اند و خجل موصوف ناکام و محسروم برگردیده به فردگاه خود آسود
 ذکر تفریح دایمی فیما بین نظام علی خان انگریز به مدینه سازی رکن الدوله
 بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجای آباد و واقع شدن
 جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدر نگر
 و ترچنپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سرلج الدوله
 از کولاز چچینا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه
 نصرت اثر گردید و در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف یفرو دگاه خود شتافت رکن الدوله بجنوب ناظم حیدر آباد تفرغ نمیداد
 تحریر آشتی از انگریز نموده سوال جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و فرزند
 دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنور گدّه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
 فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار را بنابر ساینده که ناظم موصوف از بسکه در طرنت که ما
 گزینات شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله در نواب محمد علی خان مرت
 نواب یقین پنداشت که او کمنه گرگ دهنده فریب حیل را نگیرد و فتور و قصور پیموده باشد
 اما بکلمه آنکه اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس بخیمه افلاک بی چوب و تیران
 استاده است و با اعتبار کارگذاری فدائیان و الاغرم خود قایم و مستعد بود که ناظم
 موصوف بنا بر صلحت ملک داری بر حسب صواب دید رکن الدوله در ولایت ملک سیکا کول
 و راجبندی که حاصل آن سیلک و پیست و پیشتر بایالت انور الدین خان پس
 ازان به تنخواه موسی بهوسی و فرایس در آن زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
 فوج بندی انگریز با ستعانت خود و انداخته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کُریه و کنول
 بحیدر آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل آست و کرنال و دلفر می
 لشکر پر داخته بخیمه تسخیر کرناک بالاگماط بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
 شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنور گدّه پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابل
 لشکر انگریزینا سب ندیده بجنگ فزاقانه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و جنگاه را مع
 توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک وانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
 و باندا و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قرار آن را تعیین ساخته و خود بدو
 به شکست جمعیت جسم قوی باز و حیل با می انجخت هرین حالت هر کار را بنابر ساینده

که از طرف نهر نگر و تجاور رسد گران بیدر قه دو هزار پیاده و نهر انگلیچیان انگریز چهار صد
سوار و دو توپ از گماط جنگم بشکر انگریزی آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل برسد و اوران که
علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حمله رستمانه اهل بدر قه را از جان ربوده همه
سامان گرفت سرداران انگریز این سانحه متامل گشته بر تریاتو مقام نمودند از دریا
سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلبیده شده بودند در آن اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
از بمبئی آمده قلعه کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورشل فرای آن ملک است اغلب که بصره
قریب بلاد نگر هم تبصره سردار فوج مذکور خواهد رفت فوراً صاحبزاده رابه دو هزار جوان
بار و نهرار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعه لشکر خصم روانه کرد
خود هنگامه آرای جدال قتالین دو سردار بود که عریض عامل کو میثور و کلیکوٹ باین
مضمون که از طرف نهر نگر کپٹانی بدو سته هزار مردم با رمع چهار هزار کله و ملازمان رام راجه
پالیکار ملیوار داخل کرده و رنده غرم بیشتر بتسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این قیام
هیبت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشتال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بزیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش
بفاصله یک فرسنگ بتره میانها ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از آنجا که همگی همت والا نهمت صرف انتظام ملک و دولت بودند و بست
آن طرف را بجمع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ رعد آشوب
و دو هزار سوار جبار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تتمه لشکر و خیام و علمام
خاصه نوبت و تقارن متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب محمد علی کمندان و

غازی خان وید و غیره کرده بعرضه کجافته دخل قلعه نگر وید و به جمیع قلعه داران و مال آن نواح تاکیدات روانه ساخته و عرصه دوازده روز بیت هر کس را از قوم رعایا فراموش ساخته بنا دلق انچوب آبشوس تراشانیده بایشان سپرد و برق بازپاچه سیاه و سفید و سرخ و زرد و زانیده فی هزار و یک برق مقرر کرده بهیئت مجموعی بشیر از آنجا نهضت فرمود چون کل تیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش رو بتیرهای افواج خود را کرد و شهادت دید ان فرزند خود را و دو صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجاع والا قدر از کیطیف بر تیری حمل کرده بعد کوششش موفوره بزور بازوی و دلاوری مفتوح ساخته نیکداران آبخارا ته تیغ کشیده چون که این واقعه بر جمیع اهل اجتماع خصم بود و سردار انگریز با عسرت نمائی نواب کاشگر کشیده میخود و او اندک جماعت داشت بعزم خود داری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر خرم و احتیاط است کوشیده همون شب بتیرهای گذشته راه قلعه گرفت درین فرصت و جوان ازل فرنگ اندر ده خود که غنیمت بعضو صاحبزاده رسیده و از رفتن آن جماعه آگاه ساخته صاحبزاده فوراً این غنیمت معروض جناب والا داشته قبل از آنکه نواب از جای خود حرکت کند اهل خصم فایز قلعه شود از کیطیف سبقت گرفته لبعت هر چه تمامتر لشکر زنان دخل قلعه گردید و نگاه بانان حصار را تنه تیغ کشیده نواب هم مجبور و استماع این خبر مع سوار اسپان جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیروبان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر ان حضور نواب بی محایه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و قتل نمودند اما سردار آن جماعه بر چهار که مستعد نگریده بود و سوار شده بی نیل مقصود راه بهیئی سر کرد نواب در قلعه بدر ثمانه مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را با نعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ حضرت کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف و تلچر و انبار می و ترپا تور و گلگن گره و کل و جگمیدو بضبط خود آوردند و قلعه

دویم پوری را بگشته شدن پانین و خان رساله که ثمانه دارا آنجا بود تسخیرش گرفت که شش گری
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بند و بست با محل نافر و
پس از گماط کنکندی پاله عبور کرده قلعه پسر و داشتی و هسکو و موثر و اگل و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت و زریده مراد او کمور پریه را از گشتی بتابید
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بهادر داخل شکر فیر و زری گردیده افواج بقوا
درست بیا راست و لشکر انگریز با لشکر او و مذکور در رسوادرسی پورم فرود آمده بودند نواب
شبه قابو یافته بعزم شیخون در تاخت و یلاندیشیه حمله مردانه نمود و تمامی لشکر مراد او را
غارت ساخت چنانچه راوند کور مجروح شده دست جرات خود از تمامی اسباب محارب
برشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند باین سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان سپی لشکر نواب
گرفته تا قلعه هسکو رسیده و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قایم کرده گردشکر
تیر بهیاسته اقامت و زریزند و نواب محمد علی خان ترسان از ران بهانه کسل مزاج پیش
آورده بسا تکه شتافت و دیوان خود را از بار محل طلب داشت همدان اشنا بهیت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترجیا پل عبور کرده نافر د شده بود عرضی بد میضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کمیپن لشکر انگریز که دند کل و قلعه کو میثور و پالکهاط و
دما پور و هر و تسخیر کرده ا حاصل عزم آن داد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و دهر او ترجیا پل رسیده و تسخیر کرد و فرامهم شده است از
گماط کجل مپی عبور کرده و بمیسو و سرریگ در تاز و اگر چه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میگویند اما جز سپاه و تو نچانه فائده بران مترتب نخواهد شد

س
مقی تانک و
باصول و
سلطنت
شاید
کام
علاقه
تنگ
الک
در
بیا
و
میر
ال

نواب بهادر مجرب و موضوع مضمون عرضی صاحبزاده شیر افکن با تمامی لشکر بمقابلہ خصمان
چاکر و گذاشته خود بدولت پیشش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ثمانه داران آنجا گرفته گھاٹ
پتور عبور کرده راست از راه نامکمل شبگیر بازده بگور سید و قلعه را که دو صد جوان بار و
چند کله برای حفاظت رسد دران قلعه ثمانه بود محاصره کرده در یک شب تیری بناسا
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن فایم کرده صبحی اتواب سرگرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعلیکان تاد و پیر و مردان و ارکوشیده آخر ز میشند یعنی قلعه گذشتند
و پیران اشتا چهار هزار اس کا و بار بردار ابید رفته دو صد چکی و صد کله که کپشین شکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از بهر و بگور روانه کرده بود بلا اندیشی می آمد
چون این خبر نواب رسید دو توپ تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کار گذار سواره
گرفته اهل بدرقه غافل ایک حله زیر و زیر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کا و را داخل توپخانه ساخته بعد رسته روز از آنجا بطرف هر و نهضت
فرمود کپشین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر بدشت شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بگور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشید پس سواران از اطراف قزولی کرده و به تیر باران و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر جمعیت مذکور گجان آنکه همین سواران بهیت
جنگ اند در حساب نگرفته را ہی شده بود که ناگاه توپخانه افر و خسته گردید و سپایی گوایل

سرشد چنانچه تفرقه داران جامعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند سپان
جهانده بلا اندیشه در تاختند و ضرب تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را بمعرض تلفت آوردند
اگر چه مردان این ملک اکسیکه امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوا می و
طفل که نه ساله بود و احدی را زنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
پیشتر کوچیده در ظاهر قلعه هر روز مضرب خیام نموده بزبان طفلان مذکور که پیشین پیام فرستاد
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر خیرل سمیٹ نواب محمد
علی خان را تاخت تالاج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارکات
روان کرده خود بدولت جبریده با تمام کارشمالی غار کرده همه سرداران را در راه که و روح
همانند داران قلعه که و تر تیغ کشیده اگر هوس ندگی باقی است در پناه دامری دولت مابیان
والا فرد احدی را از جان نخواهم گذشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج
بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندون و تلعفه زده بذر که کیفیت پیش گذار
کیشین نمودند اندا و راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
و پاکی سوار شده بدو سده خدمتکار و یک ترجمان بهشیار و بهفت جوان با رفایز حضور نواب
نامدار کرده نواب آمدن او را بفرمانات انکاشته بدلا سا و تسلی خاطرش کوشید و خمیه
علیه نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمتش سوا می زبان و ان مذکور نزد او
نخدا شد چون کیشین از حضور رخصت شده داخل خمیه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
تشویش نشسته اطراف می نگارست و در برین عقل حق شناس ابر بر سه پایتال نصب کرده و سعت آباد
ویافت را تا مشاهده نمود که معامله حبسیت و انجام کار چون است در آن انما تصدیق حضور آمده و باب
سپردن قلعه و آلات محاربه و غیره مخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد بود تا کید و خواستند هر چند کمی پین مذکور اصرار کردند که بعد از اذانی حضرت و رفتن بن قلعہ ادا ی
 سوال خواهم کرد لیکن حضور این بخش را پیش رفته خواست بنوی و گرمی فرقیته سزاوی سخت درین ماده
 بعل آورده خواه نخواه تا کید سپردن قلعہ و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانید که حضور
 آمدند نواب بهادر چهار ساله بار و هزار پیاده مع تا کیدش روانه نمود چون سردارانی نشان سالار فوج
 معاینه کرد و بلا تامل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلیه قلعہ اسیر در حضور سپرده
 خود بیرون آمد و تمانه نواب اندرون قلعہ قایم گشت و همه سامان شایسته لضبط مسرکار خدا داد گردید پس
 ملازمان رام راجه و کوه کلر را گرد لشکر خود دستبازتار کرده گذشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را توابعات
 ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر سیل بغیا از گماط کجیل بٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
 در آن حین جنرل موصوف که از سهکوط مراجعت کرده در حدود کولانجیر و خرگاه آراسته مقام کرده بود و پلٹن
 و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعہ بهسور فراموش شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
 شباشب بهسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آن
 کل لغات قبایشان نموده محمد علی کنه ان شجاع را چهار ساله بار و اتواب پنج قلعہ بهسور روانه نمود
 خود بدولت بر سو اندر منکل رسد بردگان را گرد گرفته شور و شکر و بهنگامه طوفان بلا بر انجخت قزاقان
 بیباک قزاقی بهادران نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کا و پر حوال حتی که راسان توپ خانه
 را نمیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان دعا بطریق دعا
 تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سر دار کوه محصور قلعہ ویران که نزدیکتر بود
 پناه گرفته از لشک توپ و بندوق پورش کنان را دفع مینمود در آن حال محمد علی شجاع در قلعہ بهسور تمانه
 قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از آن از حضور تیر قتل و غارت آنجماعه متعین شده
 چون شیرخان رسد و از یکطرف توپ اندازی نموده حصا قلعہ شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت و آن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بند و فلقین دانست که برسد
 آوردن کار سخت روداده است فوجی بکومک و آن ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت بدو فوج ملحق
 شد دست مقدور و محاصران کوتاه کردید اگرچه آنها شباشب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
 سامان غلات رسیده لشکر انگریز رسیده پس نواب از آنجا کوچیده بسکوٹ که تها نه انگریز بود محاصره کرده از
 اطراف حملات بعمل آورد و در آن قلعه بمردان و انجی تمام پیش آمد چند بار حملکنان را بر گردانید اینجس
 به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده سمت بسکوٹ راهی شد طلبایه داران از یلغار جنرل نواب
 بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سواران السهراری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر شکر انگریز
 فرستاده خود بدولت بارسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه محبت گماشته کمندان شجاع فرمان
 دافزار و بانه است کرده بنایت سعی مرکب مروی بر برج و باره برآمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود دست
 دفع انبوه کثیر نباورده پیرانند از شد نواب رحم دل فلوگیان را که دادش هامت داده بودند از جان و مال
 آمان بخشیده بیرون آورده و تها نه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بغرم دفع لشکر جنرل مستعد
 گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گذار در ظاهر محصوره بسکوٹ رسید بخیاال نیکه هنوز قلعه در ضبط
 قلعه را خود است راه قلعه گرفت نواب بصیرت تمام که جز سوختن آتش بکار کاری نداشت توپ خانه را
 در میدان عیدرگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صداتش که سینه زمین تا بناف می ترکید
 هزاران مردان کار بمعرض تلف درآمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدار و دست و پا ضایع
 ساختن بچامغ کرده بنشیند مین نشانده و تن برضای آبی داده آرمیده بود نواب بجا فظان اسیران
 فوج مترنگر و بسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان دو سنگس را از بند آزاد کرد و چون کسان مذکور
 فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت بسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدرنگر و مترنگر و هر و گوش گذار
 ساخته جنرل متال شده از بس تشویش آن روز هم و بخالامده مرشام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب

مع دوسته ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجمد آن یک ضرب توپ بان شکسته که هیچ جا
 افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را برداشته
 بنیشت کوچیده بر سر سی پورم فرود آمده بود که هر کار با عرض کرد که از گماط پتل پل
 بیدر قه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسیده لشکر انگریز میرسد بمجر مستماع این معنی خود
 معه توپخانه سبک رسالهای بار و پیاده در تاخته پیش روی گماط در کمین بود چون
 روز دیگر رسد آوران بر گماط عبور کرده تا پد ناین چور و رسیدند غازیان به فرموده نواب
 از کمینگاه بر حبسته اطراف و جوانب حمله آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست
 یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پامال سم ستوران
 ساختن و همه موال اسباب مغروته داخل مودینا نه و تو شکنانه نموده برگردیدند چون
 این خبر بخیل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در دست کرد و دراز افتاد
 و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را تسخیر مکانات و تعلقات بالا گماط
 مقیم و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گماط شد پس از گماط اسی کوٹ
 عبور کرده کشنیکری گرفت و در تپچه تراپور و وانبازی ثمانه گذاشته اکثر دیهات
 انبور باتش قهر سوخت و از راه انبور گد و ساگده و رای ویلور و دهوبی گد و آرنی
 و جیٹ پٹمه غارت کنان به تر نامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
 و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تهرنگر و غازی خان و مهمانیرا خان و عیسره را
 بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
 مدت تمام تعلقات آن ستر زمین بجا رب قتل و غارت رفته شد و اکثر خلایق پامال
 سم ستوران گشت جنرل با مستماع این واقعه خرابی پائین گماط در گرداب تفکر

فرورفت گماط کر نیات چارنا چار عبور کرده بسا گمده رسید و از اینجا سمت ای
و یلو حضرت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیر خونیوار بغیرت مردی و
محض بواسطه ناموسی دولت کوششش بامی نهایت رفت در میان خونریزی و تاراج
خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مرد کاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان
معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالا گماط تمامی خطه پائین گماط از دست دادن
است بعد ازین خطوط متواتر بحیرل ترقیم ساخته صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
بمحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصداقت پیمود و اظهار اقرار نمودن بکاکت
نمود نواب بهادر هم که از جنگ نگرینان جز نقصان سودی ندید و توبه بار خرج کلو که از آمده
در دل راده آشتی داشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جهل مغتنمات شمرده
باقبال هدایا پرداخت برضا و رغبت خود علی زمان خان ممدی علی خان نایطه ابرست
روانه نمود چون و کلامی ذی بهوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهده و پیمان ساختند
که من کل لوجه بار دیگر در عهده داران این دوسر کار مجادله و مقاتله روند بلکه محذو
معاون یکدیگر بوده باشد و هدرین ضمن کلامی نواب بهادر علاقه داران نواب طایفه یعنی
و البستگان چند اصاحب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پس
قومیت از قید نواب محمد علی خان ربانی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کردند
بهترین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در آمد سوای این اکثر
منصبداران و جاگیرداران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل ممدی خان صاحب

جاگیردار اول کنده و مرضی حسین خان منصبدار گرت پالو محمد تقی خان جاگیردار دوسری
و محمد سعید خان منصبدار پر موکل گده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرست خان
ساتکدی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر درنجیده دل بودند مساعدت مع باربرای
فرستاده طلبه شست خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری و
عالی و قلعه اری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بساکنای شهر و قریات یلو و اراکات
و غیره که یکسای منزلت حزمین و عزت نشین بودند وقت قدردانی غنیمت بل یاوری طالع
خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد
خود دامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقرض چهار لک و سیه منقطع گردید

نواب ظفر منبفتح و نصرت مراجعت بیالاکهاک فرمود

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش
شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر بهمن سال
یعنی یک بهر او یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربه انگریز بود و عبید الحلیم خان حاکم کرپه وقت قابو دیده سواران
خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات من مضای
صوبه سرخراب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکده اول و اله طرح موافقت اندام
بردم آزاری سعی بلیغ بظهور رسانید و نایک قلعه بلاری که دو پانام داشت نیز بی باکانه در
تعلقات لاری درک و غیره شورش فرمود اگر چه متواتر این اخبارات بمسامع ملایان
نواب میر سید امانند و بدست آن نواح بعد فراغت از جنگ سنج رویان خونخوار منظور

نظر گمیا اثر داشت در آن زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر عمر قرار و مدار مصالح طمانیت پذیر
احمال و اقبال فوج رافع متعلقان اہل نوایط روانہ پٹن فرمودہ خود بدولت بغیر تمہیت
بدخواہان دولت جمیع سوار و سپاہ بار و پیادہ کہ قریب پنجاہ شصت ہزار مرد و جہاز
باتو پنجاہ آتش بار بود و خراہان خراہان برسبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کراچہ نہضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کراچہ دقیقہ از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند بلکہ
احدی را از دولتخواہان آن بدخواہان را از جان نگذاشتند چون این خبر بجاکم کراچہ رسید
اندیشناک گشتہ جز پناہ اولیای دولت خدا داد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیدہ
وکیل رافع پنج لک و پینہ نقد و دوزنجیر فیل کواہ سپکر و چارہ اسب مصع زین و
زیورند و عرائض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بخود و اندک کردہ بر آئندہ چنان عہد مشفق
مؤکہ ساخت کہ بعد ازین دیگر بار پامی اقتدار از احاطہ اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب فرمان جہان مطاع عمل نماید و بہر استعانت فوجی بوا سطہ مہور رستہ
باشد ہمراہ لشکر ظفر اثر بجگاہ نواب التماس و مصلحتا بشرف اجابت مقرون ساختہ نقد
مع انشیا فرستادہ اورا مطابق این مضمون بہت چیزیکہ بے سوال رسد اودہ خدایت
زہار رد مکن کہ فرستادہ خدایت بہ منظور نظر و داخل تو شکمانہ خاص نمودہ چندار شداد
بر مزید پس و نضایح در صلاح حال مال کہ دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرمودہ اخبار نویسی را بہ دارالمقرش مع خلایع و تشریف لایق فرستاد و بدو بہ الزام
خان را کہ سابق قلعہ بالا پور خورد بہاد ہور او سپردہ خاک خجالت بر فرق اوقات خود
رنجتہ نوکری حاکم کراچہ قبول کردہ بود بمعرفت علی زمان خان ہمزلفش قولنا مہ فرستاد
و بغفور ہمیش پرداختہ طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشگیری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کرپہ والا بود گذارشته بطرف
بیگن پلی نہضت فرمود قلعہ دار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود بلا اندیشہ
مستعد بچنگ گشتہ بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کردہ چند گلولہ توپ طرف
سواری خاص کہ نواب بر فیل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرا نید پس جمعیت
جہان داری اقتضا بآن فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجاع با جمعیت ہای خود حملہ نمودہ قلعہ اش را
دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت و لیا بگر کشا و ندیسپ و سپہ انداز شدہ حلقہ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداختہ و کیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسودہ و
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش ہم در ہین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
و منزل نہضت کردہ بود کہ پالیکار آنجا از بیم حملہ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیدہ
و کیلی راع دو لک و پیہ و چیزی اجناس تحالیف و عریض جان بخشی خود روانہ ساختہ
از فکر این و آن وارست چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عریض فائز
حضور گشتہ بعجز و الحاج ادا می پیامش نمود نواب بقتضای دینینی و صحت وقت بقبال
نقد و جنس و پرداختہ از آن طرف برگردید اگرچہ از سرحد گئی یعنی بر تعلقات مراراً و مع
افواج می گذشت اما ہیچ امر فراحت بحال عایمی آن ضلع و راوند کور مصلحتاً نہ رسانید
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال شکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر ضرب کنانید و شاہ مسکین
مخدوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرہ

امرای ذوالاقتدار و دولتمندان با وقار و بیجا و رجوع و معتقد بر شدند ان نبود فرمود که ای منو
 غنیمت ترا نه بریت میدهم شاد باش خان مذکور ازین مشرده خوشن ل شده دانست که لشکر
 قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه مسیره
 بسرداران شیردل سپرده خود به ولت یافتند ایان دلیر قلعه آراسته توپخانه برود و دهم
 فیل سوار و نظایر قلعه ستاد و خواست که در سر سواری قلعه آتشی و حاکم آنجا را اسیر و
 دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دو سته صد
 افغان جانباز متوجه لشکر نواب گردیدند بشاه این حال بعضی مصاحبین خوانین
 حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
 قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر و زیان
 خدا و آدمی تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف ضرری بوجود فایض البجود لاحق شود
 النسب آنست که حضرت لشکر اجای فرود آورانیده قامت و زریه تا خود بخود افغان
 اینجا دست بسته حاضر و مطمع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان الا
 نیست نواب از این معنی که کشتن صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه
 گرم کشاده سوال نمود که لشکر زیر پناه کسی لی و قطب نیست آیا مانی پناه و وسیله تسخیر
 همه ازین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
 که البته باشد پس سرود درین صورت لی حافظ لشکر از ولی اینجا مباحثه و مقابله
 خواهد نمود ما خود به ولت دماغ خیرگی از سر نخ منور خان برآرم و گردن جراتش را بکنند
 خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده بانداز
 تیرو تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب است بقتلاً برگردیده

به قلعہ رفت اندرون حرم سرایش در حجره تنگ و تاریک و بنجان مسطور فرمود ای متور
 هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن با فقط قلعہ ترا با و نمیدهم بجز دستاوع چنین ارشاد فرمود
 خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کنگرہ مهیت شکستہ دیوان خود را
 مع مخالفین و سامان ضیافت بحضور وانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
 بر حسب مقتدر و خود بغیر اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه رحم خداوندی
 مبنی و حال آن دولت مند قدیم داشته التماس بخیر قبول در آورده غربی قلعہ کنار
 جوی تنگ بهادر اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خمیہ گردید اما تا ایصال زر
 دیوانش را رخصت قلعہ نفرمود پس فرمای آن روز در عوض پنج لک روپیہ نقد و جنس
 فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
 و ارست چون نواب بهادر را بنده بستاند دیگر جا با مطلوب خاطر بایون بود مبلغ مذکور
 گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه پستی گندہ و پندی گندہ و کپیتال حدود بلاری را به این
 اراده که با یکبار آنجا را زیر ساخته قلعہ اش مسخر سازد جرات جهان کشائی خود در دل بست
 جنگ ناظم ادبونی که او خفیہ همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خدا دایمی نمود
 اندازد مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در نظام بهانه آتش فرود ریش در
 دیہات قلمروای درک و انموده رسالہ میدم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران و ہمیشہ
 بتبر دشایان سیہا پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعہ کو بی ہمت
 گماشتند و بعضی بسیت روز بر برج گوشہ پائین قلعہ اگر ایسان رویہ واقع است بر پیش
 گلولہای اتواب بختہ بشی حملہ نمود اما نایک مخصوص مردانہ کوشیہ هیچ روہر اس ایدل
 راہ نداد و بدفع حملہ پر داختمہ کامیاب برآمد نواب از جراتش بہم برآمده اتواب کلان

زیر دهن کوه شمالی قایم کرده بشکست حصار کوه فرمان داد اما متکفلان مهاجرت ملک گیر
چند سنگ کلان از توپ بجل زنانه نایک پرنیذ بنده بطور این حال زنان علاقه اش
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بطور از نواب بهادر راه مصالحه میاید و
هر قدر زکره او میخواهد بسپارد اگر آنقدر زور موجود نداری همه زویرهای گران بهائے ما
می سپاریم عیاذ بالله چونکه او قلعه تسخیر کن عصمت و ناموس سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک و پیه فرستاده داخل سلسله زرنهار
خوابان کردید در آن اشنا منتهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تاتیا مرتبه ناظم مرج
باغوا می گویند راوین امرت را و حاکم کجند رگده بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداد
فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دبار و ارست چون نواب ایند نسبت
آن ضلع و گو شمال مرتبه ضرورت داده بود التماس الیکار فرموده را با حاجت مقرون ساخت
دو لک و پیه تقداز گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشته نهضت فرموده از لکھاٹ
کرکنا ندی تنگ بهدر عبور کرده بکوچه های دراز بکاپور رسید و پود که غنیم از بیغار
نواب آگهی یافته از ترس ستره غازیان لشکرش هوشم هواس باخته ناکام راه مرج طی کرد نواب
از اینجا مرجعت کرده بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرق
دوروز لک نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار و پیه مقرر شدند رگد رانیده فارغ گشت
پس از اینجا بطرف سری مهنی و در قلعه کنگلیری گذشته و پیشکش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفته به بیجا نگر عرفت آنی گدازه خیمه و خرگاه بسیار است و مراجع حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از اینجا حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چتری اند و کمبسی سلام منی کردند و در ایام سلف
همه ملک کرانگیون دکن بلکه از حصار ملیوار تا کنار جوی نربازیر حکم خود با دستنه آخرد دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاہان اسلام یعنی قطبشاہ و عادل شاہ و نظام
 در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نصد و ہفتاد و دو ہجری
 تاخت و تاراج کشتہ چنانچہ مرد رام راج روز آدینہ تانیخ اوست سلطان عالم گیر در محمد فراتروا
 خودستہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و دروچی و کنگاوتی بصرت مایحتاج و البستگان ایشان
 گذشتہ بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول و ولت حکام مذکور در کتاب
 تذکرۃ البلاد و احکام ظاہر ساختہ در انوالا و خود را کسلند سخت و امنودہ پسہ خود را مع چیز
 سامان نذر و لک و پیہ فرستادہ امان خواست نواب بر محمد کی جد و ابائش نظر غور فرمودہ معافی
 پیشکش پرداخت از حصہ خلعت بحالی محال آتش عنایت کردہ از راہ بہ پین ہلی و جبہ علیہ
 بنواح چٹیل درگہ سید پالیکاہ آنجا بہ تیم تاخت و تاراج ملک خیرابی دولت خود وکیل را با ستہ
 لک و پیہ بخصو فرستاد و فرودیت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفت بہ پند
 و نصایح اورا رہنمای فرمودہ اجازت نویس و واقفہ نگار دانا را باردار المتقرش و نہ منسرمودہ از راہ
 بوگا پٹن سواد ہا گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و با حضار پالیکاہ آنجا
 کہ بار ہا و صاف نادانیش بسبع شریف رسیدہ بود حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت
 مخفیہ نماد کہ پالیکاہ مذکور بے ریب و عقل و دانش بے بہرہ و از شعور معرا و فیونی بود ہر
 محاصل تعاقبہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانہ سوار شدہ
 تماشا و نظارہ کویہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلچہ ہا گل واری ہالابی پر آب و کوہ چہ
 آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید کہ برابر آن کوہ چہ افیون خالص و پستہ
 آب تالاب اگر شیر بہرہ مردم در چند روز تمام خواہ خورد او می گفت البتہ یک ماہ صرف
 خواہد شد و جواب می داد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

و قطره قطره نبوشد اگر کسی در هفته این همه فروبرد همین مرد کار است چون بالیدن زن
و شستن و صبحی نشیند بعد دوپیر روز تا هم سنبز اولی دیگر کار کتان فراغت حاصل می کرد
غذایش اکثر اوقات شیرینج مقرر بود پس نش اغذیه اش پزاینده پرستاری برایش
می فرستاد چون پرستار سروپا ز و لیش از دست خود بز و جنبایند می گفت که طعام
تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه می رفت و طعام می خورد و باغچه بقال
یک تیر و فلنگ بیرون آبادی احداث کرده بود و لیسیر آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
مستعد می می نمود و به سنبز اولی کار پرداز باغ میخرا میزد بعد یک دو ساعت از می سپید
چند روز نشد که از خانه نقل کرده باز بچند روز بجل خاص خواهم رسید و می گفت البته
به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهم شد خندان جواب می داد که ماکتور نه ایم تا بدین
سرعت پر پرواز کشایم غرض از کار حاقش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
آن نادان محض حساب کم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آتار حاقش آشکار
ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال هالیون فال غمیر از دو سه من افیون خالص
تو شکنانه میباید و صد ماده گاو پر شیر هیچ موجود ندارم و قدر می زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
حاضر است اگر منظور باشند می گذارم نواب بر سخنان پیبوده اش بی اختیار خندیده رخصت
کرد و دیهی بصرف مایحتاجش بر او بحال دشته میدینی را برای بند و بست آعلقه گذاشت

به دار السلطنت پٹن معاودت نمود

ذکر ادای مراسم نیت شادیهایی کتبی رانی صاحبزاده و الاقد
و دیگر صبیبه های شهباز صاحب یعنی برادرزادان خود بدولت

و صبیۀ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و ششتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخت
منظر منور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تمینت سمات
شادیهای کتختائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای بیوسلطان صبیۀ
امام صاحب بخش نایطه مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخوانش و رعیت خود خواستگاری
نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تق عصمت و عفت نواب یعنی والد
ماجده صاحبزاده و اهل بیۀ مرضیه حیدر صاحب کلام صبیۀ نافره را قبول نموده حسب
استرضای خاطر نوشته و اهل قبیلۀ رقیه بانو صبیۀ لاله میان شهید چه کولی را که تمثیل
حقیقه برهان الدین سپه سالاری شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجیده خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوج عصمت و عفت موصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادایه طرب و کوشش دهل سائینیت
از بهر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دهند و مراسم سور و سرور بطور اهل کنج طرز
دولتمندان و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجله عروس
و داماد آراسته شده صلاهای طرب و جشن های یون باطراف اتم شایع گشته و محفل عشرت
مشاکل یا ساز و سامان خوش ملی چنان مهیا گردید که همه وادائی و اقاصی چار ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه ترو خشک نساخنند و سر داران لشکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد با سوتها
از گنگا رنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته میخروشند و به
بخت شهای در گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزو نیاز و نیاداری مستغنی گردیند

پس بساعت سیدوزمان حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانه نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشته را سوار کرده بر دریا و قافا لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقاتار جمع شده اجازت خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند رتبه ادا ساخته هم و ماه را قرآن سعادت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الدیار و مغلوک یا شد عزت و وقار می بخشند و ابانت قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش بر فرو کنایه ادا می کنند بالغرض چون از رسوم مهمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس متوجه راداخل محاسری صاحبزاده و الا شوکت نموده آسودند من بعد نواب صبیحین شهباز صاحب مرحوم که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و دوسه دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در جنگ انونی از گلوله توپ خشم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن و محقق صابری نام گشته بود و دو دختر از زوجه قوم اجنبی ناکتخدا بودند بایکلی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از اهل دکن بود عقد موصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتند آن بر بسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ سید علی خلف شاه صاحب کمنی که صاحب موصوف صاحب الوقت نواب بود و بوکالت حیدر آباد رفت سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مقصد

بنیامین ناظم حیدر آباد و نواب والا ترا در دست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بحسن کار و ادائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثه ثروت
و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرت و مامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر نوشته بود پسندیده باز دو انج صبیحه
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عرصه یک سال ازین کارها
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و همای دولت مامور و مفید شده فتحه عدالت
و انصاف را بر جانبدار ناحیه و ان گردانیده تا هر جا زدی و راهزنی و اچکله باو گره برد
بید آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابند مردم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را با یالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده در گردآوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفند یار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جمیع از هر فوج و اهل
هنر را زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاروانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
معه مساعد فرستاده بسته بسته از قسم پارچه ای نفیس طویل و طویل را سان عراق مان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده شسته بزرنجشی همراه ام خود کرد و شجاعان چست
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و دهن را بر جو حسن سوانج گاران با تیر در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدر آباد و پونه چنیا پٹن و در دہلی و بنگال و ایران توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سرپا بوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقه یالی کار بلج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت را مضمحل می طلبید و آلات

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بنادر فراسیس و لندیز و پرتگیس مع دیگر سامان و لایت

فرنگ لکو که از خرچ کرده فراهم می ساخت

ذکر فوج کشتی تاتیا مهره ناظم مرج و گونید راوین امرت راو و سوراو
کهما تکیه غیره سران مهره بغرم تسخیر خرابی ممالک محروسه نواب بهادر
از طرف پونه و تاختن ابراهیم خان دهنو نسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد
واسیر و دستگیر شدن سران مهره بدست غازیان لشکر نواب و
ناکام فتن دهنو نسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک نهارد
یکصد و هشتاد و هفت هجری و داده آنکه

چون نواب بهادر در پٹن چند می به بند و بست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مأمور
بود و بسالت جنگ ناظم دهنو و هزاره او فتنه باز با هم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد
و کابل پر داز پونه متضمن وانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال غمیت قبایل نواب
که ترقی جاش و پیش را به بقین موجب قبول دولت خود میدانستند و ترقیم و تبلیغ داشته منتظر
وقت بودند اگر چه نواب برفتند انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبل از
وقوع واقعه فراحم احوال حدی شدن شایان همت و انامت و مناسب ای جهانکاشی
دشمن گزای خود ندیده در ظاه چون غزال گوش انداز سکوت و رزید لیکن مانند پلنگ شکاک
مستعد فرصت حیدر بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا خیر بر
رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران مهره را با خود متفق ساخته شورشی افزای نواح
بادامی و دهار و است اگر چه کار پر داز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود بخیا

خود پندی گردن نخوت و بویج برافراشته عازم این حدود گذشت و ناظم حیدر آباد بر حسب
استدعای ناظم ادهونی و حاکم گنتی ابراهیم خان دهنوسار که در سپاه گری دم انا و لانعی
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد و بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته می رسد و ناظم آدهونی لشکر خود را تسخیر
یلماری فرستاده چنانچه صف در جنگ سپه سالار شرف موسی لالی فرامیس که رستم جنگ خطا
دارد و بجای صدها تن همت گماشته کوشش می نمایند و نایک محصور مدانه و ارسعی حمیل در دفع
خشم بطور میرسانند تا نواب بهادر محمد علی شیخ را به پنج هزار مردم بار جبار و هفت هزار سوار
نخود فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد و بطرف دمار و ایت رموده پیشتر کوچانیده چون
سردار شیخ بر سبیل یلغار بصره پانزده روز فانی و دمار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نمرند کوریه و داده اعلام ظفر انجام
نصب می کنند و هنوز خیمه مانده استاده و باران پشت گاو و ان و شران فیضان زمین افتاد
که سران خصم که در آن روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسب تازی نیز
به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دوروز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
بجمع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شیخ را که اندک نابلود و او شان قریب ستمی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانزده
ضرب توپ بودند و حساب خود بجوی و زنگرفته جمله بیکار یعنی سران و سپاه حمله کرده
دراخته شیخ مذکور چاکلی تمام بجای برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست با ملازان آتش نشان را قایم کرده بود و چون که اهل غنیمت در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلوله های انگوری پرکنانیده استعد

آتشل فروزی داشت متواتر سرگرد و شلکهای بنا دلیق بقواعد درست زده همچو سنابل
گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به لغزهای نصر من الله فتح
قریب بر سر مقهوران خاک مذلت سخت و بانداران از یک طرف آتش تند افروخته
خاکنای اهل بیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه وزیر عید بشکر
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد جسم بود بصدقه شلکهای توپ بندوق
از پا در آید یعنی از ان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بجاک تفعیل می آید
و دیگر سران بی حیثیت که از پیچیدن دود توپ تفنگ او سلامت از ان معرکه گاه
مرد آزما می گم کرده از درختندگیهای برق شمشیر شیر باز تاریکی در شب با بستره راست
آنها در افتاده و بر پرتاب نیزه و ناچ گوپال تاز دیده عقل و هوش دوخته شد و بود پس
مجر و حان بر کشیده بر تن های سلامت خود با امید جانبر شدن راست کرده زنان
بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هر چه بخواهند
برداشتند سپهر شجیع بر این فتح غنیمی که غیر مترصده بود سجدات شکر بر سر گاه فتح بخش
حقیقه مورد ساخته دو گانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سر گروه
او شان تاتیا بود کشان کشان آورده در خمیه پیچیده بجای فطان با اعتبار سپهر بخت فیلان
و شایع در میان دیگر سامان غنیمت آن جماعت که پیش از حساب قیاس همدر شده
بود نصف به سواران دلیر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بفقرا و بملای
خود که در سفر و حضر جلیل و پنجاه فقیه بر دروازه آن سختی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان
اسیران آن قوم را به جباله تنکاح اهل اسلام از زانی داشته همون میدان نصرت

تو امان رحل نزول آیات گردانیده فایغ کشت و فردیاد داشت نصف باب
غنائیم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بخجورانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه شجیع و افراد حساب استماع فرمود بنحو است سر مجلس زبان تحسین پرکار دانی و شجیر
کشاده همونساعت یکصد و بیست پنج ضرب توپ شکارانه فتح و نصرت سرکنایند و شادایانه
بشارت بر روی جهان نبواخت و شجیع موصوف را به تشریف شایانه و مکر صحر و سپ بزرین
زیرین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین عمده داران باتمکین برافروختیت

از اقران فترون پاکیه خستش || بتعظیم و تجلیل نبواختش ||

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکر عرضی بخجورانه گذرانید که سپه سالار رسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگر چه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نمکشود و فایک محصور بار بار بمویر چال شبنون
زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ کشیده و دهنوسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری و کوبل
رسیده است لندار علای ای این ضلع از جو بر توش خالیف و هراسان اند نواب بمجود استماع
مضمون عرضیش سالار شجیع را با نقاب گهنوسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید رچنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت نش را بخطاب گهنوسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهنوسا مقرر
فرمودیم باید که زودتر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بشو شال و پرداز دانتا الله تعالی
ما هم از راه رای درک چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور
سازیم پس شجیع بمجود دریافت مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آماده بنگ شده
بکوچه های دراز طرف لشکر دهنوسا در تاخت و تاراج غنائیم مع اسیران حساب کم حضور
بیدر قه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت تاز و السلطنت
پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیر و بگاه و گران اسباب اعشار کو تو پنجا

قلعه شکن متعین پرنیا مقصدی تو شکنجانه که اواز همون وقت سردار بهر مقرر گشت ساخته با سواران
 اسپ تمچی و مردم بار و پیاده جبریده با توشه خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب دو
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب یوم چون تیر بهدوت بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید
 بهادران قوی باز و حسب فرمان والا نشان از اطراف حمله صفت شکن کرده بر نیش بان
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه و زرو و شتر نال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن عجت
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد شریا بهیت مجموعی داشته
 از چنین مردات بلای ناگمانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بنات الغسل از بهم متفرق گردید
 بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر ایشان سر کوبان و آه زنان پای گریز فرستادند و گروه
 گروه آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خنجر و آن شیرل بسی
 نوشیده در از خو ایستاد و سپه سردار لشکر بتصور و در تخریب برهنه پافتان و خیزان خود را
 در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
 تا فرامیس مذکور که همت بر میان جرأت جست بسته لقیته السیف مردم خود را مع چند سوار
 کایم خانی فراهم ساخته بقواعد درست نصف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
 شبها شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
 مغول به دست شمشیر زنان و عروسوزان نواب بهادر شدند چون صدای کوس فتح
 و نصرت و طنبو ظفر و تیرهای بشارت و شادایان شادمانی بگوش فلک رسیدن نایک است
 بهراس بقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با افروخته کس فرستاده خبر طلبید هر کاهیکه بر
 یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول آگاهی یافت عاقبت کار خود نیکو نگاشت
 از حمله شیرانه نواب بر خود چون بیدار زیده حواس بشیری و همت مردانگی در باخته مع محل زمانه

و چند ز قبا با چیری خزان و جواهر گران بهما از عقب کوه فرود آمد و شکیله یازده از راه کوه و دشت سمت بجا پور شتافت که تا زمان حال سرش به دست کس نشد و همه سامان را بجای اناته خانگی و آلات محاربه و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بجلاذمان الا گشت نواب بهادر بر این فتح خوشدل شده تمامه معقول در قلعه گذاشت و در مرت قلعه تا کیلید کرده بالشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبا این خمیر و خرگاه آراسته با جنگ پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس تردد عا و سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ مواجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیہ میشود باید فرستاد تا ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر و سامان ثروت خود خواب و خور گذشته بود آن پیغام و بال جانفش نمود اما بحسب اقتضای وقت چیری از انخر او چیری برین یور و جواهر گران بهما جمع کرده ده لک روپیہ فرستاد و انطهبا دوستی بیکر آشتی نموده بجای خود آسود نواب طفرمند از انجا پیشتر کوچیده بگوشتمال دهنوسا که ملک بجندر گده و کننگی بجاروب غارت رفته بنواح کچین گده رسیده بود و بر گماشت و محمد علی گهنوسا هم از راه کرک و سرهتی و دقل بر عقب لشکرش علم بر بزرگی برافراشت چونکه دهنوسا خبر تاراجی فوج مغول مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی رسیدن برای تنبیه تادیب خود شنید همت مردانگی باختی بطلب مقصود بر رج القهقری مراجعت بجد رآباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تارا یچو تعاقبش کرده بسا اسباب لشکر یانش و د و ضرب توپ چیل و پنجاه شتر تو شکیانه و ستره بخیل خیمه بردار به دست نموده برگردیدند و قتی نواب بهادر لشکر مغول را بیک شبنون منہزم گردانیده بلاری تسخیر کرد مراد را و دارالمقر خود را بحر است بالی خان کارکن خود گذاشته نزد دهنوسا رفته اقامت داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گهاٹ بشیر میکرد و حلیم خان حاکم کرطه و پالیکا عتیل درگ نیز با عوا

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنوسا
مواظقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نماده راه دیار خود سر
کرده هر سه شرات کیش فتنه جو نامم بکام نای خود مراجعت نمودند و نواب از ان طرف
معاودت فرموده رونق بخش بلاری کردید که

ذکر تسخیر کوه گیتی و سوند در واسیر کردن مرار او مردم آزار
فتنه گیش را روداد همون سال ۱۰۰۰ هجری

مرار را و بار بار در اتصال نهال حشمت و شوکت نواب جمده بلوغ داشت نواب من کل الوجوه
بطرف داری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه محض تالیف قلوبش چچامی گفت
اما او از غایت شقاوت جبلی جوایمی وقت بدش بود بلبه بیت نیش عقرب نه در پی
کین است بدقتضای طبیعتش این است بدودر اندام بنیان دولت خدا داد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا
با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب
صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خد بخش نموده صدمه عظیم که عبارت از مقدمه
چرخ کولی است بحال نواب رسانید اگرچنین معنی نمک خم والا شده وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون در میان
راوند کور و بسالت جنگ رشته موافقت مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم با هم تمرکز
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه می نمود که قول انا است بلیت و دودل یک شود
بشکنند کوه را و پراگندگی آرد انبوه را و احمد شاه شکست مغول رفع اندیشه خاش گردیده و مقتول
را و مذکور بدهنوسا تمسک نزول و توش شده چون بخاطر خطیر تقنین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که بهر آن فرصت و را از میان
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گیتی و اسیر کردن آن فتنه کشان اوجیه همت جهان کشا
ساخته بآن طرف نهضت فرمود و صلیحاً را و نوکور را که از لشکر دهنو سابی نیل مقصود آمده
در دارالمقرگیتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از دروازه
نا معقولات خود با وجود سلوک شایسته بی فراحمی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر باری پیام داد
که تعلقه سوند و در و بست بصرف ما محتاج ضروری تو میکذاریم بلا عذر کوه گیتی و غیره را که
بحر است نمایان شهنشاهی بود بکجاشنگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
مذکور کارمان باش آن بکشتن چونکه سپاه و حشم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعد جنگ گردید نواب فرمان داد تا سالداران
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وارد در میان گرفته جنگ توپ تفنگ در آنجا
و از هر جانب صلابت کوچ و سیما پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قرزاق حسب فرمان و الا نشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم را
را محال میدید و بلکه بنده را از حصار پر پروانه کشادن و مور و ملخ را از آنجا عبور کردن ممکن نبود
هر چند را متحصن خطوط بناظم لویه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
اما طایفه داران بار با قاصدان را گرفتند آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخیز نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هر کدام شدند و دسته ها منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلعه بغایت دشوار و تنگ
گردیده بود و او محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال منال مل و

ذکر تسخیر حیتل در گو اسیر کردن بهرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر
کیفیات که درس کیمیا و یکصد و هشتاد و هشتجیب واقع شده بود که

چون نواب مراد را افسوس کرده بنیاد خلل فسادش قطع ساخته خاطر جمع گشت و از بسبب
گشتی و سوزند و ر و غیره فراغت حاصل نمود در انوارالگوشتال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکا
چیتل درگ پیش نهاد همت جهانکشا ساخته عمان را یات طفر آیات بد انجانب
معطوف داشت زیرا که آن خاور سرکش بهم بر نواب که لشکر کشی نموده بتاخت
تاراج ممالک محروسه همت می گماشت و علم حرام خوری بهرج و مرج رعایای این

بلادمی افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیله بخیرائی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر
کلی بحال خلق الله و سکناى آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف مجنوب
پیموده در نفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تملیق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود
لیکن باطناً در از عاج و اندام بنیاد دولت خدا داد صرف اوقات میکرد و چون که قلع تمجید آن
شقه سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برای لازم بل واجب بود خصوصاً
کشپا پردان را می درگ که بار بانی سابقه حرکات کمالات از دست پالیکار مذکور گوشمال
خورده و ملک بتا جهش داده بود و ترغیب تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
وجه صرف سرب باروت بدمه خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و بهر آن اوقات
چونکه نواب بکشایش قلیجات کوری کونه و جبر علیه و ملکال مژ و در ضبط و اختیار برادران نسبتی
آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود و هیبت جنگ را با لشکر گران به تنبیه پالیکار هرین بلی
و تسخیر ملکش روانه کرد و تفصیل آن ماجرا بر وجه اجماع آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگومر به
بود شخصی از کارپردازان هرین بلی که نشو و نما یافته ظل آن دولت و جمیع امور را بر رازدن
آن ریاست بود و شرف ملازمت دریافته و مسلک مسلک ملازمان عمده و امور کارش را همی
پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانگ شاف را زو و با هیبت جزو کل آن دولت
پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود در افتاد و چونکه پالیکار هرین بلی
چک شوم شکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیمه تاراجی ملک مال خود و پیش از خیانی
آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور پادشاه خود ایصال
مبلغ زر بیشکیش معرقش بلای حضور داشت نواب با تبال این معنی پرداخته آن کار پرداز خانه
بر انداز را مع یک انجی و اله و ملک نرسونامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کارسکار تا کید

آیکه فرموده بود چون نامبردار شوم شکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فربشی
تسخیر قلبش کرده بجلعت خاصه و پیک مضع و جوماله مر و اید و حلقه دست مطلا سرفراز ساخته
الحال قیام دولت مابرای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و مکنو ارقیم بطرف ماری ما
پرواز دولت مارا زوال کو پس فل آید محض بخبین گفتگوی نادان نواز بدام تر و پر کشید آری

بیت خاطر نادان فرسیدم در عاقل بهرمان از طعام و از شراب از خلع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زمانه باریسداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام فرماش
چاشنی حلاوت می بخشید از اینجا که قول بزرگان است ۵

از بدان امید نیکی و شتم محض خطا است پروری در چشم عقرب را اگر نیش زنده

نامبردار بغور علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرغی داشته بدل آزاری و غبار عایا همت گماشت بی موجب لهای سکنای اینجا
را میر بخانید بلکه هر چه که دلش منجوست بی ملاحظه لعل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غبار
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیله غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا کم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عیش و تخیل در ید اینجا سکونت و زبرد و
الاً راه امنیت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آند دولت بیدل گشته جلای
بر اماکن و اواطن اختیار کردند و باین دل شکنی های خاص و عوام پالیکار مذکور هیچ و متعرض
احوال آن فتنه بلاد نمی گشت بلکه هر روز با نعمات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زرین طلبیده بجد و کد بسیار و در آن

کنایه خست خانه نمود از اینجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش خسته عظیم در بند و بست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور کرد دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
باسلح در کمین داشته اورا اندرون یوان خانه خاص طلبیده گفت که بجای تو چیزی گفتمی هست
بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته با نظرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری و درست بجزد و قمع این قمع
پالیکار مذکور مصلحتا گفت دست خود را از قلمتش چاک نموده و نوچکان انجی و الة حضور را
طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشیندنی داد که با وجود چنین الطاف و خاطر داری و پرورش ما
آخر آن لایم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بے تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک مال من شود در مصورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی با الفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا منصف دیگر
بملازمان حضور راه نیا بد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع
شده بود طلبیده داخل تو شکخانه نمود و شباشب بفرم خود داری و حفاظت حال مال تمامی
زنان علاقه خود را مع خزانة و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ به در وانه کرده جریده
مع سوار و پیاده خود بکوهستان ناراین گیه رشتافت و دارالمقر را بجا است خیر خواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی انجی و الة بنه و مقدمه صد فایز حضور نواب گردید یقین نفرس فرمود که
البتة پالیکار حیلہ برانگخته به بیم انکشاف را زحرکات و سکناات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک داری شکری آن طرف روا نه فرمود فیض الله
خان همبیت جنگ که به دانانی و کار آگهی یکتائی داشت اگر چه مطابق امر جلایل اقدار ملیغار
کرده بمحاصره قلعه او جنی و گوئور پرداخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف اخیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان معقول متناسب ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشه دور و دراز کرده بعجز و الحاح دانیان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جرمیانه سوائے زیر پیش کش مقررہ التماس عفو تقصیر خود نموده کیلی را نزد خان موصوف فرستاد و دو لتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود روانه حضور ساخت چونکه نواب را بند و بست بلاد درگ منظور بود و اصلاح وقت خلعت میعانی تقصیر و سندی بجالی تعلقه معرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقررہ او را برای مدد طلبید پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیده دو هزار پیاده و ستمصد سوار کو مک مع مبلغ مذکور را بلاغ حضور دهم بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹہ و گن کپتہ و مولکال مرو و دیری وغیرہ فراغت یافته تہا بنجات معقول در ہر قلعہ قائم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بود مذہب برای گذشتن دار المقر خود بمقتصدیان حضور قبول کردن نوکری حضور بقبر جاگیر خباہ ہزار و پستہ ترقیم و ترسیل فرمود ہر گاہ قوت مجاہدہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت و دستگاه حیدری در خیر حوصلہ خود حسان منیمو علاج واقعہ را در ان دید کہ قلعہ درگ را کہ بخرید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد ہذا وادوات حرب پیکار و اسباب قلعہ داری مملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گماٹ ہای اطراف قلعہ اہ پیادہای جہرا کہ قریب بیست ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار را ہم کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سواران کفار یک ان یک زبان شدہ بر عزم جبل مجاہدان اسلام پیمان را بسو گند مذکور ساختہ جہاں شہادہ آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمہ زرم آورد مذہب نواب بالشکر گران و آتشخانہ

عدد و بریان بسجی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
 بجوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفت
 طرح جنگ و انداختند و هر روز اهل ضلال میسلح و مکمل کشته از حصار بیرون شتافتند
 با و غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشو که فوجداران
 با حشمت با سائر دلایران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شگاف و شمشیر آبدار
 هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیوزی حسب فرمان الا
 نشان به تیشه های کار آگهی و تبر چاکدستی همیشه اطراف کو هیچی های قلعه را تراشیده بخار
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
 واقع شده است بنا کرده اتوپا قائم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند
 باندک زمان اگر چه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و مرج و باره رنجیت شده پناهی نماند اما
 محصوران هر شب دیوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمد
 شور قیامت بر نیزه کرداران مورچه می ریختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در سن هموار
 کشیده در گلوی خود با نداشتند و بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیل فدائیان
 اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجای آورد و اضافه میداد و ساخته بجو یا دفرمود و او
 در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب بچنین
 جواب گستاخانه ظاهر بیش از پیش بر همهی خاطر او نموده علی زمان خان و پدر الزمان خان
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنها بخیمه خاصش رفته بسجنان نرم و گرم رانجانی
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشید
 مابدولت چه بخشیم ندما عرض کرد بدلی تقصیر کبیر است لکن بمقتضای فرید عنایات خداوندی بعفو
 جرمیش باید پرداخت که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** اودمان دریده بمیل اخطه باوص
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاه آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان الا بود
 مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش **قول** انا است بخشش جاگیرت لایات
 ونوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذات والاست بالغرض بعد ارشادت
 کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جوماله مرورید عنایت ساخت اودر
 عوض تشرفیات خلعت عرض اضافه مابیان مردم متعین خود نمود از نیکه بخوشدلی تمام
 در کار سر کار سر موقوفه نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دور و پیه فی سر آسامی افتاد
 کرده بگوشتال دشمن و کشایش تسعه نفر دفرمود چون کنندان شمع مردم خود رسید پدک و جوماله
 خلعت گرانها فروخته در وجه تمیشت سباب ضیافت طلبیه طعام لذیذ پزانیده بفقر و بمراسین
 خود خوراند همون شب بر باتری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هر سا
 بهمین جا بود با پیدگان هرین بلی درای درگ مانند شیر خشتناک حمله کرده گرفت و با چهار
 رساله مردم بار و دهنه را پیاده و شش ضرب توب قیامت آشوب پای ثبات قائم
 کرد پس سردار اهل حصار باد و سه هزار کفار بخرم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
 اما هر بار فزوده میسر که لشکر انصراف گوش هوش سپاه اسلام میرسد چون روز بروز آثار عجز بر
 صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محارب مجاهدان نمازی نمانده ترس و بیم
 بر او شان مستولی گشته و دیگر بار و دم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
 حصار تنگ گردید که باندیشته تاراجی مال ناموس جوق جوق از هر فرقی بهانه همی آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
 بیدرمانده بجا است که هیچ پادشاه پیرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
 اهل شرک و ضلال را شجاع و محافظان برج و باره را قوی دید و دانست که سہلاً قلعه مفتوح
 نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلالت کیش خود را ضایع ساختن است پس
 پنج هزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچہ ہامی اطراف در کمین داشتہ
 آنہا را فرمان داد کہ وقت قابو یکا یک در تاختہ قلعه تسخیر کنید و پالیکا سرکش را اسیر و
 دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاستہ شمال و بہ بفاصلا چہار فرسنگ مضرب
 خیام و اعلام ساختہ ارادہ نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشتہ بشوخی و دلیری تائب
 نماید از اطراف براوہجوم کردہ سرش چون کوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا برگزینہ
 قصبات و قریات متعلقہ درگاہ اباالت و حراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
 آنہا بامید ترقی خود بہر تدبیر و حیلہ کہ دانند اورادستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
 مورچال کہ از چوبہ غیرہ مبلغ خطیر فراہم آوردہ بود آتش زرد آن زمان مردم قلعه
 بہ شوخی تمام برکنکری اطراف قلعه برآمدہ طبل و نقارہ زدہ چون سگان شکاری بانگای
 عوحو بر داشتہ بودند و میر علی رضا خان از ہمون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
 مراسم شادی کتخیالی خود کہ او در خانہ میر غلام علی خان عرف کلہ صاحب جاگیر بگین پلی
 خواستگاری کردہ بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش
 از دستوری یافتہ لطرف بلاد کردہ بہ تافت خود بدولت ہمو بخاک ہفتہ مقام
 فرمودہ بود در آن کہ زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب
 روداد چہ پسران حارس الکہ جبریلکہ کہ اوحسدرگ والہ می شد و در ایام محاصرہ او نیز

متحصن بود از پالیکار خست پرتش صنم که دیش زیر دامن کو مہجہ کہ بفاصد یک فرسنگ بود
گرفته با چند سپاہ و سوار شتافتند عرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
مذکور ساختند کہ برادران نسبتی تو بر حسب اشارہ پدر خود باین ارادہ کہ سعادت اند و حضو
نواب بہادر شدہ سوال جواب و الذاشت جاگیر ات خود درست ساختہ بفراغ
خاطر کامرانی کنند رفتہ اند و نادان بجز و استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از انہا
گشتہ اشارہ کرد تا جلادان بیباک در تاختہ سر بے گناہ خسرو ابریدند و خانہ اش را
بآتش غارت در سوختند چونکہ سپہانش را کہ مشغول پرتش صنم سر از سجہ بر بنداشتہ
بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانہ رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنہا بتازگی شد تا ہر دو برادر در صلاح کار خود بایکدیگر مشورت کردہ چست تر
از برق و باد عثمان غنیمت بہ شکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار
ہر یکن ہلی کہ آنہا از پالیکار مذکور ہمون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
در یافتہ خال ضدل فدویت بر ناصیہ عقیدت دلی خود ہازدہ بخلع و انعام شاہانہ مبالغہ
اند و خندہ چونکہ عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر
گردید ہر دو برادر ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بشیر کردہ مزاج و مانع را بر آن آوردند کہ
نواب بر حسب معروض آن دولتخواہان رازدان باز متوجہ آن مہم گشتہ و سواران با
شوکت و فوجداران با صولت مفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک
ہفتہ داد و ستد شکنی و خصم افگنی دادہ از راہیکہ سرغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکہ
چشم قیاس دیدہ بصیرت و ہم و خیال و الافطرتان جہان پیا گاہی مشاہدہ نمودہ بودند
حالات اعدا شکن بعل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیختہ چون اوراق متشر

و پیریشان ساختند و بر کوچه‌ها باطنای کند بیا کانه سوار شده طبل و دف و طنبورهای
فتح نواختند و تیغ و سیان کین را بخون ارباب ضلال آبیاده دمار از روزگار آن بخت
برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای
مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت
جواب آخر میدهد یعنی خست میشود و شخص قبال کامرانی خود کوچ می کند اگر چه خود هم
مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانشتافت اما چون آخر مردان کاری
خود را کشته و خسته و معدود چند را به آلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران
دید از پای تدبیر متجربان نقش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع با دیگر سرداران بر سرش
رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور است
نواب بهادر ارامع عیال اطفال بمحافظان معتمد علیه سپرده روانه پلن فرمود و بهر یک
سپاهی دلیر را با انواع انعام و خلع نواخته بمناسب ارجمند مغرور و ممتاز نمودند

ذکر توجیه آیات ظفر آیات بصوبه بلاد کرطیه و اسیر و دستگیر شدن
حلیم خان حاکم آتجا و تسخیر گنجی کوته و غیره که در سن یک هزار و یک صد

و نود و یک هجری رو داده آنکه

چون که نواب از جنگ تسخیر درگ بعد از سه سال فرغت حاصل نمود و قلعه معنوا بخش اضبط گماشتگان
سرکار در آمد دولت خان نامی متبنی خود را که اسلش از نسل قوم بایار است در حینیکه نندراج در لواح
سنی منگل اقامت داشت و نواب بهادر خوش غریمت بربند و بست پایکاران آن لواح ابوصول
مبلغ پیشکش و زانفت جوان نوحیر بهرست شده چون فرزندان بنار و لغمت دولت مندان

پیر و شس یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
 بختاری کل مور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده و رسوا و موضع
 این مشکل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و سکران
 لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
 ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود داد و صندوق
 پیر از عطر و گل و عجیر وقت شب بمنشا بجنازه بیدر قه مولودیان و اناجین فرمود چونکه
 شاه به حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک لشکرش صدکاهی هوس و
 نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خیرگاه سرفلک کشیده و بی تکلف و بیخواب
 جگر سوز از نهاد مردوزن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعه داران
 راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی و مسا
 ظاهری هیچ امر مقصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و نسیق مالک محروسه هرگز تحمل پذیر نشد
 صاحب زاده و الا قدرشیش از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود
 اما چون خبر کذب مصلحت آمیز حلت نواب زنده دل بعلیم خان حاکم بلاد کر پی رسید همون زمان
 شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی گواخت و اخبار نویس حضور را
 به بی تمیزی شهر بدر ساخت قصار اجاسوسان هشیار مغر مفصل عمل شنیعش
 معروض حضور داشتند نایره غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم تنیصاش
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کار خانات خود
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلوس وی این نیکو خدمتی تمامی
 دولتخواهان را با نعامات و خلایع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت طفر آیت

بجای تنبیه افغانه برافراخت و موکب هالیون کوکب سمت بلاد کرپه حرکت نموده بود
که میر علی ضنا خان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کرپه یاز
دایره اطاعت و موافقت بر حیدر ه فوج خود را بعزم مقابله برآراست و سدی از سپاه
در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتش بازی در آن منصوب ساخته نیز در گرد آور
شکر است بمجر د موضوع مضمون عرضی شعبه قهر حیدری بیش از پیش ملتهب گشته
با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل یغیار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کرپه از توجه آن
بهر بر میدان شجاعت و متور بال شکر شهامت اثر واقف گشت از صدمه غازیان
قوی باز ویش بر خود لرزیده محم غیاث نامی را بام و کالت و استغفای جرایم خود بجنوب
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
داشت ادا ساخته دولتخواهی او وانمود و خواست کرنبای عداوت و محاصمت را بر
قانون محبت و موافقت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
سر دارشما در ظاهر با ما دم رسوخیت مینزد و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
عناد می پیاید و خیر انتقال ماشینده شیرنی شادمانی تقسیم نمود و آنچه وال را بملت تمام
راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفو و دیدنی دارد
و حقوق نعمتی که مابد دولت بنوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
تر بیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بنید ز خویش
خواهد دید که اکنون بگو تا او مستعد جنگ باشد ما هم غم غمیریم چون ایلمچی بی نیل
مقصود خصت یافت جو اسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کرپه لشکر خود را ترتیب
داده بسرداری برادر زادگان خود یعنی لیسر کرامیان بن مجید خان که حسینه میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه گرد و فیما بین افغانه و میر صاحب چنان آوینش
 سخت و داد که در آن مصاف افغانه غالب بر آمدند مجبور و در این اخبار نواب یلغا
 کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپیش شب چون مرگ ناگهان بر سر او شان رسیده از
 تیر و تفنگ بان و گلوله توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری شهید
 را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افغانه اگر چه نا تجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
 پای ثبات در میدان مردانگی نشتر زدند و تقاره زنان بر فیصل سوار شده بقیه اسیف ا
 کرطیه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ اه طی کرد چون
 نزد موضع بالن هلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قراقان سلجوران
 و دسته داران لشکر منصوره حاکم و الایر امون آنجماعه حلقه بستند و از هنگام میدان
 تباشیر صبح کوسن کر نامی زرم بلند آوازه گشته تا دوپیش بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
 یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحه روزگار یادگار قیامت
 و نوجوانان فیصل سوار از دو دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
 دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکر یان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
 افزاینهای مخالفان بجای رسید که ناگاه آنها را نهیبت با فغانه نمودار گردید ناچار
 سپر انداز شده قلیچ هلی اندک و استنظام خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جا بکشد
 حسب فرمان والا از گولهای توپ حصار قلیچ شکسته بجاک برابر ساختند و جوانان
 ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی بلال بخشی و سدی
 افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیصل سوپ و اسباب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
 و تاج و نیزه و صمصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرپه را بیک حمله مفتوح ساخت و از قریه
نیزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه علی مرتضی
خیمه خاص نصب کنانیده افغانه را در آن خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیروان را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افغانه پس
گرفته بیارید مباد که نوع دیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای قدرانیان
حضور آید چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یساو لان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بطایف تحیل و درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بزمیشم باز شای فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهمتر قیتر تر از آن از تو شکستنازه والا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نافذ
و مامور سازد همه با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ماهمه به دست شما نخواهد
شد چون پیام گذر مفصل جواب شيوخ افغانه بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان
بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
بر آید چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استامند افغانه همین که علاج واقع خود را از نوک
سنان و دیوان بندوق ملاحظه کردند از آنجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون نشناختند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیره داران و نیز کد را از حضور
سته کس را بر خیمه خاص کشتند و شخصی اندرون خیمه خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
پنجمه خاص سر پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

لکه در این کتاب است

و بدسرت جارا از وجود باوجود خالی دید بر خود لاجول خوانده بر بالش خاصه شمشیری افشرد
که جلادی از عقب سیده سرش از سیکه بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یک بیداشی کردی نه که را منزلت ماند نه سر را

سورالطن از آمدن گشته بقره حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنه
بیدریغ واره جانربا بند دست و پای افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران ریختند و هر یک را خونچکان در کوه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها ترس جان خود را با سید و شیخ و انموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد از آن نواب در شهر یزد که در آن کار آزمایگان داشته قزاقان را بطرف
قلعه سد هوت که حاکم افاغنه در آنجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران ندانند
شب شب تاخته شورشل فزای اطراف قلعه مذکور شدند صبحی حاکم مذکور بهرگاه هیکه
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زان و غارت کنان دید کس افرساده خیر طلبیده
تا وقوف یافت که نواب بهادر شرکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بطور
حرکتی که بالا ذکر شد گذاشت با آلات قهر و غضب قطع کنایند شهر کرطیه را بیک حمله
گرفته و قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس وسخت اندیشناک شده تجمیع
بعضی خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنایند تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل
درگ شب شب وانه کردند قضا را قزاقان نیز بهوش براین معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مردوزن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوهستان میروند کیبار در تاختند و در شنای راه بر شبگیر زندگان شور و

کشاکش نخت دقیقه از مردم آزاری فرو گذاشت نمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند قتل رسانیده برگردیدند خان نادان
 باستماع این حقیقت برنجی خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
 خود بدولت سوار شده بالشک و توپخانه بطرف سد هوت نهضت فرمود و قلع را محاصره
 در میان گرفت مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیردل نداشت
 لا علاج شد و باز محمد غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
 کرده خود نادم گشته از دایم سابقه عذر با خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده ملک
 روپ به بغوث قصیر قلعه گنجی کوٹہ درخواست فرمود چونکه او در خزانه خود ملک روپ
 هم موجود داشت برار شاد و نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت
 بآن مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم برآمد میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوٹہ دستور
 داد تا او که جوایس چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
 شتافت و کوٹہ گنجی کوٹہ را محاصره کرده سبعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاروان و قلعه را پر دل انبساط
 آن قلعه و تعلقه روانه کرده میر موصوف را بحضور سلبه داشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹہ
 بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبدالرؤسول خان دیوان خود را
 مع محمد غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به ترزبانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
 شایسته صداقت و مضمون بایسته مودت ملو بود عرض کردند و گفتند که عبدالحمید
 سرخجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیراموس باوت گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کل را بدنی
است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرمایند عیت که

کرم بر حال کس کردن بزرگی است | مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده نربان مبارک انظار فرمود که صلح مکرر و
همایون ماین است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان مجبض تکمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در سلسله شما بدارید تا بر جریده جریب
قلیل و کثیر شما یک مسلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون و کلامی خوشدل شده تزد حاکم خود
شما فتنه ارشادات نواب را یک یک خاطر نشان ساختن ترغیب و تحریص بلیغ در
امتنال مر جلیل تقدیر بیشتر کرد و او که نعل در آتش بود بر این مژده گوش رضا نهاده
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که پیاسداری قلعه متعدد و جنگ آماده بودند و بار
بهر شروع جنگ آتش افروزی پر خاشا جازت خواستند بیرون قلعه اند بعضی خوانین
را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند تیر شرفی رخصت بر طرفی داده
منتظر دخول سپاه مظفر شست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینه خاطر ملکوتی مناظر
زدوده چهار هزار جوان بار شرف و زرد پوش را باد و علم نصر شسیم روانه قلعه فرمود و به سوار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمحور و داخله در دروازه قلعه نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فیصل سلسله مامور کرده خود بمثبته سیر است و تیر شست
خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت با چند خواص توابعش
یعنی مع زمان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساختن نواب در ولست شهر قیوت
کریم را تفویض می عرلی رضا خان کرده خود به دولت خاطر جمع بهار الایاست مراجعت نمود

بعیش و نشاط اشتعال در زید و عبدالحکیم خان راع زنانه و جیلخانه در معموره گنجام محبوس
داشته مبلغ خرج معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود پیش ازین وقت
ستید محمد دادش مع زوجه خود شباشب گرنجته بپاکوشتافت و داد دیگرش ببلول خان
نامی که همراه خسرو دپس بمرو ایام یک بعدیک جهان فانی را پدر و نموده از کاهش دنیا

ذکر شادی کتخدانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت ^{طین} وارستند
از صبیحه حکیم خان سانوری و افرود فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی
دختر نیک اختر خود را بخلعت خان مزبور که دس یک هزار و یک صد
نود و دو هجری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعه دارد و صد سوار
بود و بعد نوانش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیره خود از ارکاٹ بعزم نوکری اند
آن نواح شده بودند بعقد مناکحت مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از پیش سپری
تولد گشته به کریم صاحب سوم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
دختر مسطویه عاصمه بر من مملکت متوجه خلدیرین گردید زهره نام رقاصه منظوره خاص سپر
و دختر رابه از برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت
و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در انو لا چونکه خاطر بایون از ترق و ترق کل
مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخی ایش تجویر با نمود پس ای جهان
کشای صواب ناهچنان اقتضا فرمود که افغان ساو نو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
نیست اکثر اوقات از جاده خلعت رسوخیت انحراف می ورزد و لازم که مخالفت مخیصمت

طرفین بخوشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلار ابغایت
 باجماعت تنیست سمات و معافی پیش کش خصصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
 عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان پیشه همت چیرای روانه ساخت چون وکلای
 باهوش فایز ساو نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرفراز علامه گذرانیده
 مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که بخار عناد
 و فساد را بر زال صلح رشاد فرزنشانید و بساط مخالفت بیگانگی بر چیده بنای محبت
 مخالطت را بقواعد خوشی و قرابتی مشید ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
 مساعی جمیله نظمو رسانید تا جمیع کافه اسلام بل تمام عام هر فریق در مهادن امان
 آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده وکلای
 دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عجز نفاق و نزاع شست و شوی
 دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول دیده منت نهاد آخر مصلحت موافقت
 و مراقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب اوده در
 و از خواهر صمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت پیوند بیوگانان بخشید پوشیده نما
 جلوه ظهور این امر خطیر از جهت بود که نواب بعلو شان و ستمو مکان و کثرت اسباب جاه
 رتبت و افرونی مواد ثروت و شمت در نوینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و سر
 سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین حکام سابق با وجود و وفور
 لشکر و سامان جنگ ایام متماد صرف تنبیه آنها نموده کاری نمکشان در اندک روز
 به تنوع جهالتگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بر تبه و تهمزدگی
 و سرکش براندازی کوشید که نام مفسدوران بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد را راجی محکم

پایه نشیند به نیروی تدبیر یا بدست یاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت
ظفر آتشش به زنا حیه که سر عزیمت برافراخت چنانکه اعلام اعادی را بجا ک مذلت
و خواری سرنگون بنید از دسرفرو نیاورد علی بنده القیاس خرابی حال مرا را و و ناگه
چیتل در گ افغان کرپه و غیره عبرت اندازد و عجب افزای خاطرش گشته خصوصاً
ور و د عساکر نصرت ماثرب عجب و کمال تشویش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خود پسندی
افغانیه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بجا خان بیدار بخت
صواب دید نواب را بجا نیت برگزیده قبول حسن رضا مندی بعبارات تنهیت
سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصحابت و کلام مع خلایع و تحالیف تبلیغ
داشت در آما کی سامان طوی و تزیین شادی بهمت گماشت نواب با طمینان
خاطر خان مقبول را مع متعلقان زمانه و لواحقان یگانه بدو السلطنت پیر طلبیده
بادامی رسوم تنهیت پس سعادت منظر ایشان و مراتب جشن و سوخسروی پر خست
بساعت سعیدترین سعدین را قرآن معنوی بخشید و خوابه نوشه ابهون مراسم
و شرایط خرسندی در سلک از دواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان
در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر واپس خود را مع
فوج بحضور گذارشته بسا و نور مخص کردید و نواب به دار السلطنت آمید

ذکر فوج کشتی نواب بهادر کت ثانی بغرم تسخیر کرناک پایان گما
باغوائی ناظم حمید آباد و کارپرداز پونه در سن یک هزار و یکصد
و نود و چهار بجبهه واقع شده و بیان فتوحاتی که در آن فوج

دست غازیان شیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه و صولت حیدری در ترقی و تزیید بود و هر کس از خوانین و سردار شجاع بنزید جان سپاری و اخلاص در رکاب نظر انتساب توکل می جست و صیت جهانگیری و عدو مالی و آوازه ز پرپاشی و غربانوازی حضرت خلیق پرورد اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آنج الاشان بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال صفا و خلاق شادابی ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد و محروسه رونق و رواج تازه گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای کردن کشان و رعونت افزایان را به پنجه قهر و جبر و تدبیر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تمامی روباها و از آن کفر و اسلام را بدم اطاعت فرمان برداری در کشید باقی نماند پس خاطر ملکوت مناظر بعد از آنکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست شست از جمیع وجوبات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در گردآوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و سپاه عربی و عراقی و فیضان نمودند همت جهانکشایر گماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و شمش خار عناد و فساد چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهه خلیده در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بطور رسانیدند هرگاه بیکه اساس دولت سلطنت حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حد و دراک در شوکت عظمت با فلک دم مساوات نمیدادند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و سمت از و یاد یافته نزدیک بود که در ولایت مملکت تلنگانه و مرهه بلا جنگ با و منتقل شود و فکرهای

دقیق یکار برده حمله باز گنجینه هر متفق اللفظ و المعنی رسولان را با تحق و هدایا و مصالح
گران بها بوقف سلطنت خدا داد ارسال داشته نیربان صداقت اظهار محبت و
اخلاص نموده پیغام دادند که انگیز خونریز در بلاد ما مسلط شده در ولست ملک
نیگال را که خال چهره بند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کرنا ملک پائین گماث را جاگیر
خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه
نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل سزنده یعنی راگوشقی با عانت نشان خرم جرم
تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلم و حکومت مرهطه مصمم کرده اکثر عایا
باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دل شتافت
منزل خود بدر کرده اما بهمین فضال خداوند لایزال بصورت اقبال عد و مال آن بدخواه
مخدول منرا می محقول یافت با این بیم آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
اعادی این دولت خانه ما را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم
بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر
فرمان روانی کنیم و هر گاه بیکدیگر را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده در
باب سعی نهائیم اکنون ما هر دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگیزان نبیای ستاق
بمیان همت چیست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز
فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولت مند یک دل و یک زبان باشیم بنده ولست و لکه
پایان گماث بلکه تمامی هند و دکن با حسن ترین جوه صورت خواهد بست اسبایت

من اندر گرفته نه رای هیچ راه

بجالم چو گردن یک دل دو شاه

صیقل آفرینندگان چرخ	شود شهری و شکری بافرغ
و گریه میدان کین آورند	بلاز آسمان بر زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و کمال رواندازند مبادا که فتنه انجمنه شود که تدارک آن بسبب سبب است و نیز غازیان و فدائیان ناموس از نگرده از انجا که نواب باصابت راسی و زراست عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان و فریب گوش رضانه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصاحبه شما ترغیب بانی است نه قلبی لغو و باله کسی که چنین سخنان ابله و فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان ناجح به کار وزیر پرست آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی قبیح از اوشان بطور پیوسته و پیوسته خواهد پیوست آنگاه رشته عهد و پیمان فیما بین شما را یکدم خواهد گسیخت اگر چه مباد دولت بمقتضای همت عاجز نواز به بیت

بستم من کمر حیدر درین کار بحیث	دارم اسباب عدو مال مهتایکسر
--------------------------------	-----------------------------

لیکن عقل صواب ناجو نیز منی فرماید و دل صفامنزل تصدیق این معنی منی نماید که بر اعتماد شکریان خود آرا و امای سایه پرورشها عزم رزم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید و بار تر دو کاوش و کاوش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما بحال از آنها نفرت دارید و باستصال ساس تسلط اوشان بهت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یک نهان هستند ازین سبب همه جا و هر وقت روی بفریزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که با هم تجویز کرده اید صادق باشید با راستگی فوج
و شایستگی مواد حربی ضرب پیکار عازم آن حدود شوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت
شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیق ندید چون ایچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
بخداوندان خود بزرگداشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد بیان بغلط و شدا و ایمان موکد
و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و احکام دولت احتیاج بآن دارد تکرار مذکور کرده عزم
مصمم خود با و نمودند پس چنان مقرر گشت که مرهطه با اجتماع سپاه و امرای خود بغرم
تسخیر بمبئی خوش غریمت بر تازد و ناظم جیدر آباد بالشکر شهری متوجه بندوبست محلی پٹن
و راج بندری گردد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد
چنانکه هر دو دولت بمون عزم خیم و اعلام بیرون دارالامارت های خود بالنصب
کنانیده با حصار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بجای بردند نواب بهادر
اگرچه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجنان نیستند آخر درین عوی
بسر نخواهند بر داما پاس عهد موافقت و شرایط موافقت مجدد که کشد و پذیرفت بود
ملفوظ داشته خود بدولت بغرم جزم متکفلین مهم کردید و بعضی بر آنند که گوزر بنید چنا پٹن
بمعاندت خلاف مرضی خود که باریس بلاد ارکاٹ مکنون باطن و مکرور خاطر داشت
محرمک سلسله تخریب این دیار شد هر دو دولت حارص را که معامله شان بمصاحبت
سالهای دراز انجامیده بود بار سال بدایا وزر و گوهر و خلع فاخر خوشدل ساختیم
قضا نمست بفتح بلاد کرناٹک پایان کماٹ برگماشت و بمقریب منازعت بی سابقه
امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انجمنه نامه موسوم نواب محمد علی خان و گوزر بنید
مذکور در باب گذشت قلعه نته نگر عرف تر چنا پٹی بموجب نامه او که به راجه مسیوا

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد ارقام فرموده
ترسیل داشت چون از آن جانب جواب باصواب موصول و موضوع نگشت باحضار
امرو خوانین فوجداران فرماندهان هالیون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت
حسب فرمان والا نشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا

جاء شدند بموجب قرار داد با سپاه رستم نهاد در پاي

لشکری ناکشیده قهر شکست	سپه ناچشیده زهر فرار
بتره در زیر نشان چو غول شیر	نیزه در دست شان چو پیاچ

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب بر فراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعدد آن
این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق پاتر و هزار
سوار خونخوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار پیاده جزا و هفتاد
ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کمی اثر گذار نیند باخیل و
حشم محشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سر بزرگ پین روان شد نظم

شد از طبل قبال بانگ بلند	به نه گنبد چرخ غوغا گنبد
روان گشت لشکر چو غنچه میخ	درخشان تراز برق تابان تیغ
هراول چو فیل علم پیشه و	پراز باد پا عرصه گاه جلو
نقیبان و سه بتک در اهتمام	روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا	سرایان به نغمات لکش نوا
دران قلب گاه شیر کیتی ستان	روان بر عمارتی بری نشان
بفته اک میر کو اکب سپاه	زده دست از هر طرف مهر ماه

سرا بنجام پیکار پیر است
بہر منزلے یار کہ میسر زدند

بدینسان ہمہ کار آرستہ
دم تیز پوئے برہ میزدند

در نصف شهر رجب المرجب سنہ الیہ گھاٹ چنگم عمور فرمودہ در حوالی کلنسیاک
سرا پرودہ و خراگاہ بندر وہ مہر و ماہ برا فراشت از ہون منزل صاحبزادہ کہیں یعنی
کریم صاحب اباجمیع قزاقان بطرف محمود متبر روانہ فرمود و خود بدولت از اینجا
پیشتر کوچیدہ بالشکر نصرت اثر کو ہیچ تر نامل را تسخیر کرد و قلعہ چیت پٹ را حاصرہ
نمودہ فرمان داد تا غازیان جہانگیر سبھی مشکو بجا از آنکہ گرو بخش نامی قلعہ را آنجا
کہ از قوم سکھ بود دو ستہ روز تردد و شایان نمودہ آخر در دروازہ قلعہ کشتہ شد و فتح
ساختند از ان پس در قلعہ دیو بی گدہ تمانہ گذاشتہ صاحبزادہ والا قدر را با فوج
ظفر موج بہ تسخیر آرنی و ترمی حاضر فرمودہ رومی را یات جہان کشا بصوب دارالامارہ
ارکاٹ آوردہ طرف ہمک پیٹہ و غالب پورہ فرود گاہ لشکر مقرر ساخت قلعہ و حصار
عالم پناہ را گرد گرفتہ در تیار ٹی مورچال من مان داد و سواران قلعہ یعنی اجنا پتہ
بر ہمن عرف را بجی نایب صوبہ کہ راجہ سیر بہادر خطاب داشت و عالم پناہ بنا کردہ
اوست و نجیب خان سالار جنگ بہادر را پنج ہزار مردم بار و دو ہزار سوار و چہار صد
اشراف بنی اسپ بدفع غنیم مستعد شدہ دارالامارت را بندہ خایہ آلات حرب و بیکار د
اسباب قلعہ داری مملو و معمور گردانیدہ رومی بہ ترتیب آلات رزم آورد و دہ ہزار
ہزار اشراف از خوشباشان شہر را از ہمہ قوم کہ محض پاسنی موس خود را بجنگ برستند
بمقررہ دخرج روزینہ و لشرفیات و اعزاز و اکرام خیر سند ساختہ برج و بارہ عالم پناہ را
بحراست شہر کا محلہ سپردہ فدائی دار میکوشیدند و کریم صاحب چونکہ مجموعہ

شتافت بی فراحت احدی از رعایا شکیله زده معموره ندکوره گرد گرفت و یک حمله
 بشیعیان خانه های همه سوداگران و ساهوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ابحار و
 غارت رفت لیست بیست و اتمش امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کرد و باز از اطراف
 طلبیده شده ماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
 دفتر باب تجارت که از قوم بهنره بود و سته چهار جهاز متاع آورد داشت و همدران
 روز هاسی میخچ چاوه فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس ناگن مینله و پیگو
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و لایت چین و کاشیمیر و برهان پور
 و مچلی پٹن و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک برداشته بر فیلمان و شتران و راس
 گاو و ببل با بار کرده امیر درامع زر و بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
 صاحبزاده و الا قدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل تروال آیا
 جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا
 غرنی قلعه بیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن
 اندرون قلعه رسانید قلعه را آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم شنیده بود
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظرف خود را آراسته مع کلیه قلعه
 بنخدمت خان ندکوره شتافت بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بعضی رسانید که در قلعه خانه های سادات بسیار اند
 بیاس ناموس سیدانیا که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع بگانشگان
 والا سپردم والا سلامت جان ترودمینوم صاحبزاده بر بنحان تکلف و بی مغشیش

متبسم گشته در قلعه ٹمانه گذشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خضو
بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعه را اسیر را همراه خود گرفته عازم تری شد حارس آنجا
هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بے صدای توپ و بندوق قلعه سپر پس از آنجا
منصت فربه موده قلعه تروالتور و کلو و کادیری پاک مفتوح ساخته تمانهای معقول گذشت
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گماٹ گردید نظام علی خان
به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت ننمود و هر هشتهم بعد کالپوی چندی آخر صلح و آشتی
راگوار از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر بتائید نواب مبتی ننمود

ذکر سیدن لشکر انگریز سبزی جنرل منسرو از مدراس سمیت دیار پنچی
و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن موج کرنل
مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز به مدراس و مفتوح ساختن نواب
قلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه در آن زمان وی نمود
و روداد سال مذکور آتکه ۱۸۵۷

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گماٹ شد همه افواج هر چهار طرف
در اقصای مرز بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنائیم بسیار و از هر جانب
فتوحات بشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
شهامت جنگ از آنجا که زعم تور غشاوه دیده عقل شان بود و از قدم جنود و دهل و
داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج
خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صد دچاره کار در افتادند و با جماع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت بنگال منتظر احستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
 که پیشتر با غوامی بعضی بدخواه فوج لازمی را بر طرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند
 بند و محمی نگداشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شملین با انگریزان
 تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتی که موجود داشت بمقابل نواب برآست
 و خیرل منور را بهر پرخاش برگزیده پاشش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دو هزار
 فرنگیان و سامان کارزار پیش راند خیرل موصوف از راه چنکل پیٹ و کمستان سیوم
 بکچخی رسیده انتظار الحاق جوق کرنل سیلی متعینہ کوٹور که سیاست جنگ ناظم آدھو
 بهر انقطاع اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداخت
 بخرچ جمع بندی لشکر در ولست محل تعلقه مذکور و اگرذاشته کرنل موصوف بمرست
 آن صوبه متعین گشته بود هرگاه که ضرورت افتاد باسته هزاره جوان بار و بیست ضرب توپ
 و چهار و پنج صد فرنگی که از قلعہ بند آمده بودند عازم این صوب شده از راه کول
 و نیلور برست ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اجبار صاحبزاده والا قدر
 با سواران خاص پایگاه و سلیداران و چهار ضرب توپ لچھر بغارت فوج کرنل روانه
 فرمود و تمامی قزاق و باندار البسارئی سدی ہلال خان بخشی که پیشتر نوکر افغان
 کرپہ بود کہ در جنگ باسن ہیلی اسیر آمده مسلک مسلک ملازمان عمدہ گشته و مرد جبری
 دلاور بہر تفراتی کرد و پیش لشکر خیرل مانع رسد و سد راہ کوک دستوری داد چون
 صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستویر با فوجی کرنل مقابلہ و دادرہ های سلامت
 بر آن جامعہ مسدود ساخته توپ اندازی و قراولی اشتغال وزیرید اگر چه کرنل موصوف
 بزور و خور و ناموس پرستان ہراسان نشده جنگ کنان قریب تعلقہ کول کہ اکچخی

شش کرده فاصله دارد در رسیدن اما از دست برد بهادران منصوب سپاه لشکرش
 نیم جان شدند و عدم گاه و بهیچ آذوقه علاوه بر آن گشته بود جنرل موصوف این خبر
 دریافت و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانندیر میگفتند از لشکر خود
 منتخب کرده با ستظهار کرنل با چند سرباهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
 سرب بباروت و غیره شبان شب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کرنل بیشتر
 نهضت فرمایند بار با بسته مستعد پشست بعد فایز شدن مردم کوکب اگر کرنل سبیل
 قصد میکرد شبان شب بتردد و برج بجنی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
 محنت و تدد و سفر دشمن کامی بر اعضای لشکرانش مستولی گشته بود و بهیچ آید
 نواب بهادر با استماع این خبر محمد علی شیخ و شیخ انصرا معه جمعیت شالیسته با موسی
 جانی سردار چپی کار و موسی لالی فرامیس که از نزد بسالت جنگ بعد نبر میت یافتن جوش
 بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بد و هزار جوان بار
 پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود و کوکب صاحب اده پیشین راند
 و بهیچ شب پنجه از سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چتور و مستان پالیکاران
 شمالی ارکاط تعیین فرمود چونکه سپید صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
 جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منظم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحب زاده
 عرضی نهضت کردن کرنل را بنجا بسلامت ابلان حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
 اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
 میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شیخ و شیخ انصرا و غیره رساله های چپی کا
 بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فرامیس بر نیش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان نرم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کر نل با وصف تردد و سعی مروانه فایز لشکر خیل شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ و عدس شوب و تیر تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بجال لشکریان اهل بهیر کر نل رسیده بود و فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وار و امانده سرانگشت خشم گزید و فی الحال در پناه قریه و قلعه پیر مبارک و باغ طاڑ استقامت گزید

همه گرم تاز ره احتیاط	شود تانہ کم جادۂ ارتباط
همیختہ مغزان و عقل و رائے	خبردار و همیار بوده بجای

نواب بعد اصغاری مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمام سپاه نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاض کوفته پاشنه کوب و آن شد چون نیمه از شب بسر آمد جمعی ز دانا یان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر برآه کینچی باید نهاد و بهر طریق که موافقت کند به لشکر خیل باید پیوست کر نل زین مشاورت سرتافت که مباد اویل شبانگاه سر رشته حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توپ بر هم خورد و مصلحتش چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد و فرنگ دورانیش قطعاً تقدیم نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت مرغ سحر خیز بیابانگ بلند کوک آ غاز نهاد کر نل با بنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنہ الیہ بود قدم میدان سعی و مدافعت مدعیان نماده بود و هنوز کامی چند نفر متہ نمودار فیصل علم و خبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکار بودند و ناساموس شجاعت شمر و قدم بجوالانگاه میدان سربازی افشرد تا دوپاسن چپاگر گری روز وادجرات و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرد

تزانلے درار کان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فرا سیس از دور بین عقل شعور دریا
گلوله از توپ دوران بر صند و قهای باروت لشکر کر نل که یکجا جمع کرده بود و از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازه جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
از یک جانب لیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بر پیش
قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آبدار سر و سینه خصم چاک میزد و از جانب دیگر سلجریان
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برهم زده همصام های مینا فام را از خون شمنان با چوبتیا

نظم

سپاه زره پوش آهنی بای	ربودند آن کوه آهین ز جای
بساز سز گردن به برداشتند	بسا گله انبار انباشتند
ز بس جوش زرد زهر سوی خون	تو گویی که سیلاب ز جوی خون
نهادند زان سر صحرای سیه	ستادند ناچار بهر جای سیه

پس تمامی سردار و سپاه و اهل پیر پاikal سم ستوران گردید و کر نل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سته هزار مردان کاه از لشکر منصور معرض تلف در آمدند و اب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابل جبرل که در پیجی بود پیش نهاد بهمت فلک نعمت کرده برگردید بقلعه
دو فرسنگ بنا بر آسودگی مردم و دو اب مقام نمود و جبرل که با هنگ یاری کر نل سیلی
فرسنگ راه طی کرده بود دران اثنا بمعاینه آن دو د انگلیه بی بلا و باز نشیندن دمنه توپ
زدنها گمان برد که غالباً چشمه خمی عظیم به لشکر کر نل سید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و سباب گران در آمد و ن آب حوض دیر کچی انداخته با جمعیت خود را جنگل پی
سر کرد اگر چه نواب ازین معنی خبر داشته تا نواح سیورم بظلمت شب عقب نشین و تاخت مانع

سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقربان را با جمعیت گران بصبط
و حراست قلعه گرت پال فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام تپچی خیمه
خرگاه آراسته آسود و روز دیگر باز عنان را با بصوب سوادا غظم ارکات در تافت
و تقسیم افواج بر جهات اربعه و اساس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه
و غربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

تو کوهی که ز دحش و جوش و بال
صفارفت ز آینه روزگار
تزلزل بفرسنگهای و گند
نمودی چو باران قهر از شرار

دو جانب که شد زرم درشتغال
بر انگیخت از بسکه دود غبار
چو آوازه توپ گشته بلند
ز ابر دخان شلک شعله بار

غرش توپهای شیردهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افکند و وقوع گلوله های گران
از خارج علی التواتر در روزنات قدم از جامی برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کرنل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دوانگیزی
باروت از بالای حصار و دمدنه مورچال چتری بر هوا بسته و غریبن توپ با صدای
رعد توامان افتاده و بوارق رنگهای آن معنی یگاد البرق یخطف اَصْدَارَهُمْ
بصورت آورد و احاصل از طرفین کوشش و تردد با بجز تپه بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچه غربیه بضرب گلوله توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران و سپاه لشکر منصوره در آن معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید محمدالدین خان
کرور شمر که مرشد شیخ و باتدبیر بود پسینه کوهی گلوله توپ مرحله حیات متعارف باضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطراب مخصوصه بجان آمد و غوغای های های و
 نوای های وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران بر طرف شد علاوه این حال
 شهرت قتل عام کسیده دلان حصار را رنگ بر رویا شکسته ازین رو دشتی عظیم
 در دلهای قلعیگان جا کرده آخر کار گذاران مرحله بجای الامعروض دشتند که امروز
 نقب هر دو مورچال بیایه دیوار رسید و ماده کار ماده پختگی گردید پس و م شهر فیکعه
 سن الیه فرمان قضا اذعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار
 در مرحله با شبانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان طفر نشان بهکمان لسان
 دار باران شک زان بر فراز دیوار و بر فوج بر آینه همچنان با امتثال مثال اشتغال
 ورزیدند چون تیغ دودمه سحر از غلاف شب برآمد روز چهارشنبه باندانان تصعید باهما
 مامور گردیدند و مستحقان قلعه بجادت معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر فراز کوره
 بامدادان سرخواب گذاشتند ناگاه صدای شورا نگیزبان در گوش نشان خورده سر
 از بالین برداشتند و فلک ای کام خصم دریافتند ناموس فتوت را و دراع گفته به به حوی
 به طرفی گرخیته و آبروی مردی رخیته عرصه خالی کردند مجتهدان مرحله بجای و چالاک بدیوار
 قلعه برآمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال نشان دویدند و برنجی ایشان را دکانها
 بسزای بدلی و نمک حرامی بر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم پاشش هزار مردم
 دلاور از راه فیصل متوجه شهر شدند و نوای سرنوا و کزاداران روز طاقت سوز از یوم پیغ
 فی الصوة نشان داد و دهل کوبی شادیا نه چوبی بد لکوبی اسیران شهر نیز در خط

چو بر لپشت آهوی رم خورده شیر
 بسر پنجه زور خنجر ز زنده

دویدند دینی سپاه دلیر
 دران گله شیران بسی بر زدند

بجمعیت شان فکندند فوق

تآب شمشیر کردند غرق

اچنان پڑت که بجان خود خوا سیده بود و ارشد بیک خان نجشی سوار و چشتی یا رخاں بفرار
 بے اسپان و سید حمید خان و تنبو نایب رسالداران مردم بار و غیره اسیر و دستگیر شدند و
 در آنوقت دشمن کامی نجیب خان در ارک قلعه خزیده ابواب بند ساخت از بس ساده لوحی
 و نا تجربہ کاری بلکه شدت خوف بے اختیاری با جوانان انگریز که پیش ازین چمد
 جوان بار و دود و فرائی بچفاطت قلعه دارالامارت از ویلور آمدہ بودند متحصن گشت
 نواب برخرابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق اللہ چنانکہ احدی
 از لشکریان خود باز دست جبر و قهر مال ناموس شہریان دراز نکلند بہر کوچہ و بازار
 گردانده بتمامی غریب و مساکین از جان و مال مان نجشید و بعد دوسہ روز با حصار
 نجیب خان و سردارانگریز کہ متحصن گشتہ بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولنامه
 بہر حضور حبیب غامی شان رسید و داشتہ طلبیدہ چونکہ او بر اعتماد استمالیات محضہ
 مع جمعیت مردم بار و کلاہ پوشان سعادت اندوز محجری نواب گشت و راع چند
 جوان بیدرتہ قزاق و خلع خاطر جمع کردہ روانہ چینیا پٹن نمود و راجہ بیر بر از جمیع ارکان
 و ہمگی اعیان مغرور و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدہای
 انجا را فرخو سلیقہ و حوصلہ ہر یک خدمات لایق بدر ماہنہ معقول عنایات خلع و مساعدہ
 انعام زر و گوہر تفویض نمود و سید حمید رسالدار کہ مرد شجاع و نامور بود بسیر درئی چہار
 ہزار تفنگچی و چہار صد روپیہ ماہیانہ و عنایت منزل پالکی سرمبانات برافراشت
 و میر محمد صادق کہ نیستہ میر احمد خان جاگیردار تعلقہ بلکو و او یکی از منصبداران صوبہ
 بود میشد و نامت میر مذکور بکووالی رکاب بازار لشکر نامزد شدہ بکفایت شعاری

و خبر سی بسری بر دیوید اربعین کر و طرگی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبدالوهاب خان نصیر الدوله بن انور الدین خان عینی
برادر خور و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ تعین افواج مظفر مواج
تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و قایع فتوحاتی که در آن
آوان حاصل غازیان جهانستان گشتن واقع همین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفه لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس
قادر ذوالجلال و مقتدر متعال گشته برواج و رسوم جهانبانی و ضوابط کشورستانی
قیام و استقامت میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب بزم بارعایت شدت غرم و شکر مال
درجات احتیاط و حریم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض
حضور ساختند که عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعہ چتور ابحر است
دیوان که رای بهو جنگ نام دارد و مولوی عبد القادر و محمد کریم الدین برادر زاده
مولوی مذکور گذاشته خود که چند گیرای را بدخا و آلات حرب و ضرب مضبوط
کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد
فراهمی سپاه خود بچینا پٹن شتابد و از لشکر انگریز محقق شده بمقابله ملازمان والا
همت بر نگارد و بمجرا و اجتماع این خبر کوچ بآن سمت تقریر یافته بود میر علی رضا خان که
وقت آمدن خود از بلده کرطه مع لشکر در حدود چتور یک شب مقام کرد و ضیافت از
عبدالوهاب خان تناول نموده بنخیر خواهی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت
نواب بهادر درازند پیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیوزی شوند و الاراه

عاقبت خود پیش گیرند و گرنه غم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلع و قمع چطور را
بدولتخواهان سپرده کوه چند گیری اقامت گاه و پناه خود ساخته بنفس شماری میگذرانند
و بر صوابدید میرمروت تخمیر کار بند نشده بود و محض پاس نمک چست برخاسته بنواب
عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود در بنجیده خاطر است اگر چه اراده شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بچنگ بر خیزد و قتی که حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت
برافراخته بود با جمعیت گران با حضارش فرصت آن حد دریافت و میر معز المیع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات و مطیع ساختن زمینداران باج گذاران صوبه که
عبارت از نایب کالستری و ونکٹ گیری و براج و خیر انست حسب احکام خوش غنیمت
دواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و براج و خیره بمبائیه قسم
سطوت حیدری شیوه مخالفت خلاف رامی صواب اندیش سنجیده تاگزیر عقد
مواصلت بستند و با ستمیلام عتبه علیاش فرارسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقه خود صلا داده بازن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدرالامان مدریس رسانید و صاحب زاده و الافر
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیاده احشام و هزار سوار به تسخیر قلچات غزنی و نیرتی آفتاب
و ضبط آن حدود حسب فرمان والادرتاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعه چطور را گرفت و در سپردن قلعہ پیغام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورد و تعجب کند گردیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهی که جنوبی قلعہ واقع است اتواب کشیده گولها ستر نمود
و بعد ده روز بزر و بارزوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را حصار و قلعہ
مفتوح ساخت و قلعه را و غیره اربابای محبوس کرده قلعہ را طاعت پروران کار آزمای
سپرده سمت چند گیر می کوس نهضت کوفت و آن روز در نظایر عموره فرو داده بجان
محمود دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عافیت من مطلوب است زود بیایید
خان ند که بر چو که نه یارای ستیز و نه امکان کر نیز داشت متحیر تر گشته در جواب آن از زن
فرزند و خوانین سعادت مند استمداد بسته توقف نمود و قلعہ را سواران لشکر فیروزی
برای کاه و بهیمنه کوه فراتند قلعه را غایت اندیش چونکه آنها را اندرون پر باب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زد و نه ان غفلت مبالاات نشان متن نمود
اما پسندیده فطرت ارحم اند آن بود که محصوران کاش در آن روز ازین تنیدی غماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرا می ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان
تا تجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس یعنی لب بر لشکر شاق
آمده یقین آنست که او ادا ده جنگ دارد همچون زمان مشر و حقیقت و داد آنجا و عدم
جواب بد دعوت خود بخضوع و عذر داشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توی قلعه شکن
مخادمی حضار محجر گرفته چند بگلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل
زنان صد مده سخت رسانید چنانکه فغان و اوایل از محل برخاست چون خان محصور است
توپ صاعقه بار و شالیستکی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد همت چون و چرا در باخت چنان هول هراس رخسار و پیش سرایت کرد که مرض
خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خزیده در حجره نامرادی بر بستر ناگامی
دراز گشته بود که گلوله دیگر بنشانه دود آه یکسان از زیر ببالا رسیده در پا و ریحینه
دیک طعام خاصه لشکست غرض از پیانی پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از
طرف بیگم صاحبیه نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ماکسلمند است تو بچنان
را حکم باید داد تا دست از تو پاندازی کوتاه دارند اگر مکرز خاطر به تیغ قلعه و ضبط
ملک است مبارک و مهنا باشد بگید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوج داری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعیین
کرده خان محصور را مع زنانه بجزو آورده لواب بها در بعد چند می بیدر قوه قرائیان
خان مذکور را مع زنانه روانه سرزنگ پین فرمود و پس سرش را که عجد الصمد خان نام و
دلیه جنگ خطاب دارد بدر ماهه سید صدر و پیه و داروغه سلیح را که چهری سرفراز فرموده بود
و صاحبزاده جوان نخت و جوان سال در عرصه یک ماهی مندل گد و کیلاس گد
که متصل قلع برای ویلور سملی بحسین آباد است مفتوح ساخته باشکروان و ساز
جنگ عنان توجه بجانب ساکنه که یکی از مغظات قلع کرنا ناک پائین گهاٹ مانند
هفت چرخ برفت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت لی محمد خان
قلعه دار آن حصن حصین و سید محمد و مرساله دار محمد موالا که به دو هزار مردم بار بجا است
آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب
تسلحاری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر تخت سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند
هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سواره کوس کرنا و طنپور زرم نواخته دو سه

ساعت بمیدان ایستاد و صفت های جوان بارو پیاده و جلوداران خود را گوشه ها داده جوق جوق سواران را در میدان کاه و زده غیرت صولت جهانگیری در دل قلعیان انداخت بفاصله یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی حسب استعداد بد به سواری و نشان تزویر و صفوف افواج باین درست درخشیدن بیره و علمهای زرفشان معاینه کرده بجهت تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

نشانهای مخفی شریاست گویا

فلک تو سنت راتر پاست گویا

الف های آنا فتحنا است گویا

علمهای فتح تو در روز میجا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی تو چنان و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده بهست مردانگی در باختند هرگاه بیکه تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده منظر کرده امان خواستند و همچنان زرنهار خوانان بامن سلک ملازمان جیدری خزیده و جمعی ظاهر و باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعه دار و پیادگان احتشام شجاع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد از فراغ اذان مهم متوجه تسخیر آنبورگه که از آنجا سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کار گذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهی شمالی آنکوه که به چم چسپیده شده است مورچال حادث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند و فرنگی قلعه دار آنجا پانزده روز داد قلعه داری داد بعد شکست و رنجت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق خود اسیر آمد وزیرین العابدین خان دادنی نایب را که داماد اسدخان مهری فوج سردار کشن گیری بود بکلم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوش

در یافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجاع بکفایت مهم
 قلعه داری و دیوار که استحکام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان با عزم می زد
 و دور پر کو طم محکم دست جرات همت را زد و تر کو تاه می ساخت مشار الیه و معتد علیه
 گردیدند و شجاع مذکور بام مردم بار و تو پخانه برق کردار بر خیز قلعه کوه ساجره موکل و متکفل
 گشت تا کار آرمایان عرصه نادر و هنگامه نور در گرم ساخته بجزر مرحله شکم کوه ساجره خالی
 و جمیع جمیع مواد قلعه گیری ممسلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در می آید
 برج نهادند اما گوله توپهای دمدنه طرف حصار هر گاه از بدت مبتدا و زمی شد خود را بزرگ
 شهاب ثاقب بر سر قلعه گیان پابین می رسانند و اکثر سنگتای شهر از صدمات کوله زمی
 خرابی میدیند تا شب اهل قلعه بیابانه از زمینگاه شتافته بهر قتل بل مورچه دست
 سعی کشاند و بسیاری را کشتن پس از آنکه صاحب زاده و الا قدر بکشایش آن حصا
 مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آورده همچو پیلان
 شکسته زنجیر و شتران گسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی بهج منهدم
 آوردند و شمسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
 محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چایک دستان قلعه
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق
 اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند و غرض
 عجب مهره باب به مری برهم انداختند که فرین بندی آن حریفان بزم ز شکست
 یافته از آن معرکه طرح دادند و چند آنکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
 دیده پس پامی افروزدند آخر سعی جلاد است ایشان مشکور نیفتاد و کر نل لانگ مر و شجاع

که حارس آن نجاب بود هول هر س اور دل خود جاندا دصا خبر آده بیدار خجست چون آن مهم شود
انجام را به سهل تر سر شدن ندید فصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد درایت
این خبر که کر نل رای ویلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت شکر بیان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوها ضایع ساختن دور از صلاح دستم
سرداران را مع فوج بحضور طلبیدشت مگر برخی عمنی هزار پیاده و سی صد سوار طلا پیر
بچند جهات جمت سداب قلعلیان کجیج ابواب برگماشت سپیس جوق جوق
سوار و پیاده را به بخشیمان کار از االعین فرموده به تفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاط و آ
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم با رتبه قلع
کوستان خنجی پان خصمت یافت و روشن خان شته دار باده هزار پیاده و یک رساله
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتقیح حصار کوه پرئوکل مامور گردیده
رومی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کیپٹن جوسف نامی با قلعه داری آنجا خجست
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام قلعه دار فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ با سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بیداری فوجی مثل
موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضایش نه نهاده در مقام منازعت
در آمد تا دستم داخل حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کو هیچ که متصل
است بعد از آنکه بیک حمله بر آبادی تاخته آتش غارت سوختند قائم شدند و زبرد امن
کو هیچ جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده سهمی
بچهار سیکری بود و تالابی بآن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده شکست حصار کو بهی مساعی شدند باین قلعیان زیر نشده بار بار موز چال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر نبود محاصران چند بار بر کوه یوش
کرده نهر میت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبه
که بضبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشان کشان به لشکر خود برد و مجبور
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که دست به بود خبر بای حال گفته شد
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیج وجه التفات بحرام نمی نمودند
و رستم خان که با جمعیت گران بطرف چنچی شتافته بود سعی یک هفته همه کوهها یعنی کشان
و حنید گده و راج گده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و سخت
قلب واقع شده و باندربنده و دهبوی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی باین قلعه
منقطع و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعه دار و الاجاهی اسیر کرده
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف تر نامل و سلف گده و غیره شتافت صاحبزاده جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تسبیح پولور و فتح
کرناٹک گده که ظاهر ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل
در نیمه راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا بهوای کمرگاهش راه نمی یافت و تیاک گده
و رادوت نیلور و غیره عنان خروش غریمت در تافت چون از راه دهبوی گده و علی آباد
و باگ مار پیٹھ و پولور بر کرناٹک گده رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گھاٹ بجمانت و استقامت عدیل خود ندارد و فو
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیاده گان تفنگچی و کماندار محاذی راه
عجور کوه نشانند و چند گوله توپ از زیر سیال پانید ما به سبب بلندی کوه آسیب بحصا

فلک نمون نرسید چون دوسته روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیر
 ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تحریب لشکر انگریز و عدم
 امید کو یک حکم قتل عام مجبوران آنجا تفصیل و اربیان سازند فرستاد چون پیام گذران
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت تحصیل شش نواب محمد علی خان
 و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانند که زود تر تسلیم بملازمان
 صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در یازند
 قلعگیان بجز دشمنان مقتولات عبرت انگیز دل زدست مردانگی دادند و قوت مجاهده
 در حیرت خورشید ندیده بالضرورت مع قلعه دار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
 امان جان مال ناموس خود نمودند صاحبزاده که جوایز چنین وقت بود همون زمان
 قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنها بود واریسیده همه بار ابطال پناه خود گرد آورد
 و تسلیم را به امینه کفایت شعاع و مردان کاسپرده بیشتر کوچیده در اندک مدت به بند و
 آن نواح پرداخته کوه را و ت نیلور اکبر رفعت سر فلک میسایه سیجی دور و مفتوح خست
 کوس غریمت بشیر تیاک گده نواخت تسلیم را آنجا که از قوم انگریز بود و دوصد مردم بنده
 همراه خود داشت بمناعت و مدافعت خصم مساعی جمید نظهور رسانید صاحبزاده لشکر ادر
 تالابی که غرضی که واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جهادگیری معمره گرفته
 تیری بنا ساخته بکشتایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپاندازی
 و جنیق پزانی در ایام بیست و شش روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را
 آب حوض کوه چون دل مقلس خشک شده آثار گل بهم نماند سه و اقلعه اگر چه ذخیره و دیگر
 اسباب لازم نبود آماده داشت اما از آب آبی که در از زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعہ دران دید کہ قلعہ بہا ازمان سلطان و اسپار دیس اکھاس
 نمود کہ یک مشب دست از کوشششن بازداریدہ جی فردا قلعہ بگاشتگان جناب والا
 حوالہ کردہ شود صاحبزادہ شیردل غزال سیرت برالحاشن نظر غور کردہ بگولند از ان
 فرمان داد تا دست از ریشی حقہ ہای آتشین برکشیدند اگرچہ عرق ترحم بر حال سوختگان
 قلعہ بے آب بحرکت آمد اما محافظان مورچال را ہمو بخا قایم کردہ بود اتفاقاً ہمین شب
 باران بے موسم چنان نزول حمت کرد کہ حوض ندکور و دیگر برکہ ہای کویہ ہچو شیمان عاشق
 زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و در بیریق آفتاب بیرج مشرق برافراشت
 سردار قلعہ کلاہ گوشہ نخوت را ہوامی جسارت برداشت و خاک نا تجربہ بر فرق عمد
 و پیمان خود ہیئتہ اتواب از قلعہ بجانب مورچال سر کرد صاحبزادہ بظہورین امر بسیار غضب
 آلود شدہ تا کید مزید در باب تفتیح آن حصہ از فرمود دیس گولند از ان از صدمات اتواب
 کویہ افکن حصہ را چنان در زلزلہ انداختند کہ در عرصہ شش روز باز حوض آب چون
 روی بد عمدان بے آب گردید تا ہر چند سردار قلعہ بر کردہ خود نادام گردید و بعد از الحاح بیشتر
 باہل مورچہ و مرحلہ پیغام صلح فرستاد اما ہیچ وجہ بخشش پیش رفت نشد پس ہمون شب
 بہادران حسب احکم پوریشی کردہ بخلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری
 بیگناہان را بسترای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعہ را زندہ اسیر کردند حال کلام
 آنکہ بعمرہ دو ماہ قلعہ و قصبات آن نواح یعنی ورد چل و سلمہ و ونیکا پتہ و ہونگری وغیرہ
 کہ مفتوح شدہ بودند بسر داران و عمال معتمد سپردہ با اتفاق خوانین عمدہ ہا متوجہ درگاہ الاجاڈہ

ذکر سیدن جبرل کوٹ بہادر از بنگالہ بہادران کنیفینک محمود نیر

و گشته من میر علی ضا خان را ندن نواب منظر متعاقب شکر
جنرل صدر و توجه رایات کشور کشا بصوب تجاور و تهر نگر و بیان
فتوحاتی که در آن زمان روی نموده واقعه سن یک هزار و یکصد و نود
و پنج هجری آنکه که

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزادی و داناتی یکتائی دشت چنانکه
بارها از فرامیس سچلی پی در کرناٹک جنگیده تدا بیر شایسته غالب کامیاب گشته بعد
چندی بولایت خود رفت باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت
متوجه انصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گماٹ
و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و نسیق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی
به سبب نخوت و استکیار سرداران جوان سال بند و بست آن جنل را ملتوی داشته
باشش نفرت صد کلاه پوش و د و پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب
بر سبیل لیغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که تر ملکه طیری گنداشته
در میتال پیو به سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد
که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار بر افتادیم چله یعنی سرداران انگلستان اکثر اوقات
تجویر و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عمده جواب بیست مرد این ملک
یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها بهین مشاهده افتاد بخین مردمان نادان
چرا از ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چیرط شیه من فریب خورده فوج برداشت آورده
مبلغ خرج ماسیانه سیبندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدا بیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تبسم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولت‌مندان را بقدر ضرورت حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسه گدائی در پیش غرض سراج الدوله سرتاقل در گریبان نرزد زده بر کرده خود نادم گشت و دست نه از تفنگ و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان بهل کش را از تمام شهر این و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک پنون نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیش کش نمود پس از آن جنرل موصوف تنبیه بهادران و جسمت ساخت و تبدیل و تبدیل بهر همون لشکر هول زده را تعلیم شیرین نموده در صحرائی فرنگی کوه بیا راست و لکو کما از از خزانه کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بند و بست لشکر و گنبد شت سپاه و گردآوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح و کمل و نیلور و محلی پٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و شم ستوران غارت سازان مصون بود طلبیده شته بهیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود و چون شتهما خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در لشکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عمان غریمت ارکاٹ معطوف ساخته سر براه جنگل پٹ نهاد و جوایس حضور خبر رسانیدند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد بالشکر گران مردم بارتا به وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطراب بادیه پیمایی پهلجیری شده است نواب بهادر بدین نفید سراسر امید از حضرت ظفر نجش میدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت رود

جہازات فراسیسان موکہ مساعت اقبال رجبند و موید موافقت نخت بلندش
 شد پس از آنجا آستین ہمت بر ساعد جزات پچیدہ و دامن مبارزت بریان
 مبارزت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سرش کرانگر نیز در رسید
 بانہدام اساس حیات آنہا مستعد گردید و پیش ازین سدی ہلال خان مہاراجا
 و ایشار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان نجشیان را با تمام سوار
 قزاق بآن ہمت روانہ فرمودہ بود جنرل موصوف از انہا شہر سیدہ قلعہ کرٹ پالہ
 کہ ٹمانہ نواب بود شب محاصرہ کردہ پیش از دیدن سپیدہ صبح بکند و طناب و نرد بانہا
 بران حصار برآمدہ بضرب تیر و تفنگ سنان جمعی را کہ در بر جہا مانع دخول بودند قتل
 آورد و بعد از انکہ تلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شہامت دادہ
 جام شہادت نوش کرد و فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نمودہ پیشتر کوٹ
 و آن روز اچرواکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دستہ دار کہ
 بکشایش قلعہ کوہ پر موکل گدہ صرف ہمت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز کہ تفتیش
 متعین شدہ سعی موفورہ بجا آوردہ قلعگیان را عاجز ساختہ بود و دفعتہ مورچال
 باز گذار شدہ فائز لشکر شد و در جنرل رفوہ دیگر از انجا کوچیدہ از پناہ جنگل کوہ بہا بہ
 پر موکل گدہ رسید و در ترفع مراتب سردار جمیع انجا کوچیدہ ہمراہ لشکر گرفت و سردار دیگر
 را بجا است آن کوہ ما مور ساختہ رفوہ دیگر را بہ پلچیری سر کرد اگر چه بہادران لشکر فیزی
 گرد و پیش جماعت کوہ اساس انگریز تیر تازی می نمودند و اسباب و اثاثہ پس ماندہ
 می بودند اما میدانی نیافتند تا بمقابلہ در آیند چون جنرل معزالیہ فائز بہ پلچیری
 گشت از فرا سیسل انجا سوداگری متاجر شہر بود غلام آذوقہ لشکر قیمت گرفت

از اینجا کوچیده رونق بخش سواد گور گور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده از مستقر مستودع گردانید و مملوبات هر جنس نخل سفاین جوارى
از مدراس جزان نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در اینجا متمکن بود
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتتم می شمرد و سرداران لشکر
فیروزی بفاصله و فرسنگ برد و جهت لشکر پیروها بنا ساخته آواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جایگزین شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سرد
بلال را با پنج هزار سوار و غازی خان بیدرامع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمودیه و دیگر قلاع آن طرف گشت
و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهرنگر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که نجوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کوررم در همون سدر زمین
بچلتوک زار ریخته شده بدریای شونمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد همور باو تخانه
که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فردوس برین بود باز برین برابر ساختند و شش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب ویران ساختند

ز در حلقه بر زد و در سوختند

لظلم دران بوم ویر آتش فروختند

بیک لخطه زیر وزیر بکوه و دشت

رسم ستوران اسلام گشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر آب لایق نذر و انا بود روانه حضور بود و بچه
ترکات پل و شا کوته را که ضمیمه آن صوبه بود مرمت کرده استحقاق داد و فوجی بمراسات آن نواح

برگماشته بجانب تنہا رخس غمیت جہاند و در معمورہ الیا نور و دیار پالہ عالمان
 قلعداران مستقل مامور ساختہ شباشب سمت سیزنگ و جھکیسرکہ مابین جوی کاویری
 و کورم واقع شدہ و دیرستان قدیم و معبد شرک ہنود است بل بتازگی و افتاد
 بے نظیر در ربع مسکون بیت ۶ دیر با بانگ صنعت ہم صنم بازین و زیب
 مہوشان ششوخ و شنگ و لعبتان لہریہ در تاخت و قزاقان را بمعانی عارت
 فرمان داد تا دلیران بے باکانہ اسپانزادہ آب زدہ بسان تشنہ کہ کوزہ آب سرد بخوابش
 تمام میگردد عجور کردہ دست یغما بر کشادند و جھلی اجناس نفیسہ زر و گوہر گرانمایہ انچہ
 مطلب بود بہم دست نمودند و جوانان حسن پرست و عیناش دوشیزگان شکیدہ و کنیزگان
 ماہ پارہ از قوم برہمن لولیان و غیرہ مع زر و زیورہ بر حسب خواہش و آرزو گرفتہ آغوش
 عشرت را گرم ساختند و منجملہ اسباب غنائم ربع حصہ عاید سرکار نمودند و روز دیگر
 صاحبزادہ تاجور ہر دو جو عجور کردہ بطرف کلی کوٹہ کہ شرقی قلعہ ترچنپلی شش سنگیت
 رفتہ بود کہ نواب خود بدولت بانو کج پر شکوہ تبصا دم اطراف ترچنپلی کہ علت
 غایبہ اینہمہ اعمال جدال قتال است و برہم زدن نظام آن محل متوجہ شدہ بود صاحبزادہ
 در اثنای راہ شرف بساط بوس دریافتہ فردسا مان غنیمت نذر گذرانیدہ یک دخل
 تو شکجانی نمودہ سرخمر و گشت چون قزاقان و سوار ہر اول لشکر ظفر اتر صبحی کرد و قلعہ
 شورشل فرا شدہ حتی کہ معمورہ جوار قلعہ کہ گویا ہر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف
 بود و بغارت زدہ اکثر زن و فرزند را بایہ اسیری بردند و در آن حال سرداری مستر مال
 نامی کہ روبروی دروازہ قلعہ در آستگہ نو ملازمان جہد قوا اعدی نمودہ ششصد جوان
 شایستہ و دوضرب توپ ارادہ دافعت خصم پیشوای بہمت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت هزار نام مردم شهر باقتضای جہل مرکب بجای نہ صورت
محاربه ہمارا ہش شد نہ چون سواران قابو جو ترم قدم راہ چر کل پا کہ شرمی قلعه بقاعہ
ایک فرسنگ جویبی واقعہ شدہ پیش از ان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانہ
رسیدہ آسودہ بود سر کردند چونکہ سردار مذکور سواران را گریزان دید پے ایشان گرفت
و بانداہ پرتاب توپ پیش آہنگ گشتہ ایستادہ بدو باز قزاقان برگردیدہ شمشیر کشان
فریزہ باز ان بر انجماع سپاہان برانگیختند سردار مذکور تیر خوردہ اتواپ پیش و
دستہ شک زمان باز استقبال نمود ہمینکہ در میدان پا کہ مذکور رسید از یک طرف
احشام خون آستام در رسالہای تفنگچی حملہ کردہ تیر و تفنگ و خدنگ خارا شکاف
جرات دران را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپاہان
جہانندہ در افتادند اگرچہ سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدہ درست مستعد داشتہ بود
اما از شور و غوغای نظار گیان بوالہوس کہ در صفہای افتادہ فرصت شکب نیافتہ
دست جزئت بر زمین ناکامی زد و نو ملازمین او ہمیت ناک گشتہ بنا دیق بر زمین انداختہ
در گل و غلاب شالی زار فروماندند و برخی در خانہای رعایای آن قریہ پناہ گرفتند پس
بانکہ زمان سواران بشمشیر و تیر و پیا دگان بنا چخ و گو پال و تفنگچیان بہ سنان یک یک
دوختہ از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
فضا را سردار انجماع کہ از چندین ستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشہ راہ تسلعہ سر کرد
در انوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کردہ شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً ہوا ی شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
بالغرض چند لقیۃ السیفان را اسیر کردہ معہ سیاب زرم انجماع حاضر حضور خستند

نواب ظفر کاب سرهای مقتول بچند سبب کلان بار کرده بنابر عبرت به اندرون قلعه
فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور پازند بهتر است والا سرباز
قلعیان در اندک مدت بهین دست و خواهم برید پس همون میدان پالند کو انصرت گاه
انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس
این حال نقد حواس باخته باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و در
قلعه همچنان کشاده بوده و از مبادی حیوانی چنان پنجه تدبیر دور از کار داشتند که با وجود
قریب جلالت پیشگان عرصه رزم نه یارای دفع و انتظام و نه رای منع اقدام همسانا
غشاوه غفلت بر چشم شان گذاشته شده بود نواب بهادر که غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دوسته روز مصاحبه
مورچال و سباب پوشش یعنی نردبانها و پشته گاه و پشته های شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کر نل لکسن بهادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر مال بسبب عدم فوج که از پنج ششصد مردم زیاده نبودند لا علاج شده همه
شهریان را چه از هند و اسلام بقدر ما هیانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران
وزرگران را تیوپ اندازی مامور کرده در هر برج و باره بیانات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحه قلعه را مقفل ساختند و افواج قاهره در ملک تجاور و اقصادی شهر نگر که هجوم آورده
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت بر ایای سیاست خصام اشتغال و رزیدند
چون تغییرات حوادث دوران دران سز زمین شایع و زایع گردید جنرل کوٹ بجماع
این همه خبری آن دیار بظهور و رود جهازات بنگال با جمع کثیر و هم بجایه تصادم
طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گشت طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بر سبقت صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمه کوچید هرگاه که همه لوازمات
یورش از راه چیرکل پال متصل دروازه انبار با جمع گردید و از طرف در و پال تدر درگاه
نهرولی سرست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش
بودند که بیگ ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه حلال
رسید که جنرل کوٹ بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه
توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع و دفع ارباب نفاق گردد و اب خود بدولت
همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحه موچال
را آتش زده از عقب و ان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و هر اول
لشکرش که در صطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
آنجماعت اسپان انجخته در آویخت و با استعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش
سخت روداد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف درآمد قضا را بخشی نیکو تیر و
تفنگ زخم سنان بسیر جهان قدم کشاد و لال خان کایجانی همون روز از جاده سعادت
منحرف شده طریق حرام مکی پیود چه مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرل از انجا راست محمود بندر رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعه سلمه یورش کرد و قلعه دار
انجا یوسف خان نامی که مر شجاع بود با ستیضه پیاده داو قلعه داری و جوانمردی داد و
به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حاکمان پرداخت چنانچه دوشه صد
مردم از لشکر انگریز جانها بی مطلب باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت
بے نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر نکرد نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سرا راه گرفت و از همین بسیار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصون چند به آلات

حرب حکم بر بسته سدره و مانع گذرگاه نشان گردانید و خود بدولت در میدان بی پناه
 ریگ توده بکسری زنگار چون آفتاب عالمگیریک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترک تازی بر عقب آن لشکر
 مامور گردید جنرل کوٹ چون بجزایر و خولیش جو نشان دید لیسر داران جهازات فرمانی او
 تا بمجا ذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
 ساحل روان شد و تمامی بهیر و بگا را متصل بوج دریا داشت و بملاحظه عرض
 تحلل این موانع پایی سعی در میدان مبادرت نهاد و بالجملة بمبارزت مخالفان
 از پیش رانده بران حصار بادست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سدره پیش
 گشته بار ساله های محمد علی شجاع و سید حمید و شیخ عمر و غیره بشکست اعدا سعی موفوره
 بجای آوردند تا آفتنگی میان و گولن رازان را حمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتش بازی
 سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب حکم والا یک یک کس از پناه
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیر بان پراکنده بیچارگان را بهر اسان
 زیر و زبری ساختن غرض تا دیو پر آتش کا زار را بشعله کشیده هر طرف از کشته ها
 کشته مانود اگر گشتند جنرل بعد فراوان محل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
 بهیر چونکه دو منزل جواز از طرف گور لور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید و بقوا
 درست صفوف آراسته بطریقیکه نواب آرمیده بود را بهی شده هر چند سوار و ساله های
 مردم بار که بدفعش سعی کردند آخر تاب حمل اش نیاورده تا کام برگشتند و ضرب گلوله های
 انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
 نمود و مفت خونری خلاق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست بهمنان لعل آوردند درین اشنا میر علی
 رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
 بر سپاه خصم و اهل بهریش گرم سازد و داد ستیز در دهنگاه از جهازی گول توپ پریده
 بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشته حیات مستعارش گسخت
 و ساقی قضا شربت اجل در کامش برنجیت همراهیانش بهجوم کرده خداوند نعمت خود را
 در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگر چه از معاینه حالش وقت عظیم دست ادا تا
 بمقتضای وقت بمصابت و شکلیانی عمل کرده چپین ابر و نشرو برقع پاکلی بدست
 برداشته دید که شاهباز رویش بیک جنبش تبسم بسیر جان پرواز کرد و از کشته شد
 در حشرگاه نواب بهادر در یک کونه نشری روداد پس همون زمان لاشش بصند
 سپرده روانه سریتک پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسباب
 و قبیلش بموجب فریاد داشت حواله صاحبزاده والا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد
 نمود و قمر الدین خان لپشش را که به سن تمیز رسیده بود اگر چه او از طبق حرم عاصمه متولد گشته
 اما ایامت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلیعه بآیین لبتی بر سرش دست
 بادولت گذاشته بجلالت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری و خیمه
 اسباب جلوس و ولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش بر او بحال داشت و بنا بر
 تربیت و تش بدست صاحبزاده والا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه
 یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگٹا پیٹیه در تافت و
 لاشهای فدائیانش خود را بمهد زمین سپرده مجروحان را در دُولی و پلنگ برداشته
 روانه ارکات فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دست خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعات متعلقه تجاور و تهرنگه دستوری یافت چون
 جنرل ازان رزمگاه کامیاب برآمد باز به پیچری آمده از اینجا از راه پرموکل گده جنگل
 داخل فرنگی کوه گردید و هرگز کسی جا توقف نه نمود و قزاقان جلادت شعار اطراف آن
 لشکر شور زور باز پرس رنجته ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از
 فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تر وادی و بیلیور سواد معموره تنڈی و لم رامقر
 ریات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطل برای کاه و همیه در جدو
 پرموکل گده شتافتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
 داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری دژ
 تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بیابغ مذکور رسیده بران جماعه شلک پرانگی سخت
 چون آنها به خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضی اسپان گذاشته راه فرست
 سر کردند و بعضی به نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور سپان آن جماعه
 گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکر خبر بمساع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
 درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکر
 تصدیق میرسانید چنانچه امر فرزند سپان پایگاه بعد گشته شدن راکبان غارت برد
 به استماع این خبر نایره غضب دیر می ملتب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه مامور نمود
 و خود بدولت بهم از اینجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه خرگاه
 بیاراست چون سرداران شجاع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وارد میان گرفتند
 و صاحبزاده ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولند ازان شکست
 حصار را مأمور ساختند پیادگان باوصف ریزش گلولها و تلفت جانها از پناه سنگها

صعود کرده در پائین حصار قایم شدند اگر چه در قلعه سیصد مرد جنگی مع سباب زرم و ذخیره بود اما قلعه آن قلعه شیفته حسن و جمال فاحشه نام مسلمان بود بهرام دل شکنیش منظور نیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد و مصر در صلح دیدر و زوال ازین معنی به پلوتی ساخته پامی بمیدان مردی فشر در و دیگر آن فاحشه از روی ناز و بیجائی دست الحاح بدامن التفاتش زده گریه کنان گفت اگر اراده جنگ داری داول مرقطل کنیند بعضی مردم نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود صلح کردن خواست در آن حین صوبدار یک شیخ عبدالقادر نام داشت عمده قلعه داری بنده خود گرفته شش روز جنگ کرد چونکه اواز زخم تیر و تفنگ اهل مورچال گشته شد روز هفتم که دیوار قلعه ریخته شده تاب مردی از دل قلعه گمان رفته بود و سر از قلعه دست ارادت بدامن اعطت نواب زده قلعه به فرایان دولتخواه سپرد پس نواب آن کوه را بحفاظت بندگان عقیدت سرشت گذاشت و بمرت آنجا فرمان داده سمت قلعه وند و اسی نهضت فرمود مخفی نماید که جنرل موصوف خبر محاصره پر موکل گدّه شینده و در ساله الفنگچی مع سباب رسد و شرب و باروت گوهر روانه کرد چنانچه آن مردم تا حدود و اچرواک رسیده بودند بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشته از آنجا شبگیر زده داخل قلعه وند و اسی گشتند قلعه را استحکام داده آسودند چون نواب بدان جانب شنافت سه چهار روز مقام کرده تدبیر با بکشایش قلعه بنظر آورد و دو حملات و هشت انداز بکار برد سودمی نیافت و به بند و بست بعضی امور دولت که اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی لالی و سید حمید و شیخ النصر با افتتاح آن قلعه مامور گردید پس فرہسین دیگر سرداران از اطراف مورچال زده اتواب قایم کرده بہ شکست و ریخت حصار قلعه ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکنجه هم بعمل آمد با این سوار
 قلعه دل ز دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع پورشش کنان پرداخته کامیاب
 برآمد در آن حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته
 بطور زیر سید و سردار قلعه بامر قلعه داری تجربه تمام دارد و دیگر سرداران بتوزیر کرده چنان
 مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکر بایان انگیزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شب
 بفاصله یک منزل بر راه کرک پاره و چنگل پست بفرستد و سردار فرامیس را که در زبان
 انگیزی نوشت و خواند آن قوم همارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کرمک
 اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرر را تعلیم فرمود
 کرده بدستور مرقوم وانه نمود و او خط انگیز موصوم قلعه را بدین مضمون ترغیم و تبلیغ ساخت
 که من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما
 خبردار باشید که فردا پیش از بهشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیمت را
 میدهم چون خط مذکور بصیحات جوڑی هر کاره بسر در قلعه موصول گشت اگر چه مجروح و صول
 خط سردار قلعه را بهتاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار نباشت ظاهرا دید
 اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متغیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فرامی رسد
 گادان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسر در قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد
 اندیشه دور و دراز بفرست که العقل نصف الکرامات واقع است
 دریافت اغلب که موسی لالی فتنه بر پا کرده و شعبده تازه بران میخیزد باشد پس در وقت قبول
 این معنی بود که روز دیگر آواز شک و صدای توپ بر راسته مرقوم القدر برخاست سردار
 قلعه به تلاح آن از دور بین گاه نیز کشاد چپ می بیند که شک باد در میان دو فوج باهم متصل

می پزد و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دور بین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صد بار و ت
 بی گلوله بر می خیزد و دود بر هوا چتر بر می بندد تا رفع مظنه اش گشته شاهد یقین و می نمود
 و یقین دانست که قریب است پس همه جمعیت ابر همین طرف نشاند و چند ضریب از گولها
 انگوری پیکر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور غنیمت رسیدن سردار آن جماعه نربانی به کار با
 پیام فرستاد که الحمد لله ما بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه را کینده تا ما همونجا آمده باشیم
 همه کلام و همه طعام شویم قلعه در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه
 یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا واکردن دروازه که دیوار استحکام عقبش بر داشته
 شده است شکستن آن دیوار افرصتی می باید شما همونجا آرام یابید القصد چون آنجماعه
 بجای مذکور پیاسود سردار قلعه بجزی آمده حرکات و سکنات لب اجماعه آنها بغیر
 مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بند و فچیان شک با از بالای حصار ریخته دار خیرگی
 و دماغ شیخاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم
 روداد تا آنکه به برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز لشکر
 خود شدند عرض بفرست تمام سردار قلعه از اعدای قریب نخورده مظفر برآمد چون توانا
 خبر به تدبیری قلعه کشائی و نهیمیت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرستاد
 با دیگر سرداران مع فوج بمحض طلبیدشت و محاصره سوار اطراف آن قلعه بودند

کیفیت رسیدن فوج از صوبه بنگاله به در اسر و کوچیدن جنرل کوٹ
 بقصد بردن رسد به قلعه رامی ویلور و تعرضات نواب بهادر واقع
 شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف به در اسر

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگر نیران قلعه چتور را و
وقایع جنگ فراح سولنگ و ترپا سو و گشتن میندار کالستری برج
از نواب بهاد و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگر نیراد سو و دپانیلو
متعلقه تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن بجز او یکصد و دوشش سحری انگر

هر گاه که جنرل کوٹ بعد جنگ مجبور بند مراجعت به دکن نمود از بنگاله جمعیت شناسیده
یعنی پنج هزار جوان بار و دو ساله فرنگیان با ساز و سامان اعدا کش و گاوان توپ کش
و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج
بهم رسانیده لشکر بیاراست از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته
بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای و یلور از راه تر و الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو
پیش آهنگ گردید طلایه اران خبر کوچ جنرل نواب بهادر که رونق بخش بلاد و سیور و
وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانه از راه کنه پور عرف کاویری پاک
بد انجا نبهت فرمود و جنرال پیش از آنکه مقابله با عساکر نصرت مائت رود و دها تر و الور
شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار سیده مقام کرد و دیگر چونکه شیر
فلک ربه کواکب ایک حمله فرورده بادمان و پنجه خون آلود از صحرائی مشرق برآمد جنرل
از جامی پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدایان لشکر نواب
باسمندان بادچا انگیر با کرده دل از هستی خویش بیگانه بر داشتند که پیش مستعد شده بنگاه
آر گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوز می علی الاصل
گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبان بنده و در انظار حجت سوختن دراز داشت

و چه بوارق خاطفه که سیرت اندازی توپ نجر من سستی خسان پیکار خنده نرد و صابر ده
از طرقت میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چند اول فرنگ خست
و هزار بار دوزن راته تیغ و تیر کرده یک حمله متفرق و گرنیزان ساخت بعضی از سر گرد پا
فرنگ نیز پای مردی بجای برده بنی محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا
تاخته حقه بازی سوزاند و به دو د انگیزی هلاک از پیش رانند و القصه سر داران فرنگ
بغور و مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرص گاه عام خوشحان شادان مقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیوزی گردید و بهمرسانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرداوری زاد
و مواد مهم جدید اشتغال و زدیند و مرت بعد اخیری همسرین منطای مردانگی براده قصد
اول نهاده راهی شدند و در میدان تبلی سورت جاد و مقابل با دلیران حیدری واقع شد

تبیینش به هیئت مجموعی این است نظم

کمر بسته بر کین بهم خاستند
دران سوی گردان رستم نهاد
بخون ریزی یکدگر باختند
همیشه از اسکرنگاه که
دو سیلاب از خون نختند
نلسه سر کشان را سرانداختند
تپ و لرزه ان شعله گرفت شرق
که در شش حبت داده رانش نشان

دولشکر مقابل بر آراستند
ازین سویان غضنفر شاد که
دورابت بهیجا برافراستند
چنان مجتمع گشته با هم
به تیغ و رسته ان بسکه آهینمند
چو شمشیر بر سحر انداختند
ز میغ عروسک برون جست برق
ز بس گوله گردید آتش نشان

شدی ہستے کینہ خواہانی تلفت
سپیدی ز نخت بدیشان رمید

ہر آن گولہ کو آمدی از ہدیت
سیاہی ز سیامی اعداد مید

ازین طرف مستان خندانہ تہو بہ کیف و کم تکلیف نشائی سربازی از شعور بیگانہ و
از ان سوشیران بنیشہ شجاعت بے بشیق کم با پیشہ پیش دستی آشنا گا ہی از نیجانہ مزمنہ
ز نگولہ خارج آہنگ گلولہ ساز پرودہ سخت جانی سوختگان میدشد و گا ہی از ان صوب
بر ہم شکنہ نستان سنان و سنبلستان تیراجل پیکان بقانون صدای موسیقار
زخمہ زن تالفس مالہ پرداز سینہ ہای زخمی سپوختگان میگرددید چون آن نوبت نیز از
ہیج جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصمین از ہر قسم فنون جنگ آوری
علی السویہ ہمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز و داد
چنانکہ گلولہ توپ از ان طرف رسیدہ پای تردد و کرنل اسٹوٹ بہادر شکستہ سپہ سالار لشکر
در تشویش انداخت علاوہ بر بحال آنکہ از صدمہ گلولہ دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمد و دل زلزل و لیش و و پارہ گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمدہ
جہان را تیرہ و تاریک و جنگ دوشیر دلیر موقوف گردانید سپہ سردار لشکر انگریزان شب
بصد فکر و کاہش بروز آوردہ صبحی بآئین درست از ان مقام کوچیدہ خود را باز بسرحد
تر و الور رسانید و سیف الملک سایہ پرور و جنگ نادیدہ را کہ بصد مہ گلولہ ہول زدہ
گرفتار تب و لرزہ گردیدہ بود و سلامت یہ پدر رسانید بعد از آنکہ لشکر انگریز فایز تر و الور
شد نواب از انجا کوچیدہ رونق بخش شہر ارکاٹ و بحسب دلخواہ امور نظم و نسق آنجا
گردید و ہمدرین اوقات جو اسیس حضور خبر آمد جہازات فرانس یعنی عبور موسی بہوسی سپہ سالار
فرانسس ساخہ لشکر انگریز کہ از ترچناہلی و تجا و جمع شدہ تفتیح قلعہ آگ پٹن و تنبیس

ولند نیز آنجا شتافته بود یک یک معروضه شدند مخفی نماند چون پیشتر نواب بحداد
 با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود و ولند نیز ناگ پُشن فی الفور کس بجز فویض گنج فرستاد
 راه مصافقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
 عمود در مقام خاطر دارش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم
 آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از دستم بلور و جزان بقیمت لایق از توپ
 و دو هزار پیاده احشام بکوک اور وانه فرمود هر گاه جنرل کوک عازم مدراس شد نواب
 بهم در قلعه تیر کاٹ پلی و شا کوٹ و کاٹ منیار گوڑی فوجی توپ و دشته بتعاقب لشکر جنرل
 معز الیه متوجه این نواح گردید سرداران ترجنا پل و تجا و حسب کم گوزر بنبر مدراس بعد
 اثبات تقصیر پذیر چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود و لفظاً همی پنج شش هزار
 سپاه و اتواب گران سنگ در تاخته تپچه پُشن مذکور احاصره کرده و سعی بیشتر کنشایش
 آن حصار لعل می آوردند و هر چند در صد و منع نرم و سپردن قلع به صلح بنصایح پیش آید
 پیامشان مفید نمیفتاد تا کار بدان انجامید که حارس قلع دال از بهستی خویش بمرگ سپاه
 خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد در آن اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف
 کردن عمان غریمت از سواد گنجی بعد برهم خوردن جمعیت کرل بیل و حیل کار کمپنی نه شده
 خانه نشین بود حالاً بر حسب صلاح و صواب بدید جنرل کوک با دو صد فرنگی و سوار سی هزار متوجه
 آن صوب گردید و بعد از ده روز بعد تلفت هزار و هشتاد نفرین قلع مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا
 باز از راه دریام رجعت بمدراس نموده بود و سید صاحب سپه سالار اگر چه بکوک و ولند نیز جهد و مبلغ
 نمود اما فتیاب نگردید پس از آن کرل بر کفد بچار هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و چند
 سوار ترپ از طرفین پُشن مذکور بعد بنده و بست آنجا برگشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل تلنگواری رسیده بود که صاحبزاده اعدا شکن با
 بهادران شیرافکن نظامت آنطرف دستوری یافته مانند تیر که از ده جزبته بر سر پند
 میسر شد پرتو دل بدان بلاد انداخت کرل که از انشا خبر آمد جهازات فراموشی اعانت
 نواب بهادر تچا و آمد بهایم حراست قلعه گور لور بهادر که فراموشی در آنجا عبور نماید
 پیشتر کوچید و در سواد پنا نیلور که شرقی تعلقی بکران برکنار جوی که روم واقع شده در باغ
 نار جیلی فرود آمد و بود که طلایه داران مسلسل بر جاسا نخبه با مع صاحبزاده رسانیدند تا
 آن شیر میدان شجاعت بر سر اغش دویده شبها شب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته
 مستعد بود صبحی چون که سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
 فرمان داد پس گوندان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
 صدمات شکست درختان نار جیل نصف متبیش پامال حوادث مرگ گردید با بجا بعد
 صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد و دانی چون عبور
 از اطراف آن محل محددیم و خطر داشت شخص خیال سلامت و امنیت را آنجا بفرستند
 شتافت از گرد و خیز پشیمان گشتند و می کردند که اگر آنجا باز دستظهر خود ساخته آسود و ستر
 طامس نامی سردار سواران یک بطرسه بر قشون نصرت شمع زده بر دانی راه بجای آورد و دلیران
 پایگاه تعاقبش تاخت خیزد سواران مع اسباب سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سینه غفار صوبدار
 بهم بهمن روز دستگیر شد القصد سپاه نصرت شعرا و ضرب اتواب یوار دیر شکست پناه
 گرفتگان را به پناه کرده وقت تیغ بیدریغ را آتش زد و اند می راند و در میان گذاشت تا صاحبزاده
 خطر آمده جمع انانته و سامان آنها بر دشته از راه نعل پیچید بگور لور رسیده غریبی قطع فاعمل
 یک فرسنگ فرود آمد و بود که جهازات فراموشی دستقر لنگر فایز شده است و سپه سردار

فرستاد بعد از آنکه نیر پیغام سپرد قلعه فرستاد و حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپهسالار موصو
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش سپاری کشتی باراهی شده بر قلعه صدنگ
پسین که در تجارت و لذت بود و فرود آمد اتفاقاً سرداری باد و صد مردم بار و دو ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بغیر نم تسخیر آن قلعه از قلعه چنگل پست رسیده بود و اتفاق
کرده فرنگی آنجا که اراده جنگ نداشت بصلح با خود گرفته و قلعه را شکست باز به چنگل پست
مراجعت کردند چون سپهسالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل لایت بودند
در حصار گور فرود آمد صاحبزاده بعد دور دراز سپهسالار مسطور ملاقات کرده تجدید بیانی
اتحاد و نیوی استعلا ساخت فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار چشم عدو گذارد متوجه
گشته مدد و معاون با باشند تا سهل تر بیع و تمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک
ببلا و قلم و خویش مراجعت نمایم سپهسالار مذکور کسل راه دریا و بی تیاری سایر ادوات
رزم و پیر خاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن آنجا پس
به گور فرود بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده و الاثر ادیان و ترغیب و تحریص در دفع
اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلیو بر راه گور فرود رونق افزاشده بود که صاحبزاده فائده
حضور شده مهلت خواستن سپهسالار دیگر کیفیت مشهور و حاضرین داشت آنجا بجا
چند راس گاؤ توپ کش معه دیگر سالان ضرورتش و آن داشت مراجعت بطرف ارکا
فرمود و بموکلان نواحی و یلور مجدداً فرمان از دیار تنگ عیشی ساکنان معموره خراب نمیش
صد دریافت تمامه ان انجا علی الذوام بر سر دره و خانه یعنی خندق و مسافات قریب
که از مضافات قلعه بود بقریه طلایه استخوان شمشیر چنانکه مو ضعیف بیرون دانه و عمل

بمستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمه خود بعلت بیم جان از بالائے
 برقند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چند ان قحط در ان نخلایه وی
 داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر ضمون شهر آشوب مطابق فتاد
 و قحط اجناس غله و غم و خصه عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شدید
 بقالان شهر بسبودای تھی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان نیند و تنبیلان
 از بے برگی بجان سپاری دست از ورق گزانی ساز و برگ زندگی بیبره چون بیژہ پان
 پر و شتند و پتلخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافتہ خبر آتش جوع در نور شکم تنافتہ و زر گر از
 بے زری با ضبط نفس ساخته لعیوض گذارش نذر در بوتہ ہر دم جان خود را گداخته حداد از سرد
 مہرئی روزگار آہن مراد در کورہ آرزوی سر و دیدہ شیوہ دست بہ سینہ زدن چون سندان
 بر تپک برگزیدہ و مسکرتیمنا ی برنج برنج سفلہ قنادہ ترہ فروش از نایابی آہر وی سیرنجی دست
 از ترہات سنجی رستہ سر خود چون کدوی بمیغز شکستہ و قصاب بہ بے پایگی دشمنہ بگو
 آورده دوکان خود فروشی بسطخے واکرہہ و صقلے بکوار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمقتلہ
 صبر زنگ کلفت دل زردودہ و حجام حاصل مو تراشی یک سر مودر بساط محقر خود ندیدہ بسان چکر
 آئینہ سراسر چشم حیران گردیدہ و صحبت باغ از شرم بے رنگی و شور بخشی زنگ سر شک ارغوانی از پردہ
 دیدہ پرخینہ آب چہرہ معصفہ چون زرد آب فرو رخت و عصارہ چون کاوش ہمہ روز بکاوش
 جگر و کاوش دل بکار گاہ گرد شہر میگردید کینہ داری و رغن چراغ در شبستان تیرہ روزی او
 نمی نمود و باورچی بہ طمع خام ہوس بخت طعام زنگ از تہ دیگ می تراشیدہ و بفقان ناداری
 داغ قناعت می خرمشید المرام اکثری ہست طمعان بے استقامت چون کشتی طوفانی و در طوفان
 ہلاک فتادند ازین علت جوق جوق از دایرہ آن مملکہ بیرون جہت بند و بہر ناحیہ کہ تو ہم سلاست

در مهنون شان کشته راه خود با پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده بیخار آن مع العسیر
 لشکر همت رسایافته عاقبت همان مضیق را توشه عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم
 مطلق که قاضی الحاجات و کافی الملمات است تشبث نمود و در حینیکه بلال سلخ
 شهر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدة نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که ممام حکومت
 انجا بوسی مستحکم بود انگشت نمای خاص ابل مدرس کردید و از احوال زار و نزار
 خبیان قلعه ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غره زاید النور طلعت روشن
 جبینان آنجا با محاق روز بر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز رخسار
 تیره تحت سیاه تر از شبهای دیگر گشته جنرل کوٹ از معاینه اینحال تنگ عیش گردیده
 چاره کار در ماند و آن فرستاده دل از دست داده را بادر قه لبشاشت قدوم شکر
 باز براند و خود پس از اتفاق راه ویلور سرگرد تارفته رفته از پناه جنگل ناکلا پور و سولنگر
 و کوهستان چتور قلعه چتور را که ساکنان و محافظان آنجا خبر تاخت جنرل موصوفیانست
 شنیده پیش از ورود لشکرش متلع خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
 نواب بهادر یقلاوزی همت و توفیق باتمامه جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروه پر شکوه
 برآمد بعنوانی که کوی بحر محیط با تلام امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی باشکوه متصادم
 گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پرتکین و هوش یعنی قوم تنور خوش بر سر
 و از غریب ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تند می باد مخالف بان سینه های ابل
 زمین می لرزید و دلهای وحوش و بیاض در اغوش طاقت می طپید بلکه از دنده این صدمه
 با کوفه گوش ابل آسمان کرمی کشت و فغان شورش افواج بقدر تلام امواج ازین
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افغان و خیزان بدستاری استقامت و مددگاری بهمت پولور رسید نظام هر شهرت
 به اصل مراجعت لشکر انگریز بهمت ارکاٹ بغرم تسخیر قلعه اسپاب پرمانی پشیمان لشکر ناکام
 مدعیان بر خلاف داعیه شان گردیده بودند نواب بهادر بجزرم و احتیاط توزیع افواج بر طرف
 ارکاٹ ارتباط بخشید عینی سید حمید شیخ انصر موسی لالی را با جمعیت آنها بخر است ارکاٹ
 رخصت فرمود و میر صادق را نیز بحفظ و حرست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب چهار هزار
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنا بر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد
 تا فرزند و بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان غرمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
 که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز مقتضی شمرده باراده مقاومت
 باز بر فقای آنها تاخت و بهیچو بازی بصید میرغ بال پرواز کشود چند انکد دانست در
 هوای امکان بچکیل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی
 منیع و بلجای رفیع از کوستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت پدید چندی دران
 محل قامت و رزید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سر بازی و سر باران معرکه یکم تازی عینی
 سپاه فیروزی با ظهار ترددات شایسته و ابراز مجاہدت بایستة فردوسی یافتند توپچیان جید بر سر راه لشکر
 معاندان توپچای نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار بر افروختند و مرداران تفنگی و پیادای اششام خون
 اششام بایره پر خاش و رزم را بد تفنگ بان مشتعل ساخته جمع کثیر را دست بدست در سوختند باین در آن روز
 اهل فرنگ استیلا آورده و در زمیندار کالستری و بمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب
 گسیختند و آبروی مرافقت و وفار رنجته بد ریافت وقت فرصت از عرصه معرکه بهلوتی
 کرده به لشکر انگریز ملحق و متصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و هیچ
 پروری نظام سمتان خود را نکردند سپاه موصوف دران حال را سی زد که قتل

درین زمین خالی از ارتکاب الوت مصاعب و صنوف متاع غنیمت پس پاره از بهیر خود
 با جمعی قلیل زمینداران مذکور در پناه جبال شانحه و اشجار متر کمره نواح بر اج پال کرده خود
 با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود و نواب بهما در شخص سرخ راه خفی و احوال کوچه
 دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان به تاخته مهم ایشان با بنجام رسانید و چند از
 اسب فیل و شتر و خیمه و خرگاه و بزرگان و توپهای گران سنگ بسیاری از بندوق و تلفنگ
 غنیمت کرد و همدین روز با تاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از
 غنائم آنجا هم از فیل و شتر و اسب و بقرات گجراتی و جویش پروری و غیر آن مویشی
 بیشمار بدشت افتاد جنس دی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و چند آن بازخانها
 در آورده و همدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعی چپو
 بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گهاٹ رانده اند

ذکر بازرس بدون جنرل کوٹ به قلعه رامی ویلو واقع شدن
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرینی و
 معاودت جنرل کوٹ باز به مدراس فساد انگریزی انگریزان بنده
 بمبتی بطرف کورک کلیکوٹ باتفاق نمایاران مفور و سناخته
 انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
 بهر محضی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ دستا نهابر زبانه میرفت و رؤوس

مدعیان دولت خدا دادیکسر سنجوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
 اقران و امانت منتهی می گشت انگریزان مدراس شش ماه از جبر صل غارت بهیر لشکر و تاراجی
 ملک میندازان صدور و جوق گران تر نواح تجاور از شرومی و سواس تمام گرفتند
 و مشاورت آنها ز بهار خست خروج از دیار شان نمی داد و پوسوسه عدم رسد غلّه
 اندیشه مقاتله بی محابا و مجادله بی تحاشا در خواطر آنها متکلم گشته از آهنگ مبارزت
 ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطبخ سکنا می ویلور
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
 شبگیر و کزند تر از کره ز مهر پر کرده دیده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
 سیر و مردمان قلع لبعی و تلاش بیخ وازرن قاصد همت و نارسا تر از زن شده اند خبل
 کوٹ تصدیق واقعه استمالک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعده مضبوط
 ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخالفت که محمل کونه احتمالات آفت بود بر راه نهادن
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریده کاه نخستین رسید جهان حوادث زمانه اش
 در پیش آمد و همچنان برق کاذب از شعله بلا بالا برافروخت و خرمن هوس زندگانی لخته از
 بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بچولان خنک و دورنگ انقلاب بید رنگ دران
 مصافت کردی از زمین برانگیخت به تیغ بازی بید رنج بران سرزمین خون بسیاری از
 قاتل و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
 دران از مگاه محشر نشان بدافعت خصم کمر همت چست بر لبست چون نژاد دهر درین
 بازی سر بازی مهر پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورد و شش
 حد و جهد شان بر مراد شست و به تحمل خپدین برج و مرج به قلعه ویلور در پیوستند و ایضا

اقوات عزیز الوجود که از بدایع اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب
 کوفت و کسل راه همونجا برآسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دهبوی گدّه و آرانی
 در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفرمند با فوج نصرت پیوند حسب الحکم غری آرانی
 خیمه خرگاه آرسنه خود بدولت سواد دهبوی گدّه را محل نزول ریاست ساخته بود مخفی
 نمائند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجاع را به تهمت اغماض و لپشت دادن هنگام صیحت
 دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک سپه سوار می همراه رکاب
 ظفر انتساب داشته بود و بهد رین روز با پنجارهای لشکر فیوزی بر چهار پنج هزار راس
 گا و غله برداشته از راه آرانی بارکات میرفتند سپه سالار لشکر انگریز با اطلاع این معنی
 فوجی را از گماٹ گنم وارڈی عبور کنانیده بر سر سرانغ پنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج
 شبگیر زده آنها را بیک شلک پریشان ساخته همه راس پر غله را رانیده می برد صاحبزاده
 خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار راس از ان گروه مستخلص گردانیده
 و از پیادهای تفنگچی و گماندار راه گماٹ چنانکه دیگر باده عبور آنها نشود بر بسته حسب الحکم حضور
 بطرف چنبار گدّه مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گدّه و لشکر انگریز سوار
 نموده به شکست دولت اعدا تدبیر مای نمود و روزی از طرف و انبساطی و انبور گدّه غلات
 رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گندّه و بلنجیومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی
 بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده
 خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته نبرد سر پنجه دلاوری عبرت مشیه تیر بران
 جامعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پایی بریده گذاشت بعد یک ماه
 سپاه را موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گدّه بطرف دهبوی گدّه برآمد نواب بهادرمینه موسیه

و قلب بفدایان ناموس پرست سپرد و بیرون نگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رحم توان

و آتشخانه معد و بریان مستعد بجنگ گردید نظم

روان گشت لشکر چو آب سیاه
بباریدن تراله های فتن
برانگیخت چون سیل خارا شگاف
سنان چون شر آتش افروز تر

چو غریب کوس حیل سپاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق بهنگامه نرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی
جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان مغرور هم به پناه
تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم ریات
انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم گسخت
و اورا ست طرف باغ ندکور مانند گرد باد طوفان صولت رخیت بوقع این واقع نواب
سرداران و نجشیان خود را فرمان داد تا کار گذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده
بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از سیمه و میسر بهست اندازی
اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره پاره سوار می خاص و بر و طلبید کمندان کور
از پامی درخت صدامی برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کیمیا اثر
بآن طرف دوخته ملاحظه فرمود و بنسبم کرده سوار می موقوف نمود و سواران خاص کوتل
و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلمان تنومند را بسلاح گوناگون اراده
پیش رو سندی کشید تا غازیان شیر سریریت دست تهور به تیغ و کمان فیزه برده انبوه
کثیر را براه عدم فرستادند باین سپاه انگریز و سواران خود را به داده به تفنگ سنان و سکه

آتش نشان ابواب آفت بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه ما بخون فدا یان
 گزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت
 در اینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان موس
 آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشندگان طرفین مین
 رزم سیر گشته امید که نازده غضب حیدری را بر زال ترحم انظافا بخشند چو که ابواب هرگز
 از جای خود حرکت ننمود و سیدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خیرال برادران بررو
 کشیده آسود و دولتخواهان لا علاج شده کمندان شجاع را به اندر زو چشم نمائی هر اسان
 مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جان باز دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض آرد
 که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بیوم و زاع باز گذارید یک امر فرور در ساحت آرنی
 ماهیچه را میت طفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان بهر میت
 داده شود که تا قیامت نشان بهتیش دیگر کسی باز نخوید پس ابواب سوار شده متوجه
 آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مر و شجاع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان
 لازم و واجب است فی الحکم که ان مذکور از اینجا تنها اسپ جمانده مانند برق در خرمن صفوف
 غنیم خردید و با وصف ریزش بهر را تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خار شنگ
 از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سنان بر بازوی
 صلابت تراز و خورده بود علم انگیزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا
 گذاشته نربان بے ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن نهران آن
 و تحسین یافته از پیکر آن بهما خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مال مروارید و دو شال که
 مسرور از گردید و به بجای منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت بدفع غنیمت برگشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه لار موصوفت برد و هو بی گدّه آن روز فرود
 آمده روز دیگر از آنجا کوچید و بر تحمل انواع صعوبات که سپاه منصوب از اطراف هجوم آورده
 کوشش رستمانه بعمل می آوردند و از قزاق و بان برانی پامی قرار و ثبات اهل انفاق از
 جامی ربودند و علی آباد رسید چون که جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست غلبه
 اراده اش طرف کماٹ چنکم و بار محمل باشد از پناه کوه و جنگل غنم تر چنپلی دارد پس
 خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ مار پیته رایت نصرت برافراخت و قزاقان
 و باندان را بمحافی غارت اشاره ساخت تا آنها بمناب سحاب بر سر معاندان نخستند
 و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مردم
 و زن بنگاله و سامریان کرناٹک رامع گاوان و شتران پر باره بندگی و اسیر آوردند
 چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی انونکم گرفت و تا شام همونجا آرمید
 و شبگاه پیشتر را می شده بر پیش منقل حیدری که بجانب آرنی احتیاطا چند رساله تفنگچی با
 چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
 فرو بسته بود یکایک شیخون زده و دو ضرب توپ گرفت و از انجمله از جماعت حیدر علی بیگ
 رساله را کرد در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در آنوقت حرب عظیم و داده مردم آنمیر مقبول
 و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم
 پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیش پامی نبات در نهاد چون که رساله ای
 انگریزی کوشش جمیل و تردد و موفوره بطور سیانیده شکست نان تا در وازه قلعه رسید
 قلعه را آنجا که سیدی امام نام داشت معی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از ریش توپ
 بندوق و جنرال و حقه آشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را بر گردانید بلکه خود با حین

شمنی زبان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهایی جرات تمام
 و اسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون از آن محرکه گاه روان گشت انقضای پیدار
 موصوف هم از روی انصاف برد لاوری و جانبازی شان آفرینا خوانده بغتاً
 برگشت و بلا توقف راه قلعه هندوآسی سرگرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت اما فست
 وقت اعدا شکنی نیافت بنا برین در میدان ترو اتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد
 دو روز از هندوآسی کوچیده بهدرا س راهی گردید و نواب از آنجا بصوب تفری نهضت کرده
 چهلونی فرمود و هدران سال فوجداران ترجیا پل و تجا و رجوق جوق سپاهی را بمواضعات
 و قریات کومیتور و پال گهاٹ و دژ کل و غیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
 و برای آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عبدا و ثمان و اصنام آن مقام در ساجد
 و مساکن اهل اسلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بند
 سورت و بمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلکت و تلچیری رسانیده با اتفاق قوم
 نایماران ریشیه فساد و عناد تا تعلقه کوڑک که یکی از قسمت آباد قلم نواب بهادر بود و وانیسند
 دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه براندازی خانه خلک
 پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دهنده نایماری و پادشاهی پالکها هم جاده انحراف
 پیموده سر نخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریزان را در هر اطبله شسته در ازار و خونریزی خلق
 الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینی
 بر سپه سالاری صاحبزاده و الاتباء تهو نشان بحیثه اتصال تدبیرشان برگماشت و انتظام
 انتساق آن حدود بر حسب مصلحت میدوی باز گذاشت و چهار هزار سوار بسداری لال حبیلہ رام
 مع رساله سلطان سنگ سلیار تباخت و تالاج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی خصصت

فرمود و همایون را خان بخشی و نورالابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حد و دکالستری و ونگت کری می
 بمران و غیر آن زمینداران منحرف مأمور شدند و همداران آوان فرمان قضا جریان بنام محمد و محمد صاحب
 که بایالت حد و جنوبی پلین در السلطنت خراسان غریمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
 عراضه دریافت که به جمع همایون ما رسید که نمایاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری بچیپ
 از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدانند باید که بدینچه مقدمه و باشد کوشش نموده نگذازند که
 من بعد آسپه از بد بختان گمراه بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قد نشان
 بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدانصوب توجه فرمود و بخواه
 طفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راه تیاک گد به او متواتر رسید
 جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچیاپلی و تجاوز جمع شده غزم متخلص قلعه ترکاٹ پلی و شا کوٹ
 و کاٹ مینا گودی دارد اگر چه سپه صاحب حسب استعداد مقدمت و مهت خود بدفع آن فوج سعی جمله
 بنظر میرساند البت فطرتی سپاه نا تجربه فتحیاب نمی شود بلکه بمحض تجربه کاری از دست کلران
 و توندان و مرور و ترب سواران تجاوز شکست فاش خورده هول زده است شاید که تا حال
 قلعهات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرده استماع این خبر بشیر غریمت بدان صوب جهانده چون
 قضای ناگهان در رسید اتفاقا پیش از ورود آن نواح شبی از ترچیاپلی گزیده بی غزم ترکاٹ
 پلی و جوتی بهمون قصد از تجاوز فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعه مذکور هجوم
 کردند و از طرفین نردبانها را ست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان تسلیم
 چون قوت و قدرت مالفت و خول آنها در نهاد خود ندیدند از راه و بیچه بیرون آمده متصل تسلیم
 در جای آسوده غرض که و هی از یک طرف بر حصا قلعه شکست سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
 که حارسان قلعه بدفع حمله کنان مستعد زرم گشته پیش آهنگ اندیکبار همه شکست یزان بشیر شدند

چنانکه تا نیم گهڑی بی تمیز یکدیگر یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیما بین خود داد و دادند تا چهار پنج صد
 سپاه طرفین تلف شدند در آن اثنا سردار یک طرف را و از بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
 گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سروا طرقت ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ
 بر زد که بان دست بردارید و انگریزان، ستم پس بر و سردار صافحه کرده به نا تجربه کاری خود ادا گشته
 آنچه که از ذخیره و جز آن در آنجا همست شد بر داشته بطرف شا کوٹ شتافتند صبحی باز پیادگان
 سحانه در قلعه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب ریافت مانند
 صبح بی اختیار خندید و دهمانه برداشته قلعه خالی کرد چون سپاه انگریزان از آنجا برگشتند چند کلمه
 توذیان را با خود متفق ساخته بر قلعه شا کوٹ پورشش کردند دهمانه و آنجا که ششیج حمید نامی
 صوبدار بدو صد جوان بود بر سج و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اسادی
 فریب و هول نخورده چنان شلکامع انواع آتش بازی از بالای حصا بر قلعه خت کپورش
 کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منظم و زو دیگر باز
 با راستگی سپاه خود پرداخته و فکر پورشش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
 بسع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل پنهان شدند و نگاهداشتند صاحبزاده
 و نظا هر قلعه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدوتی
 و دلاوری بعهده سالداری و زرجوڑ پهای حلقه دست مطلقه و یک در دانه و جواهره فرار ساخته
 همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گهڑی خبر رسید که دیشب فرج انگریز بقصد انقیاع این قلعه
 و حایک پاسبانان آنجا بگرواری مویشی و سینه جز آن در مواضعات شیو گنه گایون بنات
 انقش متفرق شده بودند و نایک آنها با بیت مرد جنگی و چند زنان علامه آنها در قلعه ستاره
 شماری میکرد و بان گرویش روزگار در تاختن چون وی از آنها وقوف یافت کلان آن فلاح

تصور کرده در واده مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همه زنان آنجا جمع شده سرگین
 گاو در آب خیسانیده ظروف بردیدگان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نزد بانها زده بر
 حصار صعد و کردند یکبارگی عورت غوغای مهیب برداشتند ظروف گرم بزرگ شهاب ثاقب
 بر سر آنها ریختند و سنگ پاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
 پاسبانان و صد و دفع و منع آنها آمده معی مردانه بعمل آوردند و مرد و سینه های اکثر حمله آوران را به تیر و
 تفنگ دوخته باری نه میت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنا و لیل بطنه تلخه
 شنیده با ایثار رسیدند و بواسطه تنگ و ناموس حیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
 الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
 نیز بحضور طلبید و همگی را در جلدوی نزد و نشان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف تیر و پاره نصرت فرمود و در اثنا ی راه خبر رسید
 که پالیکار تیر و پاره جمعیت خود معه و صاحب جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیلدار ترجینا پلی
 بهار المقر خود شتافته از آنجا سامان رسد و موثقی بسیار معید و فراهم ساخته به ترجینا پلی
 مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب و تاخت چون که مران آن جماعت اجزم عبور جو که
 آب لطیفیانی بود سامان رسد که بشتی ها و سبد ها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
 حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تکرک
 قزوی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجا جماعت بصدمت کشتیها رانده بر ساحل
 نجات پویستند مگر سپاهیان بنیاب حباب خود را و آب انداخته دست و پای تیر و میزدند
 در آن حال بعضی شناور بجز شجاعت چون سیل ابل بصفت رعد لغره زنان آب در پیوسته
 بعضی را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزرگایان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیرہ بر سر آئنا برداشت تمام حاضر حضور یافتند القصہ صاحبزادہ مظفر در
 قلچہ تروپالہ ٹھانہ معقول قلعہ داری محی الدین خان جمن نامی راگزاشتہ لقطع مسافت دراز
 در ایامی معدود بر سر مفسدان چیرہ دست و خیرہ سران نواح کلکتہ ٹڈنڑا رسیدہ بسی مجاہدات
 با کار و کارزار آن جماعت لغات شعار مقتضای شہامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
 و فرزانی می شنید و سروریکہ با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلالطقت و مهارا پور رسیدہ بود و مجبور
 دریافت خبر بغیرا صاحبزادہ جمیع اسباب گرانبار کہ فراہم کردہ بود گذاشتہ شب شب و حاصل
 کر تلم کردید و از آنجا شبی باہنگ شب خون بر جماعت طلایہ داران و دارا پور بخش جرات تاختہ
 بود و قضا اورا اثنای راہ آتشیکہ شخصہ حقہ میکشید بزرور پیریدہ بیک صندوق باروت کہ بر پشت
 گا و بود و گرفت یکبار لہب گشتہ ہمہ صند و قہا افزوختہ شد و قریب ہزار مرد جنگی از صدمہ آتش
 چون زارغ و زغن بر بالای ہوا پیریدہ سوختند و از صدمہ و دوش طلایہ داران منصرف خبردار
 گشتہ از اطراف انگیزانکہ دند و اکثر مردان آن جماعہ را ہلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاہی
 ہزار خوری و تباہی خود را از آن ملکہ بیرون زدہ بترجیا پلی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
 با جمعیت گران بعزم تنبیہ ارباب نفاق قطع منازل نمودہ متوجہ آن نواح گشتہ بود و ہرجا کہ نزول
 و ارتحال واقع میشد لغارت و بخرابی ال و ناموس بغیان شقی مبادت میکرد و اثری از انہیہ و
 عمارت آنہا نمیکداشت و گردہ گردہ سپاہ را بقلعہ و قمع فتنہ انگیزان اشارہ ساختہ اطراف
 تعلقات اہل شرک و عناد منتشر کرد و خود بمعدودی چند و قلچہ سکونت و زیدہ بود و کر روزی
 جمعی از ارباب ضلال فتنہ آل با فوج انگریز کہ از مدہرا رسیدہ بود و اتفاق کردہ در تاخت و قلچہ را
 محاصرہ کردہ جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب موصوف کہ ایام حیاتش اسیر مدہرا بود و مدہرہ
 جانہا از متوجہ رزمگاہ کردید سپاہ غنیمت جب قرار داد خود را اورا در میان گرفتہ خواستند کہ

و سیکر نمایندگان جهان پہلوان کہ غیرت اسلام دانگیہ حالش گشت پہیچ وجہ توہمی از ان گروہ
 انہوہ بخاطر راہ ندادہ مانند شاہبازی کہ در حلقہ دیکو ترمی افتد باہمین جانبازان حملہ آور گشتہ
 و راندک زمان بہ تیغ و نیزہ از خون مخالفان فزائی روان ساختہ جام شہادت پہمود و ہم در آن
 سال نواب ظفر کاب میر صادق جہت اخراج خاص و عام برایا و رعایا بلکہ ارکاٹ و راندن
 شان بیالاکھاٹ فرمان داد تا سر ہنگام غلیظ القلب در ہر کوچہ و بازار نداوی شدند۔ کولاً
 کتب علیہم لجماع فی الدنیا لیُعذَّبہم۔ و محلہ محلہ خانہ شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب
 نفس شماری محضران و طریان شتاب برانیاں شد کہ براختیار شتاب این سفر شدہ اید سقر مقدم
 می شمرند گویا کہ قیامت این امم محشورہ در ہین دنیا برپا شدہ و نمونہ یوم النشور از شور و غوغای
 این اقوام منشور ہویدا آمد و ہر ہر شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناہ بخنہ اندازی لقب
 و پر کردن بدوت شہر پناہ معنی اذ انہا کشفقت بصورت می آورد و خروشش این ہیچہ از مقتدات
 ان کانت الایمئتمۃ و اصدۃ عبارت میگردد و در ان روزاچہ غارت و دست بردی کہ نصیب پہیچ
 بیدین مبادہ پہیچ شو بہختی شور آن روز بسینا و دامانگان بیدستگاہ بطلان شوم خود مذہبند
 و کلام ظالم و ستمی کہ بر جان خود را از دست جا بران دکشیدہ زہر میت

نہ کے راجمال فریادی نہ کسی داخواہ را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکدہ ارکاٹ بساط ہمیش نشاط و نور و دیدند در ان خطہ گلشن نشان
 کیس خارتانی در ویدہ عبرت کشیدہ روزگار خلیدن گرفت عندلیب از داغ غمہای مطیبہ ویرانی
 این چین باکسوت آوارہ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این طلال طوق حسرت و
 گلو انداختہ و ناخستہ دل از ہمیش این خرابہ پرواختہ با مشرب قلندری و ساختہ شاخسار خستان
 این مرز و بوم آشیانکاہ چغد و بوم و صحن چراگاہ حیوانات اہل آرا مگاہ و حشیاں شوم و چندان

وشت دین سرزمین روی نمود که جنبیدن پرکاهی کوه هول جانفرسای و دشت هوش ربای
برسینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود و می افکند و برخی از
اهل بلده که دین صدقات روزگار با حوادث و روزگار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی
بر زیرش نقره و طلا شبا نگاه از سرنگان و گنجه بانان دروازه رای یافته به در اس راهی شدند
و بهر آن زمان به مصداق آیه کریمه کل شیء الاک لا وجه جنبل کوٹ برضی از دافناخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بجلد برین شرح اخلاق گزین و
وعادات و کار دانی و دستور العیاش مع دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ فواح آرئی برگردید در منصوبه گردآوری سامان جنگ و اشغال مهمت سلمه
در اس تقیم و تحویل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضی مخرفان جاده تسلیم مدت العیود بسر آورده
ازین سو به آن سوی یعنی چندری در میدان تهری و چندری در فواح رانی پیٹ و چندری اطراف ماهی
منڈل گده انتقالات میکرد و انتظار ورود فرایسان موعود کوٹ و لور میکشید که ناگاه سلطان
بحر محیط اجل لشکر کشی حیات آن خواص بحر شمامت و تهور حباب آسا و برابر کتف سر
بر آورده و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چندانکه اطباء می ماذق و جراحان فایق خروجش
از فساد بخارات معده و امعادات و مینضجات و مسهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن
مترتب نه شد عرض شدت و حبش صلابت طبعی او مستحکم ساخت و از نه بکن بر بستر ناطات
انداخت و قوت جوش شکست و کام و دالانش از قوت لایوت بربست تا از آن جایگاه مخوس
منصفت کرده در ناحیه پونا که شمالی ارکاٹ و دو کر و هی است نیمه شترگاه برآست چون دست

تذیر و معالجه الطبا و فساد دهند و کفن ازان و لشک که تو جبرایت باطن داشت بسته شده بود جراح
توم فرامیس بروفق رای حذاقت سگانش آن مایه واد و بال جان بسکافت و چون شان
عمل چندین هزار روز ناسور جگر تراش و شتر کاری نیش ز نور در سینه خراش در باطنش
پیدا یافت و مرهم کافور نماد بر آن ریش سر ایش بسوخت و از بر بن بوی رشته شمی در تن
او بر فروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرایه حیات عالم نا امید شدند طلبید اشتن
صاحبزاده کراهه و مراهه عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نماید که از طلبیه نش
کار تر کاری نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید هر ان آوان جوایس
معروض داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی جهان جاودانی انگیز کرد نواب
با صنای این معنی آن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص وانا بود تجربه کاری تمام از
سپاه فست استباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسوس

صاحبزاده بدین مصنون ترقیم فرمود که زود بوجه آسن بند و بست آن طایفه بنوده مراجعت
باید کرد و نظر غور بمال اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
باشد بدو خود باید طلبید زیرا که در امور تنبیه و تنظیم کل ممام دولت اشمارا مختار کردیم زانی بل
آنی در کار سر کار تجابل و قنائل رواندازند پس روز دیگر خود بدولت و خزانه واکر وده تمامی سپاه
و چشم را بتفصیل هر کچری موجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از
حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخراه و یحجه و شب شب بهلال شهر محرم است
پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگر چشپیب وین امر بخویزی نداد و او را بر و نخمیه
رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر تخت او انگشت چیزی خواذ و دست بر چوب
مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را باز بتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنج روز سوار بنابر عجب افزای لطافت در اسب راند و بعضی سروار را بحضور طلبیده در بند و بست
کار خا بنجات تاکید را کیه ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع بهال مشرب غره محرم الحرام
اول سال گیر از روی کند و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
جائزگاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمر شرج در دمیستی پر کرده و داد و نم نفس شماری
کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اما ده بخین میگذاشت تا در آخر شب که چند
جرعه او غذا و شور با فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکر سکرات و هجوم خماریا س
از حیات بود اع این خنجران بنی لیف و نشسته بدستی مرا سحر حیف چشم انی و االش بر بست و مینای
با ده عشرت جوشش اینک حسرت لشکت آری لمولف لفظ

اگر باشد که ایا شاه فیروز	بیاید رفت زین کاخ دل افروز
تن که ناز و دولت پروریده	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عاجز یار و احباب	زن و فرزند لی جرات دین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولت مند با صولت نترسد
چو انفاس کسے کجیل یابد	بناخیزد می قدرت نه دار و
چنان گردش ز چرخ چنین رفت	بیکدم حیدر و هم حیدری رفت

الفقه خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و هما میرزا خان و بدر الزمان
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران تو شک خانه و غیره که آثار طلال نمکی و دو
خواهی از ناصیه حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان بنیوا قعه
خلاف مصلحت نظم ملک اندیشیده ضوابط مرا سمع حیات بعد مات نیز بر صورت اصلیه
بجال داشتند و سر رشته روابط نظام تو زک از دست فرو نگذاشتند و ضد متنگد از ان واقف

امرار را بهر اخفای این ساخته بر همزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند و در پنجم شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجنیز سفر آخرتش پرداختند و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گلگون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند و شبانگاه بادر قه معتمدی چند و در و خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتوابع مدتی معین بنجاک سپردند و کریم صاحب پسر کبیر نواب مرحوم را بر بند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت بصلاح جهانبانی بجال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از آن محیط مهیب رحل اقامت بر بسته متصل کرنی فرود آوردند و با قصه غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم کیاست بجای کوشیدند و بداد و دبش شاهر و خیل سپاه تجویر و صواب دید صاحب دیوان سر کسبه خزان واکرده بالعکس قافون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات کفاره لذت نوب الوتی بر فقر و مساکین صرف کردند و هزار سوار طبنت بر نیلور و دوهزار سوار بر طلائیط لشکر انگریز روانه کردند و همایون را خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت خواهی معر الفض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نیت و دولت و اقبال شمره شجره شوکت و شان خسرو گیتی شان جناب طیب سلطان که متوجه محکم کلیکوت بود کرده در باب تقسیم عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر شریط مبالغه بالغه و انواع سوخت و الحاح بطور رسانیدند اگر چه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیطه قلم و زبان بفرین و افزون است لکن حسب ضرورت هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر و دران سلف بوده بعلو شان و کثرت اسباب جاه و شمت و افزونی موا و ثروت و کنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه و ستجمع بر و احسان بود و محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسرز آنچه میخواست خود

بدولت می فرمود و دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی نحو شش نداشت بیشتر اوقات
 ذکر مجلس تعلیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ جواب هر فیصل و اسپ خوش رنگ
 بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازیها طر ف در سرداشت و در هر شهر و قصبات و
 مواضع قلعه و خود سوا می اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علی بنده نامزد ساخته
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و سبب کار خباثات خود مقید و مأمور
 میبود و از عمده داران و حواله داران کارخانه هر کس که حشمتی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبید
 منزلش در کنایه عیش می نهاد و می فرمود که کار سر کار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
 کردی و قتی که بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نکین و ترشی زیاده
 رغبت داشت و بردال خوش که ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
 بر بخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که دین ملک راگی می نامند قناعت
 می ورزید و لباس سرخ نافران و چیت بران پوری هر حال دوست می داشت و هر وقت می پوشید
 و دستار سرخ و نافران بشمار صد و بیست و یک می بست چون پسند می نشست نمچه براق مرصع
 قبضه بر پیش می گذاشت و مقدمات جزو کل مهمات مملکت بد پیش خود فیصل میداد حتی که چیم و ششو
 جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشاک خانه می گذاشت و سوداگران و بیوپاریان
 و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه نحو شش میداشت و متاع ایشان را بخوابش تمام قیمت
 اگران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوا می قیمت راسان شان زر انعام با خلع عطا میکرد
 چنانکه احباب نادان و ثنائی راه ممالک محروسه اگر از قضا اسی سقط شد بعد رسیدن دم و یال همه
 کو اغذا سنا و عمالان و حواله داران آن نفع نصف قیمتش میدادند و ز مساعده اش بزرگ
 ریگ و اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجرب کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود و کسی که کار نمایان و تزد و شایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبنی و
داشتند و در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاروان جهان دیده را به عالی و فوجباری و امینی نامزد
می نمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان
تغافل منش و رعیت کش باران ضرب قچی با نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد ثبات
قصور و مفتور و کار بر کار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف او بشواید کارکنان معزول
می ساخت باز او را بران خدمت اموری می نمود و با ایل دیانت و کفایت و اشراف کارهای عمده
تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و هر کار را و خضیه نویس بعیم
اطلاع یکدیگر برگذاشته با هیئت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه در پرده شب کلیم سیاه
پوشیده تنها بنابر دریافت احوال اهل اشکر و غراب و مسافران در شهر و کوچ میگردید و در اشکر
هم همون معمول داشت و اکثر سال و ماه در محرم صرف می نمود بلکه نتیجه زندگانی خود را متظام امور دولت
منحصر در سفر میداشت اگر چه نواب محرم در ظاهر می بود و هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
لاکن از زمانت رای وقت پسند خدا و ادب و دانشوران و شوار پسندان و هر در تبحر می داشت
و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیل می نمود و کم گوب یا خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیفی
صاحبزادگان متعین و خدمتکاران حضور به خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام دره بندره
از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروض حضور میشد چون که صاحبزاده والا قدر را
بدفع اعادی و کشایش قلاع بهزنا چیده که دستوری میداد و او را بحضور طلبیده بزبان فیض نریمان
ارشاد می نمود که شمار جمیع امور لایق و دانا دیده بر این کار امور میایزم و انیقد لشکر سوار پیاده
و توپ خانه و خزانه بشما می سپاریم باینکه در کار بر کار قصور نکرده بهوشیاری تمام سر خر و باید آمد
و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده مویک می ساخت که صاحبزاده جوان است

او را نگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبر داری و نگهبانیش بر آن وزان بر فرمود
فدویت خود قرار داده باشند و فتیکه صاحبزاده از بند و بست کار مرعوب و فراغت یافته مظفر
و منصور بحضور رسید باز بهین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحین هو و بان و میزبان
والا فطره نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و او باش پسر سیرگر دیده از مناصب

و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری من و

احتر از انست بدبیرتان کردن خوش است صحبت انگوزه ضایع مشک و فرمیکند

بار مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و ناز برداری
پدران صحبت اهل چنان از پاپیه شرافت و عزت بر افتادند که هرگز مرا اعتبار باز نه برداشتند
الحال بعد چهار روز بشی صاحبزادگان را اجازت استراحت بجل زنانه میداد و اکثر اوقات
در مجلس بر شوخی و گستاخی مروج میباشند چنانکه روزی در مجلس حضور تندر که جنگ
چرا کولی در میان آمد نواب محوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ماطریق حرام
نکلی پیوده از روی و روی ماگر نختند و احدی دست بشمشیر برده فدای و از نکوشید این رو بهمه
جانهای خود مفت بر دیسای و باختند از حاضران آن لیسین خان و نطی کدیری که در آن معرکه
گاه جاده حلال نکلی پیوده تمام بدن چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
راست فرماید که با هم گر نختگان را دیدیم اگر چه این همه از مقدرات است باختار کسی نیست الا کن
بفرماید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب نصارت که نتایج زندگی حصول
لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باختند شد نواب تقسم کرده فرمود که با بر شش
ایر او نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت مسمی فرماد و او بسرا بنجام آن مهم خزانه درخواست
منو و خود بر او خشمناک شده فرمود که همراه زر حبیاب مثل مهراد خود از سر کار میگیری و صرف

نیمانی ناخوب میدانیم بر وقت کار باز زیر میخوای نه میدانی زیر که تا این مدت خراب کرده از روی حساب
 و دم درم بازیافت خواهیم نمود و ترا مغفل و سلسل خلل جرکه احرامیان واجب القتل خواهیم فرمود و شوخ
 منش روان از آن طرف گردانیده بمقصدیان توشاک خانه می گفت که نصیبی سرکار معلوم شد فقط
 بمقتل و برای پیر و نازیدی است مرا بتقدیم این امر زرباید والا کایم کار را برتر خواهد شد هر چند که
 عرض گستاخانه او بسع شریف میرسد اما بشان سرداری و صفت ناز و برداری برگستاخی دولت
 خواهش نظر نمی نمود و بمقصدیان توشاک خانه و خزانه حکم می فرمود بدید هر چه که او او باشش منش
 می خواهد و امثال این از کار بار بار بطور آمد و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سر آمد وقت و یکتای زمانه
 بود چنانکه از یک نظر و الا فطرت چندین کار را که مثل مشاهده تو ملازم و ملا خطه اسپان نو خرید و نفقر
 قیمت آن و معاينه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
 مضامین عرا یمن ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب باصواب بر محل برخلاف
 تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و پیکار بی رنج و ترو و درست میباخت و حافظ
 حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین و عرا و دولتمندان و قدار چنین فہم ذکا عطا فرمود بر قوت
 حافظ و در که اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری میباید

هر کس را بهر کار ساختند | میل او را در دشمنان ساختند

روزی فیما بین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثه و مینوی رود و کار از سخن و زبان گذشته
 بدست و خنجر رسیده بود که با سوسان مفصل این یعنی معروض حضور داشت پس هر دو را طلب فرموده
 پرسید که چه بحث و دراز کاری کنید و چرا مثل سگان غوغای بی معنی می نمائید حتی عرض کرد و اقبال عالم
 این مرد بزرگین در حق خلفا اجناب ختمیت آب صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم کہ نجوم فلک هدایت
 اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید کہ بنده را شنیدن آن خار و جگر میشکند پس از تشیخه

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مر قضي
 علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ و جناب ائمہ السادات فاطمہ الزہرہ
 رضی اللہ عنہا چنین کرد و بار بار بخانید پس پاں خاطر آنها بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت
 عدم دل شکنی ہر دو محبت منظور نظر داشتہ بزبان حق بیان از شیعیہ پرسید کہ تو در حق کسانیکہ
 حرف میزنی زندہ ہستند او عرض کرد نہ تا بعتاب حیدری خطاب کرد مردانست کہ عیب ہمز
 کسی رو برویش ظاہر کند نہ کہ بر قفا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی
 کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و مغل کار سرکار
 شود و شلیطہ و منج کوب برای خود آمادہ بداند و روزیکہ محفل حضور اہل ہر دو فرقة حاضر بود و نہ کی از
 اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ مسافری بر اسب سوار شدہ راہ میرفت قضا را در اثنای راہ خطاب
 بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرو رفت را کب فرود آمدہ عنانش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت
 کہ با ستانمت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت با ستقامت عدل حضرت فاروق
 اعظم پیشتر خرامی حرکتی نہ کرد باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون نشابی از جادہ بنید پس گفت
 بزور بازوی شجاعت مر قضي رضی اللہ عنہم اجمعین قدم پیشتر گذاری ہون زبان اسپانہ بجا بستہ بیرون
 آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو را فنی شدہ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
 کرد نواب بجز و ششیدن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جابل سخت ندانست
 ہر کہ زورمند بود اسپ را از گل بر کشید و میدانی کہ ازین نقل صریح مر اسر عجز و انحراری صاحبان
 پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین
 خصوصاً علی زمان خان می نمود و چونکہ صوبہ سیراف فتح شد روزی سوار گشتہ بتماشای شہر از یک
 راستہ خرامان گردید و در بعضی کوچہای آن شہر اکثر قبور پیش خانہا واقع شدہ اند از حاضران

پرسید که این قبور چه سبب در آبادی انداوشان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این شهر
ویرانه بود و الحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام سپین مردم از هر دیار رسیده شهر
آباد شده است فرمود عبارت آلائی موقوف شمانه میدارند که این مرد و زن برای خانهای خود ما
جنگیده مرده اندا لفظ لوطی کا یعنی کینزک زاده که زبان زد اکثر و کنیان است بر زبان مبارک
جاری بود و بر سیکر ششناک می شد و او را باین لفظ میخواند ملک عین الطاف و نوازش و ابستاین
لفظ بود و علی زان خان روزی بر مرز و کنایه عرض کرد که این لفظ یک شایان صاحب شوکت
ذمی پوشش نیست قسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کینزک زاده ایم فقط حضرتین بطین
یعنی حسین علیه السلام و الرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا که القاب مقدسه جناب والده ماجده آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
سر انجام همی لشکر متعین میساخت از آن لشکر برگزیده میگردید و با انواع لوازمات چهار زرو
چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تأیید آن جماعت منظور نظر و الامید داشت و هر قلعه را
که تسخیر میکرد و بمرت آن قلعه و بنای حصاری تازه لکها و کما زر صرف می نمود چنانچه اکثر قلاع
زمین دوزی و کوهی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاهدین این معنی است و نام قطاع الطريق
و اچک گره بر دزد و حرامی از صفو شهر و قضبات و قریات قلع و خو و حک ساخته اعیان کسی جا
قطاع الطريقی و دزدی بعمل آمد و کاولی گری یعنی گنجهان آن مرز و بوم را بلا تامل بداری کشید
و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجای گذاشت و لشکریان را بداد و دهنش و رعایا را بدار و قول
بنی کاهش و کماوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد و دولت خود سوای هون حیدری که
لیطرت آن جنس شرح و طس ثانیاتش نفوط مضروب است و فلوکس و کاس سنی فیل سبب رواج
اینکه چون گنج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از همه فیل گزیده و راست رفتار و جلوه منظور نظر

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود و ناگاه سقط شد و ازین معنی بجنون تراست تمام دست و اد
 با شگلش بهر یاد کار بر فلوس مضروب گشت و دیگر مسکوک نه فرمود و در همدان روز مار و زیکه بر عیسای
 داران و حواله داران کارخانه دولت به تخریب موزع نصب آلود بود و قضا را دار و غم داران نصب
 بحضور عرض کرد که بر فلوس لوند که امضای ارباب ارشاد شود در حالت شتم فرمود و مثل کثیر مضروب کن پس او
 همچنان چهار پنج هزار فلوس در آن روز مضروب نمود و چنانچه چندری فلوس مذکور مروج شده بعد
 از آن بعضی دانا یان بحضور عرض کرده هرگز آن فلوس را جمع کنانیده که اختار و شب یکشنبه
 در سفر و حضور قضی زهره چنان تمر طلعت میدید و در ایام و سهره که عید اهل مرط است اگر چه رسم
 کفارت و بدل از آن تنفر می بود لکن محض پاس خاطر تالیف قلوب سیوریان که عبارت از اولاد
 پیک کشن راج و دیگر و کار پر و از آن است بنا بر اینکه سنت مرحوم هر دل عزیز بود و حکم آنکه تقلید
 کفر کن نباشد و یوم ششم میفرمود و فرزند آن کشن راج و نند راج را به محل عالی بار داده و دو سه
 ساعت اوقات هایدن به نظاره آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمائی و جوامع و محلات
 فیلمان کوه شکوه با یکدیگر و پنجه بازی مصداق بیت بیان تن و دست که در کن جوی زانند صرف میفرمود
 خزان را بجای آب شرب خمر بسمی تمام نوشانیده و پیشین صحن جوی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
 میگذاشت و کما شیر و لکد زنی و غوغای خزان مشاهده کرده قسم می فرمود و حبشیان خفتان کلیم
 پوشانیده بالکله ای صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را جربا زوی
 آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در درمین عریال روان میفرمود و نواب در شست اندازی
 بنزدوق عدیل و نظیر خود داشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
 شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت باشی و در آن روز اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
 جان بکشت او را بالغام زرو ضلع و اضافه از آن و نیاز و نیاز مستغنی می ساخت چون که شیر غالب شد

مردار بر زمین آورد و قنک برداشته چنان میبشت که تیشش ز سرشیر میگیدشت و مرد و سلاطین
برمیخواست و در اوایل و آخر عمر سلطنت خود بنابر عصب و اخلاص کوشش و پستی و پامی
امیران مرید و دیگران در آن میدان و در محراب کاتب تجویز و انوعای بعضی خواجہ مرایان مردم آزار
و عاقبت خراب اکثر دشمنان شکلیه هر قوم را خواه برضامندی و لیان آنها خواه بکبر طلبید
آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کنیزکان مہ پاره نابالغہ را نیز بدستور یک مذکور شد بهم رسانده و گل
نماک سال محل زنانه میفرمود و پیش و بر و سوی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام
گفته اند و قوی جبهه و میانہ قدر بود و نقش مهر و لویانش کلان مرد و این بود همیشه

بهر سخن چنان شد رخ حیدر آسگار لافتا الاعلی لا سیف الاذوالفقار

نقش مهر چینی بنیام فتح حیدر بود و به محنت شاقه یک رخسار و از لونه بنابر و مستحکم که لایزال باب
ریاست است شوق کرده بود و این شکل حکم غرض از ابتدا عروج دولت تا وفات و در پیشبای
و خرم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسر برده شخصی تاریخ خلقتش درین فقره یافته آه مرد
حیدری دل فرست و دیگر این فقره که جان بالا گھاٹ برفت + + + + +

ذکر جلوس خدیو و ایشان ^{۱۱۹۶} و الملکان جناب پیشو سلطان ^{۱۱۹۶} و ترمیج و تفسیق مہم

سلطنت اود و بیان لشکر کشی جنرل لاک جنرل سٹوٹ سمت ندوئی و مرا

شان بکدر و روداد و کنز و یکصد و نود و هفت سہرے آنکہ

ہر گاہ کہ خان فدویت نشان یعنی حمایہ از خان نایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پر خست لال

انتقال نواب مرحوم وضبط و ربط لشکر و خلوت بفضل معروض داشت و باقسام تقسیم طمانت کلی از دران
لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خرد که جلوسش بمسند دیوانی خاطر و الا را مکدر کرده بود حاصل
گردید و بمشرف اقبال گنجش پوشش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید ریاض

تاماد و اسپه پیشین پیش آید ترا فتح و ظفر
کی غضنفر بابد از رو باه شل هرگز خسر

مشغول از کسب می دولت را بنده اندر رکاب
شاهباز از صعد نه سرباز به پیش از عدد

جرب معروض دولت خوانان میبسی که بدرجه اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود
خود را با سپاه و رفقای همسند سلیم به لشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بجهت اثر بر دولت
خوانان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید **نظم**

نویز فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
کمال عدل بغیر یاد و ادخواه رسید
زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

بیا که راست منظور باد شاه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب ندانست
فلک نوید یسین و اداهل دوران را

لیسر دوران و عمده داران فدویت شعاع کریم صاحب با استقبال شتافته بزمین بوئی جناب
عالیان آب سعادت اندوگشتند و بتالیف قلوب قدیم الخ و نشان وراثت دولت را کرسی نشین
ساخته بساعت بیع در روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری صدر
آرای جاه و جلال و وساده پیرامی عز و اقبال گردید چون اورنگ شمت و ملک از زمین قدوم آن
خورشید اوج سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آمده و ملک و دولت
رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی و هواخواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات
شامانه بنواخت و بدینا صوبه بیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلسین

و سوره فرمان دادند

بیایست بزمی مایون که اورا به
بهشت و بهار است مولی او چاکر

و در آن مجلس شعری فصیح زبان و ندای طبع بیان از ابر طبع و قیاد نظم و نثر نثار کرده انخوان احسان
سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه بساط مجلس شور و سرور در نور و دیده سرشته قدم
میمنت برسد انتظام امور جهان بنانی نهاد و فرامین ضبط و ربط به جمیع قلاع داران و حواله داران و
تخصیصه داران محاکم محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب
کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و هم کنان سرب خطفران و الا نشان گذشته بتقدیم خدمت
کسرعی بر بستند چنانکه حلقه گویشت طاعت ثواب مرحوم بودند فاشیه القیاد خدیو و الا نشان را در
دوش گذاشتند الا آن یک ملک حرام ایاز بنام کوته اندیش طریق نامحمود مخالفت پیرو باد و بر
انگریز که بجوار یاد نگر با اتفاق قوم نایا بر ریشه فساد و شرور روانیده بود موافقت کرده و ترسیخ
قلعه بندر کویر بال ترغیب نمود پس از آنکه در آن انگریز قلعه مذکور به دست آورد و در آن محکم مستور
باعتضای نقاض ملی و بیوفای قلعه نکر بوی سپرد و همدان زان سپه سردار بنیامین و دو سزار
فرنگی سبزی کون تپیس مستعد با اسباب جنگ بحضور راجع النور روانه کرده بعد چندی خود
بدولت یعنی سلطان و الا نشان که از سردار و سپاه همیشه و عسکر خاندانی دست داد و همه لشکر نصره بیکر
کوچیده ساحت کاویری پاک را از فرزول ریات و اعلام نظیر آیات رشک افزای سپهر تو قلمون
ساخته بود که جنرال اسٹوٹ و جنرال لانگ از راه جنگی پست بعزم مقابل سلطان کیتی نشان تاوندوی
لشکر کشیدند ضد یو مظفر باستماع این خبر و پان ضنفر با تمامی عساکر نظیر از راه دوشی مالمور دفع
اعدان صفت فرمود و با صلا گرویی و ندوی محل نزول ریات جبه و جلال نمود و روز دیگر
فران محاربه داد و اسپاه داران میمند و میره و قلب آهین دست آریسته تو چنانه پیش رو
گذشته موافق سیسان صف آرای جبال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

آنکه من بکار رسیدند می که الحاق جمعیت فرامیسان بنمود و زم آرای سلطان جنگ از یقین
 و استمه پاره جان از آن توانسته آن روز صلاح و جنگ ندیدند و در استقامت عنان اقبال صلاح
 حال و رعایت ال شرف و همون شب از گوریز مدراس فران مرصحت رسیدند از این جمعی فردای آن
 روز قلع و ندوای شکسته با تمامی شصت حویش بهدراست معاونت نمودند سلطان نیز از آنجا
 کوچ کرده بر سراد تر و انور مقام فرمود و جاسوسان معروض داشتند که بلا و گرو کوڑیال بند بر تصرف
 انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جویان
 نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سرخوت برداشته در مقام عناد و فساد پافشارده اند چنانکه
 اینجی شامیان نار و اسر و فتر اخبار نویسان که در دار السلطنه است با قلع و دار آنجا کیدل و یک زبان
 شده و در فکر خرابی خانه بجاه و حلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان سلطان آن نواح را طلبه داشته
 است و میر محمد خان داما و عبد الحلیم خان افغان کرطیه وقت را غنیمت انگاشتند چند پیاده
 و سوار جمع ساخت و عهد و موافقت و شرایط موافقت با انگریزان محلی بندر باراده تسخیر و کرطیه

بابان مو که ساخته و عبا فرمای آن سمت است

ذکر متوجّه برایات ظفر آیات سلطان بصوب عبادی و استخلاص ملا و گرو کوڑیال
 بندر و غیره و غارت شدن جوئی از لشکر انگریزان بنمای بدست غازیان
 و سزای محمول یافتن داما و حلیم خان از دست قمرالدین خان و تقرر صلح
 فیما بین سلطان انگریزان و انتقال محمد علی شیخ به ظهور جمالت نامطبیوع و

روداد هجدهمین سال آن که

چون علی التواتر اخبارت بنیان فنا و است فتنه انگیزان و تسلط انگریزان در آن ملک سمیع شریف رسید عزم قلع و قمع میان ایاز نا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آخند و دست کرده بدر الزمان خان بخشی را با هفت هزار فنگی و صلابت خان بخشی را با شش هزار اسلحه و میر غلام علی بخشی را با ده هزار سپاده چشم لبز جلی و سپه سالار معین الدین عرف سید صبا در پایان گهاگ گدشتت و خود بدولت با تمامی سپاه خود بخوار و فراس بسان توشعار باستیصال ریشه خص و خا روای نگر نصرت گماشت و مسالیه و پادشاهش عمل آن سوخت که الاخیر فی عبیدی صفت کاشقه او بود و بعد از آئین پوشیاری و دورار و روضه امرای و ائمه بطریق یلغار و دید و در کترین مدت مسافت دراز تا بنگلور رسید و همدان حیل اشارت بر آوردن صندوق جنازه نواب محرم از پیش کش کرده بودند نزدش به مقام معلوم و رود صندوق نیز معاً اتفاق نمود تا معتمدان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسر ریگ پٹن بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کجنام بر ساحل این طرفت جو واقع شده نواب محرم وقت لشکر کشی به تسخیر پایگاهات به تعمیر مسجد و منج منوره فرمان داده قلعه را آبخا بآئین حسین احداث کرده بودند اندرون منج منوره بنجاک سپردند و محمد علی شجاع راع جمعیتش به بند و بست دارالاماره و عزل برخوانان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر میر صاحب محرم بدفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده سمت کراچه رخصت فرمود و خود آغذه بهمت های بلند و از منتهی های با جرنبد آن موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون بلی و دیگر ری و صوبه سرحد و دجیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت و ولایتان فوجدار آبخا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضورش و شرف زمین بوسی حاصل ساخته مهود الیافان و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت و روز دیگر از آن جا کو حیدره

بیاد یه نوری راه دور و دراز باز منم مقصود اعلام استقلال و رایت استیلا و فتح تنبیه آواز برافراخت
و چون شیر قضای بر قضای آن خرگوش غفلت گوش بتاخت و درین راه که تاسه مرط غیبر از
اشجار مترکم که هر شاخ سبز آسمان کشیده و روی آفتاب جهان تاب دران ظلمات کم کسی دیده هر
قدیم که فراموش می نهاد و بنیان سبقت جسارت بدخولان اعی جماعه ایازمرد و دیر باد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سدر راه بدستباری ظفر مفتوح و احوال منهران مقبوح ساخته پیر تو
نزول رایات زیر گماط سیورم انداخت و پیش ازین بشهره قادم لشکر نامعد و دایازمرد و دبا
سرایه مبلغ خلیفه دست آویز بهانه رسد رسانی ازان و اثره که بوستان مضیق الحال برآمده قلعه
کو طریال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور خست و السلطنه گرفت بر بیل الیغار از راه بنگلور
شتافتند و در امن کوچه گیری کله بر کنار چو فرو دآمد و بر مضمون این بیت

ازان که تو ترس بر بس ای حکیم و گر با چو اوصد برای بجنگ

ملاحظه داشته بمقتضای دورانیشی از راه گرگ آشتی جاویده یکا نحت و مصادقت با قلعه دار
یعنی آنجا پیو و دو بعد استحکام بانی محبت و و داد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خودی آیم و بلاقات مردان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صحیح حسب
الفرمان والا شان بر بند و لبست خطه نگر از راه کو ترک میشتابم قلعه دار مذکور سخنان خوش آمد
و البته فریضه جمیع مزبور از جارفه گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
و اگذاشتنش داد چون او کار حرس مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور نمود و متصل دیوار قلعه مردان را در کمین داشته تا یک ساخت هرگاه یکمین در اندرون
قلعه تری حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیایید و بر فضیل و برج و باره یزک بندی
نمایید پس خود سبد رقه پیچاه مرد کار گذار و دلاور اندرون دروازه رسیده تری نواخت

و با تاجیه محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده همراهم خود را بر دروازه قایم نمود و بجز و امنه
صدای ترمی نمین داران چاکچی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف نیزک بندی نمودند
خود شیخ دلاور پیشتر پستی کرده بمنزله قلعه را و نمایانش و آنچه شامیاد و شرکیانش فرستاد و اگر درون
چشم بغاوت از خواب غفلت کشتان نشان بیرون آورده و بیوس ساعت معجزی بجهت بیرون آمدن
ماجده سلطان یعنی حرام خواران را از توپ پراکنده و شرکاشا میا بد آید و او را با لوق و بخیر
ستم که و قفس آهنی که برای بد کردن ایشان بپوشیده بود و قلعه را در سلطنت پیر محمد خان
مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده و تر است و نامیده و اسد و آن را با آرا و شمشیر
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذارسته با نوح خود و از آنجا که ای شده بیکر پناهی در رفته و
والده سلطان و کیفیت نامه بند و است و از سلطنت هر زمانه تمام وقت اندر زنده ماندن
جناب سلطان گشته فصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فرستاد و در دست
و خلعت سر فرزند و پیر و زیاده سلطان و الا نشان و نمایان با سران و سرکار و در پناه
ناموس پرست بر و بازوی شجاعت و مردانگی راه کمال که چنانکه از هر چه این پیر و سرکار
همراه گرفته بود گذارسته از جانب دیگر خود کرده و در عقب و نمایان و نمایان و نمایان
شکله اینچنین و جماعت فرستاد با استعدادهای اینچنین که با این ظفر نموده و در و نمایان و نمایان
هجوم آورده طرح مجادله توپ و بندرت با هم نشان افکندند و خود بد و دولت بدریافت سرخ
رای مخفی با مردم بار و پیاده بی شمار با محاب بر اطراف جبال برآمد و بگفته پیر سران اصل
گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چون انکه دست یافت جویب بهت خصمان بشمشیر بران شبکافت
چون جماعت انگریزان و جوانان یعنی نکبت نشان از عرصه معارک واقع دروازه پهلوت می کرده
بیست مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند و نمایان جلالت نشان و نمایان کنش نشان

از جهت راه امان بر خصمان بستن و در هر سر راهی مستعد قتل و حربت بستن و توپچیان مورچال قایم کرده
 بشکست و ریخت حصار قلعو محبت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب منوران پایی استقامت و مردانگی
 کرده باشکوه انگریزان و جماعه منحرفان از جانزفت امانت و خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان
 در غایت ناامیدی و نهایت زبونی آواره وادی غم فاندوده اسیری میداشت و انکشت تحیر بلب و

دمان تخسرها میگذاشت و حال بدینقال انجامیدست

مشرک چشم حیرانم میدانم حکمیدینا

نیایای میدانه رای آمیدینا

علاوه این حصار زانی بر جرد آب کچاهی مدار زندگی قلعو کیان بدان وابسته در پائین دیوار بروچی
 واقع شده بود و بصدره سنگی که از مورچال بمناب شهاب ثاقب بر زمین دیوار واقع چاه نزول نمود و
 حصار از پایه خود جدا شده در آن چاه افتاد و آب روی خود ریخته بود و در آن سرالستان بی آب آبدیده
 جرات ایشان ریخته و قحط نیم سیر آرزان گرد و کوچه مذلت بر فرق مزد و ان سیر از جان پخته جز کباب
 جگر سوخته سبزی برشته نمی یافتند و کار و باستان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند
 و برای یکدانه برنج باریک و کهنه و حسرت و طلال می افتادند و هر دم می خوانند به نخوانم نا دیدینا
 می آشامیدند باین شبی قریب هزار مرد تفتگی باد و سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا بانهمای
 مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب پر و شسته بودند
 طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از اتواب بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه
 گیان را باز آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند بامید آب چون ابر گردنده قطره زن
 ساحت ترو گشتند اما از دست طوفان کاری بر رفتن از ان ریصولت یعنی غرق بحر خون شدند
 و بعضی دست جبروت از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بنگ فرا شکسته به پناه قلعه و در شدند
 چون عاقبت الامر سردار قلعه و نائبش به گرفتاری بچه قهر و غضب خود را را بچه دیدند مضطربانه شب

فیل عافیت و دیدند عنی بوسلیت محمد علی شجاع شهر و قلعه تسلیم گماشتگان درگاه والا کرد و چون بیکار
طالع روز افزون جناب والا به جده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تایخ بدید گفت که حیدر زگر گرفته
سلطان تحت جنان مکافات اعمال مخرفان بدشنام قبیح و نفرینهای وقیح رسانیده همکثان را
و سلاسل اساره سلسله پیاو سلسل گردانید و جماعه انگریزان را علیحد و در المکن محروسه محبوس
فرمود بایز که از سرحد خصال محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
غرق شدن فرعونیان بی سلمان گمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار و نیل ناسازی نیل
مقصود متنبه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
از بندر کویر یال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بنیای بگرخت و با فرنگیان آن حدود
بسازش و نوازش و ابزال مبلغ خطیر در آمیخت و آن حال جاسوسان بهشمار مغربزسانیدند
که جوقی بسرخیلی کرل کیمیل نام بکوبک قلعه مع رسد گران می آید بسک نایره غضب سلطانی مشتعل گشته
چون برق خاطفه و تاخت و سواران پاگاه را به معانی اموال غنائیم آن جوق پیش آهنگ ساخت
و قزاقان و سواران را صدر و پییدیت اسپ سقوطه مقرر کرده براند و به میدانیکه دو تالاب پُر
آب بفاصله نیم فرسنگ بود و حسب الحکم و الارسالهای تفنگی پیادگان شیر توامان و بانداران برق
نشان توپ خانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش فروزی شدند و در گرفته فرمان رزم در داد
و سوا چو دو کاکر اگر چه این قوم دخل گروه پنداره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می بروند و در
فنون مرزم آزاری و غزاکشی مشهور در هر اند چنانچه با خدنگ فی نشیکر مفت جان شیرین خود میاژ
و دیگر اهلک میسازند بر پیشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرل مذکور چون بمرلاکت
وغارت گردوایش متلاطم دید بر پهای آب نکرده بدلاوری و آب و تاب نتور یاد و مرابستان
رزم نایم داشت آخر بسبب کمی سرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و با دو سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
 علی خان بگین پل و آله در شروع این جنگ و در ضرب توپ به مخالفان سپرده بجز تلف اکثر مردان
 کاری از معرکه گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج و آله را بر اینجی ناختش و بریم دید باز پاش
 ناموس شرافت و جمعیت با هفتصد مرد و جری کوشش نمایان در ایندای آن لشکر بطور رسانیده
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخیزده زخم نمان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده
 بود بک شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تند بادفتنه نمک بجرامی آن مردود بالا گرفته بود و باز به خصم
 سوزی ملتعب فرمود و جنود قاهره و حیوش باهره چون صاعقه شتر باران گمان بر سر قلع
 کو طریال بندر در آمد و بسان طوفان و چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پراپیدن خس
 و خوار فات غصبه دید و خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم به شکال که مقدمه همیشه
 حوادث آسمانی بود و لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس
 نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز بسرو و شکر
 جوشید که در آن خطه ز میر آسا تا انبش مهر و درت دراز کنی چشم فقور منی دید و در آن ساحت سرسبز
 سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر بوعاینه نمی آمد بلکه بر روی آب نبات اینهمه قباب
 با حباب بی نبات همسری میکرد تا آنکه رودخانه البریز و جریات آنها عظیمه طلائع انگیز شد و کثرت
 عصفوات مردگان لشکر با آن هم جریان سیلاب علی الیالی و الایام محال انتقالات محل جدید رنگ
 آورد و حضرات ملائکه اعی میکانیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر ازاق و بن
 ارجاع متوجه شدند و معذرا بندگان لشکر از هر دفع معاندان با توجیه بلیغ تر بزل کردند و مهم مرحله
 و مورچال با نهدام حصار بروج قلعه بحفایت رسانیدند و بچین منزل کشتی که هرست نموده بالات
 حصار و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کوهک مسدود ساختند و قلعه کیان نیز که

بتحمل شداید مجاد و صعوبات محاربه مشهور بود و ندید بهرج و باره هجوم کرده و دین و بی باوری بهادر
 و کوششهای مردانگی داده چند راه جنگی در عاقبت الامر از مرامت ادایام محاصره و کمی آذوقه
 دست بدامن عجز و استکانت در زده هملت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
 آراستند تا بعد از تقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زروه حصار انتصاب
 یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برافتند کیستخوان چنان اهل آینه را چه از اهل
 خزانگه و شیار به پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب و خزیند و میرک فراخور حال خود
 منصب نوکری عموه یافته ناصیلا رات را بنقوش فزودیت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعہ مگلور
 و بهنا و رو غیره بسملتر وجود مستخلص منتظم نمودند ریایات ظفر آیات سلطانی سچاه و جلال شادمانی
 سمت بلا و کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شیخ بمقتضای جهالت و خرد و پسندی
 و بجزکت و لغزش نا بخودی از جان خود در گذشت تفضیل ابن ابرار بسیل اجمال آنکه قاسم علی
 نام نوکر نواب مغفور بجز است قلعہ نگرا مور بود در آن حال که ایاز نام محمود الخصال از جاده حلال نگی
 برگردید با او موافقت کرده قریب به میدان بناوت و شقاوت فشر و چون سپاه انگریز انبنای
 آن سمت رسیدند قلعہ بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعہ را انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعہ
 چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود و دید به پناه شیخ مذکور در آمده با میدانان جان
 و مال و خیمه شش سکونت داشت روزی سلطان قلعہ را مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
 مبارک ارشاد فرمود قلعہ نگرا با وجود پیری و خا و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
 کار خانات بدست مخالفان چرا سپردی اگر چه غلامی کم ظرف راه بناوت و کفران نعمت پیود الاکن
 تو که اشرف و بجا است چنان حصن حصین حاضر و شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعہ
 داری بر باد دادی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلعہ آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ ذخایر

بیشمار بود لکن نایکواران و هزاران احشام باشاره ایازفتنه باز خلافت مرمی فدوی ساختند
و خفیه بمخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار و اندام از اصلاحی دست داد
چون که بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان آب مستعد گشت معانه ان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک و اژدان چنان پیغمبر بودی پیش از ان هیچ از چنین سوا نخ
باطلاع حضور پذیرا ختمی و بصورت میرحج حرام خور هستی الحاحی حسب مشاوره و دو تنخواه ان منزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچری بن اسد خان مکرری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز بر این کار مامور شدند
چون همه باموجب معهود و بجای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کنندان شایع بود
طلبه داشتند او جابل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من هست او را
بایستخود و بعد مقدمه در این امر اول مراد را کشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه عرض
حضور داشتند بر ان ارشاد شد که امر و زیباس خاطرش مجرم را از در معاف دارند و به بزرگداران حضور
سپارند ایشان هم چنان عمل آوردند پس سلطان والا نشان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
اصرار بیشتر نمود و فرمود و بچنین امر ایل شدن در امور نظم و نسق ریاست محل و عقد رجات دولت رخنه
عظیم و تصور فحیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بیادش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین جرم نکی نکنند قطع نظر ازین زمینه رانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بتیغار کردن و بمکافات بر اعمال پر داختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پر داخت او از روی
جهالت قییمی که جلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اهل کوس جلیش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی خست برخاسته داخل خمیه خود گشت آه

نصیحت را کج طبعان اثر هرگز نمیباشد که ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهورا

اگر چه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قداست و کار ناکیش اغماض برگشتا بخشش فرموده خاموش ماند روز دیگر بار تیغ غضب سلطانی از نیام تال و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را به قتل گاه بردند جبال مذکور بعضی نادانی و جهالت سجا ندانست که سیت

غلاف رای سلطان رای حی بستن بخون خویش باید دست شستن

فیصل سوار در رسید و مجرم را از ان مهلکه بر آورده فیصل خود نشاند و با گب بر زد و یکسکه شریک وقت و معاون حال من باشد را بمن بیاید پس دوسه صد تفنگچه از رساله متعینش با او ملحق شدند تا با الاتفاق راه سمری نگ پٹن گرفتند بحد وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمر دشمنی و شکست قدر و منزلتش بهمانه می بستند این معصنه را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بند را رهی شده است یقین که از آنجا بصوب بنبای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذشتن تمامی کمک از دست دادن است با شماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اعش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپه دار را کانی را که شخص قومی بیکل و زور آور و بدربلود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو با اتفاق با سپاه کیش و تراخته بر تکی که چپا کرده ای از فرودگاه لشکر ظفر بیکر بود در پیوسته بیسختان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جبال مغرور از فعل خود نادگم گشت بهینکه از فیصل فرود آمد سپه دار مذکور دستش گرفت مع مجرم و واجب القتل و شتر کا و بیدانش عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی وزمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را باز یو بطوق و زنجیر آراسته در پاکی برقع پوش نشانده روانه سمری نگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمه خاص فرمود و بعضی شریکان او را با ثبات جرم انحراف لقبیل رسانید و بعضی را دست و مینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شترانش جزایی رسیده بودند تا دو منزل لغات قب کرده بر این بطوق و مقید با کلهای بر زنده کرای
خانه بر انداز بسا و شش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و بینی با خیم همگا که این شور و غوغا
گوشش رسیدرگ غیرتش بحکمت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه همارت کرده چون چسب رخ
صبحدم زبان خود کشیده باز داد و بعضی گفته اند که در کشتش حلقه طلایی الماس صمیده بود و بر آورده
الماس بربیک سنگ کوفته فرو برد و مرد و شخصی تیانج بدیه چنان گفت که رکن دولت به افتاد چون
بد رقه صبحی او را در پاکی مرده یافتند بدو ششتم مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بحقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کمیائثر گذارشته از آن صندوق مقفل که در آن
چند خطوط مراران انگریز که در هم پایانگهاط بنا بر الحاق موافقت با خود و تقریر جاگیر عمده تقسیم
و ترسیل داشته بودند در کاغذی صمیده داشت بر آمد اگر چه آن دولت خواه با کراه اینمضی جوابیکه
شایان حلال نگی بود با ایشان بر نگاشت اما بساده لوحی خطوط را چاک نه نموده بود ناگاه قرطاس
آفت اساس بنظر منظر در افتاد بحمد استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
بغاوت و تمتم فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و پسراش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنی منکوچه اش را بزوجیت کی بنده پاکدل
و نیک خصال بخشیدند و او نیک مرد با تمیز تازندگیش از نام مادر میخواند و خدش چون فرزندان ستاد
من بجای آورد و والد سلطان با استماع این خبر افسوسها خورد و بر زود در بنی آن حضرت
نفرین کرده و زوجه اش را که در دار السلطنت بودند نزد خود بحرم سر اطلب داشت اگر چه کند ان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقر انوار می شهر گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
در ویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی بصرف فقر امید و چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیده او را از فقر باقیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود و صحبت داد و بخش

بجای رسید که اگر گاهی بر دیواری خاص نواب بهادر و ایشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
 میشد که ایشان را بگویند که نزدان او باش منش بر وید و او از اینجای بسا خوشدل شده از نقد و
 جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جستند در صندوقچه
 خاصش با وصف موصول هزار روپیه یا هیانه از خزانه و دوی هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
 پارچه ستمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
 فیلی چیزی بنیافتند القصه بعد از آنکه قلع آن نواح بجاست و دستخواهان ناموس پرست سپرده شد
 و بدر الزمان خان که از لشکر سپه صاحب بعد جنگ بزرگ و گورجو حسب الحاکم حاضر شده بود
 بفوجداری و ایالت آلکه نکران و در وید سلطان گیتیستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب
 قلعه و کو ترک که نایاطان و کو ترکیا منتقله در آن خود بکسر شیخی ترکب جرات بودند و بعلت مساد
 انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند و متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل مساد
 جنگل بر حد بل و شقیان نواح کو ترک که در خلال جبال شامخه محقق و متوالدی بودند تا تحت
 آورد و چند آن که در آن دشت و کوهستان و سنگاه رسائی یافت سرای سحرخان و قناعت
 و ثار چون مار به نی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت
 و قلعه بل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعه را ردید نمود و بایالت درو بست بلاد کو ترک زین الما این
 خان ممدوی را که دولت خواهد قییم بود و تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و نادیب و غزل و نصب شرارت
 کیشان و بلیان آن نواح مکر و مکان صوبه نشین را که مرگراه نام داشت بظفر آباد موسمی ساخته
 امور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال باموکب ظفر کوکب بدار السلطنت سریرنگ پٹن رسید تا اکابر
 و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
 انتساب فایز گردیده بانواع عنایات و نشر لقیات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اخلاص پذیرفت بعضی مفسد از آنکه بانی مبانی فساد
 بودند بفدای قدم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدگرشید
 و بتوپ پرایند و رتبه بسیار از نمایاران بلاد بل و کو ترک که متدین بدین ترسا بودند در رتبه اسلام
 در آورده و بشرف ایمان شرف گردانید و لیت الناس بدین لیت فی دین الله افواجا برافراشت
 هرگاه که کوکب دولت و شمشیر در عروج به معراج رفیع فرو شوکت و ترقی بهدراج علیه فتح و لغت
 بود نقش انتظام و چار سوی ملککش برادرشست و پرتو هر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
 و نیز شجاعتش بر چار اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اماره
 و حساد و تحریب عدم در کشید چکسی را از اقران وی بحال مقاومت و اسکان منازعت با وی
 مانند و لطیران شبها ز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هرزی بالی چون در لاج بال و پرهاقت
 ادعای مساوات نیفتادند لاجرم انگیزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سودست
 قدرت بسته و همه جهت سر پنجه زور شکسته میداشتند قطع نظر ازین و رو جمعیت کران فراسیسان
 بند موریس باستان آن خدیو داورس خلل عظیم دولت خود میدارستند صلاح کار خود و صا
 بالکلیه در آشتی انگاشتنه سرداری را از اعیان حکومت آنجا بایستد شلیز و کرل و السن بطریق ایچی
 با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان و الاشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحرک سلسله
 مصالحت بر روی خلافت کشادند تا وکیل صلاحیت سیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت
 شوارع غیر مطروق بمروایام فایز حضورش و دستوری باریابی پیام گذاری محض سطوت مشاغل یافته
 و دایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذاریند و سخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف غبار کینه و زجاج است
 و شوداده اتخلاص اساره انگیزی و اتباع شان و واکنداشت تعلق طرفین که عبارت از امان و
 قلاع مضبوط باشد استعدا نمود و چون التماس سعادت انفاس ایچی بمنزاجات رسید بر میر معین الدین

خیل لشکر پیاگاهات تبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگاهات
 رخت اقامت بر بستند و گروهی از اسار پیاگان گاه طمع عهد الوهاب خان و قوا العاشر بنفید
 ربانی یافتند و بسیاری از صناعت پیشکان آن جرکه مغبون مغضوب گشتند بعد محمد قواعده مصالح
 و شرط و پیمان بر بنهونی فکر سا باحداث اختراعات کار بست و دساتیر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا
 هر سر کرده متکفل نظام و مستعد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کرد و در چنانکه در ایام سابق و حین حیات
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردان بار از اصطلاح و آئین فراسیس بود و در عهد خود قلم ایراد
 بران رسوم بر کشیدند و بتجویز میرزین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میرالد القاسم خان
 حیدر آبادی المخاطب بمیسر عالم شستری میشد قوانین مسطوره با اصطلاح فارسی و ترکی بدل
 نموده کتابی سیمای فتح المجاهدین ارقام فرمودند و بنحله سپه در خطاب دادند و فی قشون چهار ساله
 پیاده و یک رساله سوار مقرر فرمودند و جماعه صد نفر با جوق میگفتند پس هر وار رساله رساله دار
 و سردار جوق بقوه از امیده شدند و در یک جوق دو و خیل و ده جمعه از و ده دفعه از مقرر گشتند
 بدستور چند سوار را بر قاعده ارباب فزنگ آراسته عسکرش نام نهادند و بشمار سی صد مردم از ان جدا
 کرده بیپ و لوف و سوار آتخا را بر لوز مسمه ساختند تا مکرده بیپ و لوف و بیپ دار و لوز دار و تقیب
 آتخا که در اصطلاح فراسیس و انگریز مسطورا جیٹن گویند برخلاف تقیب قشون و رساله که به بیساتی نامیده
 شدند بشتر با شرن موسوم و حاکم چهار بیپ به موبک دار لقب شدند همچنان جمیع کار خا بنجاست
 باختراع و ترتیب تازه ریت پذیر گشتند که آئینه بر محل لاسفحه خود دند کو خواهن شد و شستری نکو
 سپه در قشون محمد علی کنده ان مرحوم مقرر کرد و دیده رفته رفته بچپ گیر یک زبان و عالم گشته بود
 بهر ان آوان بار کچری بجیش کچری و سوا کچری و به عسکر کچری و بنده کچری باسد اللہی کچری
 نامزد کرد و دید و هدر ان سال طوق و شوارع منتهای حد و قلم و خود که بر بنخ بایل و صد فاعل بوده از همه

جست بالکلیله از عبور رگدزان جانبین مسدود و فرمودند

فکر تردود و تکاپوی میر حسین الدین عرف سید صاحب پسر سالار سلطانی که در
پایانگهاط بود و کیفیت جنگها که فیما بین سپه سالار موصوف و انگیز و فرامیس
پیش از تفریح صلح رود او را و یکصد و نود و هفت سحری حضور طاشکند
سپه سالار صد مع لشکر و ارفع قلاع پایانگهاط در سال کنیز و یکصد و

نود و هشت سحر آنکه

چون غیو گیتی ستان متوجه تخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده
بود و با سوسان خبر رسانید که کرنل لانگ مع لشکر از طاشکند ترچنا پل بلغار کرده و بتفتیح قلعه کرده و نزد ملک
و غیره همت گماشته است بجد اطلاع این معنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی سالهای تفنگچه و اتواب
بدفع شورش خصم پیشتر بر انداخته هم عقبش با جمیع سپاه کوس نصرت نواخت چون خان مذکور بلغار کرده
فایز تر و پرا شده بود و خبر رسید که عثمان خان ترین قلعه را کرده و با وجود کثرت سپاه و و فور و خیار
و استعداد جنگ دل از دست داده و بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان و دست
راؤ دسته داران که بجهت تنبیه یا ماران شرارت کیش نواح پالگهاط نامزد شده بودند رفته است
کرنل مذکور ثمانه بن قلعه گذاشته پیشتر کوچ و قلعه را و اگر چه را محاصره کرده بخواستن آن سعی
می نماید خان سلطان از آنجا شکیله زده بر سرش رسیده این طرفه جوی را و اگر چه محل نزول عسک خود و

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بزرگ مورچال پرداخت و آن طایفه جوئی مذکور
 آن روز مقام کرد چون روز دیگر نظر دوزین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از بجانب
 برداشته بی اندیشه بستیغ قلعہ همت گماشت و بتیری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
 خان مسطور از رساله اراک تجویز کرده قمر الدین نامی جو قدری راع جوشش باکالت حرب و پیکار
 و انتحاب و مستقیم بتبعیت قلعہ اروسعی در دفع اعادی تاکید کرده ببردن رساله همت خان بختی
 که بمشیر زاده پاینده خان می شد و رساله ببر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار
 رخصت یافتند بمزدانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب پیش منقلای انگریز زده جو قدری را
 مع جوق اقلعه رسانیدند و قلعہ ارا بخارا بر رسیدن افولج قاهره بمرکوک قلعہ خبردار نموده و
 ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند بمرگاه کرنل مذکور از رسیدن کوک و قلعہ خبردار گشت بغضب
 تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دو سپر روز دیوار قلعہ از یک
 جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند و محصوران هر چند برفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
 و اوجلاوت در دادند اما چون دست اهل بر تقای شان کوس بیدونی و هزیمت میگوشت فیتاب
 نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز نظریاب شد بعد تیغ قلعہ بطرف فوج خان مذکور روانه
 در آن حال جو قدری مذکور زخمی از راه بدر رو آب قلعہ خود را بدر زده و خنجر چکان فایز شکر گوید
 و صورت حال قلعہ و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاومت با سپاه انگریز در محلهای
 خود مشاهده کرده شبانگاه همت و صارا پور خود شتافت و روشن خان و راوند کوز مستعد بعزم
 قزاقی و قزاقی گردانند و در سپاهان رسید بعد چار و پنج روز بآن سمت رسید و نشان حسان
 ترین قلعہ را که در باب اثبات تقصیر این جنگ حرام نمکی بدک کشیده و لشکر را بجبر و تعالیه با فوج معاند
 بیاراست و آن اثنا خط از موقی جوئی سپه فرار آید سید که تمامی لشکر انگریز به تمام جنگ بگور

میر شد شام جمیعیت خود و دو معاونت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کمرش را و شما با اتفاق متوجه بند بستی
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجرد وصول نامه هر دو دست
دار را بدان صوب باز گذاشته تا کید نمود تا بدایچه مقدار و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد از آن آسیمی از سپاه خصم بر جایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تاتنگار پٹی به توکم مسلی رسید
یک روز مقام کرد و در آنجا با سوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز و قلعچه
که تلم آمده است و محمد وردی چند از نیزه داران نگهبان آنجا است تا فقط رساله را با بند و ق پیان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان هنرهای جوی که لمب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلاش بسیار پیرسون آنحصار سرسبز گشته پای تزد و حمله آوران را به کل عجز
فرومی برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم نهوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بطور رسانیدند سپه سالار هم روز کوشش
کرده شب لغو و گاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع القواب و نزوانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعوض پنهان داران اردو اگرچی انگریز از آن تیغ کشد گذارشته بود و محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترجینا پی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورد چل فایز گوط لور شدند و بدو الزان خان را با رساله های تیغ و قلعچه و القواب بکوک موسی بهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمه شتافت القلعه لشکر انگریز بسجراتی بزل اسطوت
یغیر کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلع گوط لور بر جوی موضع گورٹ فرو تا دفراسیس
پنج صد جوان خود را بدو زده و توپ با این لشکر انگریز و قلعه منتقل داشته بود و رساله های حیدری
بحکم خان مسطور بردست راست منتقل گاه فراسیس بتیریه احوال کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو هفته روزگسان انگریز بر کوه چپ که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
توپها قائم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت چهارم از طرف مدراس
رسیده ننگه کوه اجانب قلعه پر ایند و اهل بتیریه با تماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه از آن کوه چپ
اتوپ و آدم سر شدند و حجت های انگریزی بر جماعت فرسین ملین با برسالهای حیدری
شاک زنان در تاخت بوقوع ایحال جمعیت فرسین توپها گذاشته لطف قلعه برگردید و رساله های
مذکور فرصت بر کشیدن توپها نیاخته معنی انتظار حکم سردار بارکشیده طفره دیر و بگریز نهادند
و بهادر خان نامی رساله دار بر علی بیگ بهادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته
پس پاشند و بخندد قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیریه گرفته مظفر برآمدند و در آن حال سپه
سالار فرسین هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موتی گون تسلیم موسی لر مبو
که نزل بجای اهل انگریز نامزد ساخت چون فراسیسان خست یافتند باین درت صفوف آراسته
و بنا دین راست کرده قدم حرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً شصت و چهار هزار بودند
صف بسته بر پیش گلوله های توپ اکثر ایشان را به عرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه
فرسین هراس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعداد رسیده شلکهای صف شکن سردادند پس
کارزاری سترک روداد که تا دو ساعت باز پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهاد کوشان و جانبازان
طرفین از تنگ گدشته دست و گریبان بسان و خنجر کشتن و معاذ الله از هر دو جانب چنان جق پیش
سخت گردید که از معاینه آن نموده توان فلک سیمه زب شد و از صد مرتبه در ستان آن غولادستان
زمین بسته آمده زانجا وجود جفا کاری تپ کرد بر حال کشتگان آن معرکه زلزله گرگست و بهرام خان کاشان
از بیم خونریزی دلیران و چپم حصار نیا فام گرخت و تا دو ساعت غبار و دود و باروت و صدای شاک
بچشم و گوش افکار کریان خبر رعد و میخ مسموع و مرنی نیتنا و مردان انگریز تاب نیاورده پس پاشند

در آن حال پلطن های کرنا نگی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود کرم ساخته مردان
 و اربازی بردند تا فراسیسان که چهار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگزیده فایز قلع شدند و هزار جنگی
 که در سخت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر راستی رزم بعزم رافعه خصم از قلع برآمدند در آن اثنا
 سپاه انگریز معادوت بفرودگاه خود نمود و جنگ بر فرو باز گذاشتند و جمعیت فراسیسان بقلعه
 پرتاب تیر از قلع قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزین در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
 آنها توفشایان بعل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد مع فرمان
 بادشاه فراسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی به موسی بولایت خود بود و رسید
 پس هر دو سپه لار آن قوم یک شدند و پیر خاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک نشان
 و میز باطل طعام و شراب پرداختند القصه بدر الزمان خان و سپه لار ملحق شده متوجه تعلقه تزدوی
 گشتند و بعد از چهار روز سپه لار معز الیه با جازت سپه سردار فراسیس پیشتر که چیده حدود و بل پور
 را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یک ماه بازار آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
 بوفور بود اقامت ورزید و آنجا روزی ناکاه باد و باران بی موسم طوفان ببار لشکر حیدری سخت
 و آب جواز یک طنس طغیان کرده تلف ال و متاع غراب و یوپاریان پروخته خاک یاس چشم
 حرص و نفخ آنها بخت بلکه چند مرد و زن را بید ریغ آب کشیده بدیاری رسانید و اکثر ارباب پیشه
 از آن صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
 و بهری سنگ نامی رساله اسلحه را بهو بخا از دست رفقای خود بربیب تاخیر ز رشاهه و شان بقتل رسید
 و بدر الزمان خان حضور طلب شد و بهر آن روز ما محمد را و عامل رای و یلو نشست هفتاد و دو سوار و سوار
 صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت کردهی میتاخت و دست تخریب و غارت بر کشاده بارها
 آتش میداد و در آن کن و ساکن رعایا و فقرای انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروم

اعمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابری ساخته رسد و موافقی غنیمت می آورد و روزی از راه کوهستان
 گویا تمام بغیرم تنجیسات گدازه لیغا کرده شبانگاه بیک حمله کسانش تادروازه قلعه رسیده بودند قضا را
 در آن وقت زن پیاده برای پختن طعام بر پنج شسته فربصیل دروازه ایستاده آتش انحصار
 فرو میرنجیت ناگاه صف حمله آوریده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف بر پنج بر سر آنها
 شکست پس خفستان از خواب غفلت باز بسته به تیر و بندوق و جزال و بان پیش آمده بدفع
 حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی میل مقصود راه فرار طی کرده بمعموره بلنج پور رسیده
 و بر ویران معموره که چند طلایه داشت ام را و رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا
 هم محروم برآمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بهرست خود نموده برجوی بلنج پور چندی
 توقف ورزیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طشت را بنور گدازه سکونت میداشت
 بر آوازشلاک با سواران خود مستعد شده بر سراغ آنها در تاخت و بر کنایه جو کرد گرفته بیک حمله
 جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خضم در انداخت و اکثر ایشان را ته تیغ کشید و همه یلان فرهم ساخته
 آنها بتصرف خود در آورد پس محمد را و نامراد با پانزده بیت سوار خود داخل قلعه ساخت همدان
 اثنا منشور لامع النور متضمن و اگر داشت ملک پایا نگماط به انگریزان و کیفیت تفرع صلح و معاونت
 کردن او بدار السلطنت عزادار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و هزاریان
 و اعمال را از اطراف آن حمالک جمع کرده بعضی قلاع کوهای و زمین و وزی را شکسته با تمامی سپاه
 و ششم گماط جنگم عبور کرده به تیرپا تیر رسید و از آنجا از گماط هولی درگ و بنگلور فایز حضور
 ملازمان سلطان گردید و همدان سال میر صادق بسبب خبری و کفایت شعاری کرد و ایام کو تووالی
 ارکات و لشکر نظور رسانیده منظور نظر کمیها اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدان
 اوقات خطوط کارپرداز پونه و ناظم حیدر را با و متضمن مبارکباد و جلوس و ابلاغ داشتن ز غل بهای

و وسایل مع خلایع و جواهر گران بها الصماحت و کلاسی و امانا نیز حضور شدند و الیچیان مفصل کیفیت زبانی
 معروض داشتند مبلغ چوتنه در خواستند سلطان گیتیستان از روی غضب و کلام مخاطب ساخته
 ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشاره شما تمامی خزانه سابق مع ز تحویل سال
 ممالک محروسه در هم پایا نگهات صرف کردند و در جهان کشای سعی جمله ظهور رسانیده آخر الامر از سر بر
 سلطنت بخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرار داد خود هیچ امر انانت آنحضرت منظورند شستند
 الهی و الله تا این مدت منت کش هر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقه و هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
 وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز ملک پرورده قدیم بسبب عنایات شما از نو از نشات خسروان اقتدار
 تمام یافته آری طایق نا محمود و پیود و بقضای بد طینت و حرام کلی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته
 و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و ثمنت بخارین در و نخوت بد عا نشس
 راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدر نگر بانگریزان سپرده بود و او خود بدولت و بعون و عنایت
 ایزدی بازگشتی آن بلاد و سراسر آباد باز به تسخیر خود و آوردیم و سپاه غنییم را غارت و مقهور ساختیم
 چنانکه بر هم کنان اینخن ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپهر
 میراث نیافتیم و خزانه سرگز موجودند ایام ما با وای ز فضل بهای شما پر داییم آمده اگر خدا خواهد
 بعد اباوسی و چند دولت ممالک محروسه البته با رسال ز شما به خازنان گنج خدا و حکم داده خواهد شد
 بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که کمی از خد متنگذاران
 قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتیز بود و در علم مجلس آئین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
 نقد و صبر و تخایف و نوادرات ولایت انگریز که بکرز نالک غنیمت یافته بود و بعضی استحکام بنیان خلعت
 و دوا و عبرت نامی همراه ایلیجه به پور ز رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی که خدائی بران الدین سپه سالار که از ارشد سپهران

الامیان شمشیر چرکولی بود و برادر ستیغ آنحضرت پیشاصبی به الزمان
خان فوجدار بلاذکر و روانه کردن او را تسخیر کوه نرگوند و بیان شرارت
پالیکار نکیند و متعین شدن تشنات تنبیه و استیصالش و مرگت یافتن حصا
رحمان گدازه و روداد و آنکه بکیر او یکصد و نود و هشت سحری آنکه

بعد رسیدن بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کتخیانی بران الدین رای عالم آرای
زده تجویز و مشاوره بعضی اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیبه الزمان
خان نایب صوبدار ملک نگر را که دولت خواهش منظور ملازمان و الا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود
و خان مسطور را رسمت نگار طلب داشت چون اوفایز بساط حضور گردید به شرفیات شاهانه نواخته
و خلوت مرکز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود و خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد و منزلت
و کسر شان خود تقصیر کرده با وجود عدم رضامندی زوج و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن
مستعد گشت تا منتهمان کاخ طوسی و تنکفان محفل جشن خسروی حسب الحکم و الا بر م شادی ترتیب
داده و در آنکه مدقه بتقدیم مراسم محبت و تمنیت ممنون شکو گردید در آن اشنا جو سپس و سواخ کاران
ساحل جوی تناک به در او غیره معروض داشتند که اکثر باج گذاران و گاه دین پناه طایف بغاوت پیونده
منتقمه از ملک و مال مستعد فتنه انگیزه اند و دست تطاول و بیاد از آستین کفر و عناد بر آورده
کاف و عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از حمایت شقاوت جانی خیال
حرام غری و ذول دانه چنانچه کاپا و لیسای یعنی سرگروه بلاذکر و نرگوند و البواب مکر و غدر و تخریب

بر روی غرابور علیاکثاده و دود آه و فغان اهل آن سرزمین را با آسمان رسانید و روز بروز پائے
اقتدار از حد کلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار تنگپوز باغهای شیطانی آتش شر و فساد در آن
نواح برافروخته زرشکیش سال نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلعه سدم که داخل سرکار
کرم کنده است بنی مهاباد تاخته دیهات توابعش را غارت و تالاج کرده چند بار بر قلعه مذکور
حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پل نیز با او
یکدل و یکبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس با استماع این اخبارات شعله خمر و غضب سلطانی
ملتبس گردید و رفا هیت و آسودگی رعایا و برای بر فتنه همت قضا نهمت خود قرار داد و همون
زمان سپید غفار سپه دار رابع قشونش دریافت ماهیت کاپادلیس این آنست رخصت فرمود
چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل در آن حدود رسید و کمای احوالش
در یافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پیرام غنیم ناظم صوبه
مچ که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار فلک میساید و هوای سروای
و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشا و تنگ بهمد را در سر دارد و دوزخ نزول فوج ظفر
موج شنیده از غایت بداملی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر آلات
حسب و پیکار بسیار است سپه دار دستور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بجنو عرض
داشت رود او حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان بران الدین سپه لار با پنج هزار سوار
خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپه داران قشونهای حمید و شیخ الصراحم بیک بودند بتغیر
کوه نرکون طره و اسیر کردن حاکم شریر آنجا را دستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپه دار رابع قشون
دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن با سیستصال پالیکار تنگپوز مدن پل نامزد
فرمود چون شیخ مذکور از راه بگلور و دیون پل راهی شده در کوستان کیوار که شرقتی نندی درک است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزیرین داران و مینواران سرکار شین که دیرین کوهستان
 کوهیت رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمه آبی دارد که عمقش از رس خرو غیر معلوم بران
 کوه پایه دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود و یقینیکه بزبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
 ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستطیر سپاه منصوره گردد و هر آینه بدولت این
 نواح بواقعی صورت بند و ناسپهر اندک و مرجع چندی خواص و ملتسان بر بالای آن کوه رفت و چشم
 خود ملاحظه کرده جارا پسندید و فصل حقیقت آن کوه و التماس فرمودیان خیر خواه آن نواح معرور
 حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسبب نیکو رسید و هر چند بر بند و ضایع او را رهنمونی
 فرمود آن شقی نگون بخت سرالقیاد از خط فرانش بیرون کشیده بقدم مخالف پیش آمد و بدو از ده
 هزار پیاده سر تراش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دوسه روز در سواد رام سدرم که سرحد او بود
 بین الفریقین آویزش سخت رود و آنکه بر روز غازیان سلطانی چون برق لایع بر خرمن
 جمعیت کفار زده بقطر تیر و تفنگ یل شمشیر آبدار کشگان را غرق جوی خون عدم نمودند
 بالاخرت سپه دار شجاعت آتایک حمله سردار آنجاءه مقهور را بضر تیغ اثر و پایک از پای در آورد
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهده این حال پامی ثبات و قرار کرده شکرین
 از جای رفته رو بادی فرار نهادند و کوهی بهوی کنده را که پیر مولش بیابان غلیم و سخت قلب
 است مستطیر خود ساخته آسودند و اگر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام
 سدرم مفتوح کرده بظفر بهوی کنده روی توجه آوردند پس سعی بجز و ز آنجا راهم از حصون
 گرفته سرخرو کردند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوه پند یا لیکار آنجا را کینک ریل
 نام داشت بجز و استماع شکست سپاه خود برسان شده قلع بکنند و رابدولت خوانان و لیران خود
 سپرده خود بالای کوه اول پل که چهار گروهی و المقدور جنگل میبناقت شده پناه گرفت و سه چهار

هزار پیاده جوار فرام ساخته مستعد رزم بود چون سپه دار بران گروه ثقاوت پروده فتح یافت
 نقاب آنها کرده بمحاصره قلعه ننگینور پرداخت و در اندک مدت بجز فاصلات کوچ و احداث
 مورچه اشتغال داشته بضر توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
 بدویران کار گذار سپرده مانند شیر خشتناک رو بیدان مبارزت نهاد یعنی بتسخیر کوه مسطور سمیت
 برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هوناک و کثرت تر کرم اشجار بمبر تبر که هر جان دار را عبود
 از ان طاف صید می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
 باتیر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دوخت و سنک صدای بند و ق کاری میخواست
 سپه دار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و توفور کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شنا هر دو
 رخ نه نمود و نامروز تا بمحض عرض داشت کرده کواکب در خواست پس امام خان نامی سپه دار
 مع قشون خود و کواکبش نامزد کرد و بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپه دار مشورت کرده
 بر نمونی سکنا ی آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان در خزیدند و بر سپاه غنیم
 شور قیامت ریختند چون تفرق و پراشانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
 گرفتند و کوشش بسیار تحمل صعوبت بشمار و عرصه هفتاد و روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
 آنجا با معدودی چنار و خیلخای پیش از منظر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کنار کشیده و تعلقه
 پالیکار علاقه چتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان و راست چونکه بعرصه سه ماه
 هر دو قلعه مستحکم پالیکار مغرور یعنی قلعه ننگینور و اول درگ مع قضبات تو ابلش بضبط درآمدند
 کفایت شماران حضور ساخته هر دو سپه دار بشرف بساط بوتی مباہی اندوختند و سایر غنائم
 و غنیل و اشتر بنظر هایلون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیو
 از روی غرضی سپه دار سابق روشن جناب شده بود و در آن حال رای و الا به ملاحظه آن کوه

اقتصاد فرموده و فوراً سواری خاص مع چند خواص جلو دار رونق افزای بشکلو شده بعد یک هفته
از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر هالیون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلداران سنگ تراشان معاران چیره دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده
بر همان گداه موسوم ساختند پس از آنجا معاوت کرده بفر نزول قدم میمنت از دم نندی گذراه
را رشک افزای سپهرین فرموده کوه گردون شکوه نمایدند و روی توج بجان قلع دیون
الی آوردند هرگاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقبول شخصی که بیت

حب الوطن از تحت سلیمان خوشتر | خار وطن از سنبلیلیان خوشتر

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نهادند و قلعه اردولت خواه را به حر استش
باز گذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکد ساخته بسبیل تقیج در عرصه
یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماید چون پالیکار ننگینو بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیت

باولی نعمت اربرون آئی | کر سپه عاقله سرگون آئی

برست سپاه منصور برای معقول یافته آواره دشت اوبار گردید و پالیکار مدین پل نیز عاقبت خود
نیکو ندیده همون زمان طریق فرار پیو دس تعلقات او هم ضمیمه ممالک محروسه شده

ذکر انتحاح کوه نکوند طه بزوبازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور

طلب شد نش مع دیگر کیفیات روداد همون سال آن که

چون برهان الدین سپهسالار سلطانی از حضور مرض گردید از راه جتیل درگ و سادونوز راهی شده
در حدود دار و بار بسید غفار سپهسالار ملحق شده همینه و مسیره بغدادیان با جرات سپرده و حدود

کوه زکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آبخارا از رسیدن خود پنا بر تسخیر
 آن محال بلا توقف متبینه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر بوسل امنیت ملک و مال
 داری زود کوه را خالی کرده حواله قلع را سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
 عقیدت را بسجرات بندگی نورا آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده
 از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را با ملک یزدان
 بسپری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعاع قمر سپهر و ایش بشتعال
 آمده پیشتر کوه چید بر نریکه غزنی و جنوبی کوه بغاصه و و فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
 فرمان داد تا سپه داران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و قند ایلر اعدا
 شکنه سبقت حسی بجار برده کوه را نقطه دار و در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
 و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه و ارمیکو شید و نوکرانش
 بار بار بموچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند
 پیادگان باجرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپه لار که زیر دامن کوه بودند
 شب خون زده صلابت خان بخشی را با دوصد سوار شربت مرگ چشاندند سپه داران
 شجاعت توانان هر چند بجشایش کوه تدبیر انگیختند اما سعی شان پیش رفت گشت و چند بار
 حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نمودند چونکه آن ایام تابستان بود و قحط آب به مرتبه
 اتح چنانکه سقما بر گاوها و شتران زهر فرودگاه لشکر آب بموچال میرسانیدند و بسبب بد مسافت
 وقت کار مدو نیز از لشکر باطل موچه نه میرسید با این سپه داران کار آزار و سرداران احشام
 نرود نشانیاں بعمل آورده موچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه بر اسان شده
 بناظم صوبه مرج و کار پرواز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود و چنانچه ناظم مذکور

چون سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نیزه آید و طغیانی بود مقام کرده انتظار ده هزار
سوار که از پونه بکوک بهین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپاه را باستماع این خبر از غنیم
زور آوردند و پیش کرده بفضل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
پونه سکونت داشتند نیز از معینه بعضی حضور پر و اخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لایع النور مشعر روانه شد نشیمن جمیع خود به سپاه سالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چون که سید محمد پیرزاده و اما و عبدالحلیم خان حاکم کرطیه وقت فرصت یافته
برهن زورگران بهاسبلغ خطیر گرفته بفرامی چهار خنجر سوار و دو هزار پیاده پرداخت و به انگریزان
مچولی بند رسوافتت کرده یک لپتن و دو ضرب توپ از گور لور همراه خود گرفت و بفرم استخلاص
بلاد کرطیه و تسخیر قلعات آن فواج همت درگماشت و در قلعه کم هم پنهان گشته دست قتل و
غارت برکشاد هرگاه که به برویل رسید نیز کداریان سرکار خدا و دراکه در قلعه به برویل بودند با تمام
زخوشدل ساخته برصوابید ایشان جوتی را از ملازمان خود در آن قلعه فرستاده پیش برفت کرطیه
سایه شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان و ستوری یافته وارد آن فواج گردید و بدو
گروهی برویل و سواد کچل ملازمین الفرقین آویزش نمایان و بزور تحت رود او و از صبح تا
دو پیر روز باز پیکار می تمام داشت و بهادران هر دو طرف سعی مروانه نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگی که بر یک جانبش
تالابی پر آب بود و کوه چپ در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شده همو بخا خیام و اعلام لشکر خود مضروب کنانید و سردار
انگریزی هم خاطر خود از سوسه تر و غنیم خالی کرده بخیاال اینکه غنیم تاب مقابله در خود نیافته
رو برگریز نهاد و عقب آن جماعت آرمیده بود بعد و در ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زمین سوار شده بی صلح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتغال
داشتند که یک ناکاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انجمنه درآوختند
و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطشت لشکر خود گرفتند و صدای آمد
آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب و تراخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند
چنانچه احدی از آن محرکه گاه جز سید مزبور و سردار اکریزی که بهز محنت از آن مملکه برآمدند
جان خود بسلامت نبرد و خان ظفر منقلب بدوئل و کهم باز بضبط خود آورد و بند و بست واقعی
آن فواج نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود و بجز رسیدن منشور سهایون
با جمیعت نصرت شتون یلغار و تراخت و با چهار هزار سوار و خوار عبور جوی کشا نموده بیک
شجنون لشکر مرسته را که بهر عبور جوی تیار بود و غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظهر
و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیمام نموده شیخ امام نامی سپهدار
خود را بکوک سیدان دولت خواه فرستاد چون کمره کوه از رسیدن سپاه نامی و سپهدار
گرامی و شکست مرسته خبردار گردید کمرت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات آتش غم و هراس
بسخت آخر الام چون که اکثر مردان کاری کفا کشته و خسته شده بودند و دیگر قوت محاربه و مقابله
بالشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
و او برهان الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز
کرده عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حمید علی بیگ رسالدار فرستاده
از کوه فرود آورند پس همون زمان مع عیال و اطفاش محبوب ساخته بهر رفته قشون احمد بیگ
و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت
بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد نکاح دخیل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعه و تعلقه بمحو الایمنی دولت خواهد شد سپه لار مذکور در ظاهر اگر چه
باخان دلاور موافقت و مخالفت داشت اما به سبب که از دست سعی لشکر یانش با وجود افواج کثیر
سردار مرطبه شکست یافت و مفتوح قلعه هم لعبرت تهورش لظهور آمد خود درین امر با وجود سعی شش
و هفت ماه بی ظفر برآمد تقاضای پیرا کرده خواست که در شکست جاه و حشمتش حیل برانگیزد و او را
با خراف از حضور متم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالدینخان
نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه منت ملک عیسی خان عرف عیسی میان هندوی که
دیوان و شیرکار و بار است بنا ظم حیدر آباد و شیرالملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد
سواى این علانیه در چدرکهاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنامینا یدرشاید که عنقریب از حضور
منحصر خواهد شد سلطان دلشیاں بیدریافت معاملات دوست و دشمن بحمد و وصول عرضی
سپه لارخان مذکور راع دیوان و لشکرش بحضور طلب داشت او نادان دیوان خود را در حضور
آوردن مناسب ندید زیرا که نامبر در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاره
و غریبکشی بمرتبه اتم لظهور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته نبدیار
دیگر روی آورده بودند و اکثر همتا ملکی و مالی را بی رضای آقا صاحب خاطر خواه خود به فیصل
میرسانید و از منیخه سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آیسبه بتدارک
اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بجانش راه یابد لک روپی او را لغام
داده بلا اطلاع احدی شبان شب خست حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
چونکه آن خست دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او خست گرفته برای آوردن متعلقان
برادران خود بحیدر آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس
و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت و طغیان اهل کوڑک توجه را یات ظفر آیات سلطان گیتی
ستان بتبیین شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد
وزن مع دیگر کیفیات که در سینه بکبر و یکصد و نود و شصت هجری واقع شده آنکه

چون که زین العابدین خان مهدوی فوجدار بلا و کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدمت حضوری
مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت و مهات ملک داری را بهر غای هوای خود انتظام
میداد بلکه از لوث سیرت و خبث طینت دست شتوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بحیرانات
تشکیله را هم بستر خود می ساخت و لفظ و چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کوڑک قدم بمیدان مخالفت
و مخالفت نهاد و منحن و مستعد جنگ شدند و مومنی نایب و رکنان ایط کارپردازان پالیکار
آنجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن
تاراج نموده احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و مجال
بیرون قلع آمدن نمیداشتند چون که ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نکرده بودند پس هراسان
شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کرده خود اطمینان شده قلعو بند کرده بود و جاسوسی
را به تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون
جاسوس عرضی مذکور حضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار را پوس معروض داشت سلطان گیتیه
ستان سزای اهل کوڑک را که بار از سر کار منحن شده ظیف قدریت را بخارهای فساد و شرارت
مسدود و میساختند و سپاه منصور را بار بار تصدیق میدادند بر بهمت قضا نخواست خود قمر را داده فرمان
دادند تا میر نزل خاصه اعلام ببری و خیمه ز نخارگون لبان فلک بوقلمون بدالضوب بر سراد سلطان

پیشو که بقاصد یک و نیم فرسنگ غرنی دارالاماره اصرار میفرمود بر آراست و زین العابدین
خان شستری سپه دار راع قشونش بنابر عبرت بوفور سالان رسد و دوی هزار پیاده اشام
نصفه انجام بدن ناحیه پیش رانده ارشاد فرمود که شما بلا توقف و تامل بایلغار داخل قلعه طغر آباد
شده شرات کشان را چنان تنبیه نمایند که تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
بدان صوب واقع شود و فوجداران را تبحر به کار انجارا از مرز ده توجیه مابعد دولت طمانیت ظاهر باطن
بخشید سپه دار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راه گیر گردیده اگر چه تا دروازه کهماط
رسیده بود اما مردان لغنی بر اینینه اطلاع یافته از اطراف هجوم کردند و به تیر و تفنگ حواس
مردانگی او را منتشر ساختند از آنجا که او گاهای جنگ مردان نیاز موده و تمامی عمر به ملا گیری
صرف کرده بود نقد محبت دریاخته زیر کتل سدا پور جای بند کرد و دید هر چند رساله داران و سپاهیان
همراهیش که تربیت یافته محمد علی شجاع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن نمی نمودند سپه دار
مستور بول زده عارضه تب و لرزه و پیشش را وسیله ساختن یک قدم پیشتر نکذاشت آری
کار سپاهگری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بطور میرسد چون این ساخته معرض حضور گردید
بر بی حوصله کیش نفرین کرده بعد و دوهفته خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم امیان فارغ
گشته با جمعیت میت هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده و ده هزار سوار جزا و میت و دویست
توپ به پانزدهم شهر ذیحجه سنه ایه کون امتحان نواختند چون متصل خار بند جد کوڑک نزول رایا
فتح آیات گردید همه سوار را بطرف پریاپتن و سدا پور و نظر آباد گذاشته فقط پایا و کان و
قشونها و سامان جنگ عبور کرده چون شیر غزان و شیر برتریان قدم صولت شیم در آن دشت

دشت ناک نساوندیت

چه گویم ز احوال دشت عجیب

که لرزد قلم از هجوم نبیب

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنکیان و راه باپنجونشان پریشان کمکشان بیوکان و نشیب و
فرزان سرزمین چون بهمت ارباب سخا و نجیل ضد هر یک و لست و بلند اطراف جوانب همچو
ابوح و ضعیف عروج و نزول ناهنجار تر و نشیب آن همه مرز و بوم شالی زار تا کمر بالیده چنانکه
نیل خیال و اندیشه و دربینان بر کل ولایش تا سینه چست فرو رفته و شاخهای اشجار
اقسام دران نواح مثل ساکوان و صندل و رال سفید و عود خام و غیره سرراشیده و لغت نجس
طوبی رسانیده و چپا لهای مرغ سیاه و دام فیبر بالای بر درخت و شاخ گسترده و زراعت
قافله یعنی الاچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز گشته و درخت و ابرصنی چون طام
افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و سدر و عین
الناس بهتر و لغزک و جام بوقلمون و سفرجل و گل و بهار و جامون و غیره در مذاق تلخ و گامان چاقی
شمار و شکر بخیمه و انهار دران سرزمین چون چشمه چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار
حوضها و آگیزه مادر اثنای راه پناه به اشک مجوران لیل و نهار ساری و عروس بیطازمین
غرق عرق جیا گشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو گشته و تخمه و تخمه بوهای گل
مندی و مخملی و صد برگ همیشه بهار و نسیم و سوسن و چنار هر شوشل شوخ چشمان نقاب جیا
از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بزرگ جو امیس کله کله جمع شده و چپه
نیل چون رنگی تراوان دیو بهیئت بدشت پهای مطلق العنان گردیده همچو کان خرطوم کوه
بازی روده و همورجات آن دیار و بلاد زیر کوه همچو اواندرون اشجار پنهان و پیرامونش
حصار استوار و مفصل و بروج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره که اکثر اوقات
و شب تا فیلان دراخته مواضع از غارت تاراج میگردان حفره کرده شده تا ذکر
و انات مع اسباب زندگی دران خانهها سکونت و زبیده همه ذکر گندم کون و بعضی سیاه نام

لبند و بالا و لباس شان یک پیراهن دو تاست از گلو تا شتالنگ و خسته شده و جز پاره پاره
گشتنش کسی فکر پیراهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم و ارجن و رام و
پچمن نیزند چیراکه سوای تفنگ فقیله دار و شومیه پهن و رک که کشته نامند بر میان می آورند
بیرون حجره و حصار نمی آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک و مال سیاه یا سفید در میان
می بندند و اناش پرمی تمثال با حسن لطافت جمال که رشک هوشتان چو چگل اندو
براست قامتی و سیم تنی و نزاکت لب لجه آن فتنه جهان باج از خوبان ترک و تاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همزنگ حوران میخراشند با این همه خوبی آه بد لباسی و بی تمیزی که
یک پارچه پنج شش دستی از ناف تا زانو و یک رومال سفید و دستی بر سینه مهر گنجینه
دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته است اناش به نسبت مردان آنجا که
همه کور بار و مزاج اند حرارت غریزی زیاده دارند و روایتی از مورخان شپین رسیده که در ایام
سابق نبواح عقرب ناژ و غیره سمی قبیح و دستوری قبیح درنده ب نام عقول آنها جایز و
مخص ثواب میدادند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقه باشند یک را از انجمله
باز فی کتخدا می شد دیگران یک یک شب بان زن هم بستر شده آغوش مباشرت
گرم می ساختند بعضی کس مقر این فیض اند که هر شب یک بعد یک همین زن را بر بستر مجامعت خود
می کشید تا تسک خاطرش می شد و اولادش فیما بین برادران تقسیم عمل می آمد چو نواج
مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان
آن قوم را گرفته بر لشکریان خود بخشید القصة شرح و بیان برودت و سرما که سر تا پای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمه زهر ریغ می شود و زبان آتش ریش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه بهیئت حیرت بخ بند نظم

	<p>ریمیده مردک از چشم افلاک که آتش در درون سنگ مرده</p>	<p>ز بیم برت آن طرف خطرناک چنان در وی برودت پافشرده</p>	
--	---	---	--

چشم بر طراز که هر روز آفتاب با این گنجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارته آسمان باستر
ابر بر سر کشیده ازان وادی زود تر عبور کرده و هر شام سریع السیر باندیش سر مادر بارانی نیلگون
یعنی فلک زمره دقلم سر و تن پوشیده فی الحقیقه این همه ذکر تابستان است که مرقوم
گردید معاذ الله از هنگام زمستان فصل باران که تاششماه ابر آذر بساط تقاطر مطا رب
بسیط آن سبز زمین گسترده و زمین بسیرابی تمام همچو دیده ستم رسیدگان تر آمده و از سر شام
تا دو ساعت روز بر آمده و دوشنبم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فرا گرفته می ماند
و بسا جوانان تیر قامت تیز هوش گرم دم از دستبرد سحر حار است حواس باختبر بزرگ حلقه
کمان پابینه کشیده در حجره تنگ ترا زده می خوابند علاوه آنحال تا مدت ششماه مشی
کنندگان آن نواح از پاتاسر پاچه گنده یا جامه گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای
سسه پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این ترلو که از بزرگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین
از اصول درختان پیدا شده تشنه خون بیگانه می باشند چون ملخ جربسته بر تن آدم
و دواب می چسبند و تا سیری لطن از خوشی هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی بر انسان
حیوان میرسد و اثر در و مار مردم را با و کزدم پزیر هرگز نیست زدن تن بالحاق روح چنان گدازد
که همدست قبر و قابض جان نشود در ان ادمی از شمار موملخ تجاوز کرده اند الحاصل چون
سلطان دین پناه در آن جنگستان از راه شکل عبور کرده این طرف در وازه خار بند
که رن مندل نام دارد محل نزول علام و خیام ظفر بنجام ساختند و روز دیگر دو سپهبد را
فرمان دادند تا هر دو مع قشونهما بر در وازه مذکور که اهل شرک و ضلالت در پیش آن خندق

۱۰۰ روز فتح و انجمن و اولاد و سکون داد و دیو و جادو است و آن در آب یا نه و بعضی آن از آن که میگفتند در دست جادو کتب می افتادند

عمیق حفر کرده بر پیش دیوار کشیده بتیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند و در آن روز اهل شرک به دلاوری و جانب پیمایی کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر بادوسیل دشوار مینمود بعبست برقی و مصر بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلق بسیار را از منشر کان بهار البوار فرستادند و از یک طرف فرزگیان موسی لالی و رسالهای اسد اللہ یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت کرده شاه دین پناه بودند از باب ضلال راطعه نهند تفنگ سنان ساختند و از یک طرف پیادگان جلودا بشجاعت تمام یک یک خصم ابر سر نیزه برداشته سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر کفار را بر زور مردانگی با سیری آوردند با این کفار ثبات قدم و زبیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا بشجاعت خاص کوتل بعضی سپهداران چون جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بحالات متواتر کشتن و سوختن اعدا را ثواب دانسته فدای وار بر هم ریختند پس بطرفه العین شیراز جمعیت کفار از بهم پاشیده چنان شد که پای قرار و ثبات از جای فریخته قدم در بادیه انهرام نهادند فوراً سپاه نصرت شاه تعاقب بجماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره روزان را بتبع بیدریغ گذرانیدند چون سلطان گیتی پناه به اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد بهار کلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان از سپاه غنیمت خالی دید بنا بر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساختند آتش زده جمیع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از اینجا حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار بار با و فور سامان رسد و ذخیره و سباب جنگ فیه تسعه نظر آباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سینر دهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

به پانزدهم شهر صدر که سن یک هزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امر او خوانین محمود
 فرمان قضا جریان بآن پیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل را بریده از تش
 سوخته باندک روز چهار پنج کاوزمین را میدان ساخته کامبراهل پیشه تنگ نموده بودند اهل
 ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده و دو سله هزار نفر تلف گشته بودند نهضت نموده
 بعد طی منازل شرقی دارالمقرخیمه خرگاه بیاستند چون کار پر وازان مذکور یعنی موئی نا
 وورنگانار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود متشابه کرده اند و قوت محاربه و مجادله بالشکر
 اسلام داشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
 گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالشکریای گران بقصد گوشمال تسخیر بلاد
 نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنابر تنبیه شہرارت کیشان رخصت ساختند
 و قشون ششتری را با دیگر قشون بسزاری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب بنا
 و غیره روانه نمودند و میر محمد و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
 حضرت خود بدولت دو سته ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
 رخس غریمت دو ایند بحسن تردد سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آراشته در عرصه
 قلیل تباخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مردوزن را مع اطفال سیر آورد
 بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطورا بنوه کشید چون رسته کوسپند و گاواز حوشی سیران
 آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت نموده جنوبی
 کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است را بت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوبه
 را بتنبیه بغیان و اسیر کردن کاویر وازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران عجبت
 پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را با کلیه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مال دانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
 عرصه هفت ماه و چند روز در شتابان هزار مردم بازن و بچه اسیر گشتند و هر دو کار پر داز مسطور
 بدست سعی موسی لالی برکوه الاچمی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته و حلقه
 فدویت در آمدند سلطان و الاشان بعد بنده و بسبت آبخا و تاسید و تعمیر چند قلعه
 چو بین که لکر کوته گویند بفراغت خاطر از راه سداپور و مظفر و منصور معاودت بدست السلطنه
 فرمودند ممونی نایب کار پر داز اسیر در عرصه قریب رخت حیات بر بسبت و زنگانایر بر دست
 حضرت دین پرست شرف بشرف اسلام و مختون و بشیخ احمد نامزد گردید و به عهده
 رساله اری سر فرار شده به نسبت فرزند می پرورش می یافت و بلیا بانو حاکم نوح
 کینا نور که از قوم ناپلیمت برسد و او تهل کاویر می شرف ملازمت دریافتند و پیشکش
 دو ساله مع افیال و اسپان و دیگر تحایف مذکر گذرانیده سرخر و باخلع و تشریف
 شایانه مخصص گشت چون سلطان فایز دار السلطنه گردیدند بنحله اسیران اهل کو ترک که همه
 بتلقین دین اسلام مشرف و باحمد یان ملقب شدند و هشت رساله مقرر ساخته تبریت
 و آراستگی آنها سرداران قدیم را بر یکماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب
 و تربیت آنجماعه حشمتی سیرت پرور اخته بر آئین جنگ آراستند و همدان اوقات سلطان
 جهانگیر پدکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران حبش و سکر و اسد اللهی علی قدر
 مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آنمردم از قسم پارچه بهیری که با خترع تازه بافاییده
 بودند و زاراییده بخشیدند و اسامی دوازده ماه و شصت سال به خلایق احمای اهل عرب
 بتعداد حروف تهجی بر خواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد و نامهای
 چند قلاع نیز در آن سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل درک فرحیاب حصا

تغی نام و نشان ایشان و وصف و توضیح زین و ارث دولت و ریاست لک اکبر ۱۱

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پشن بنوکنده فخر آباد پاوگده ختمی صوبه سراسر
رستم آباد اگر چه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بحال دشتندندی گده -

گردون شگوه دیون ابل یوسف آباد نمگور دارالسور ماکری درگ ساون گده
قلعه بل منظر آباد کوڑک نظف آباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد -

دندگل خالق آباد سنگلی درک مظفر آباد کشمیری فلک الاعظم
میسور دارالسور نظربار و امثالہ آن مقرز فرمودند و ہمدان سال از سایر

ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کرده بہر آبادی الکہ کوڑک
روانہ نمودند و از ان مردم بہ سبب اختلاف آب و ہوامی آنجا بعضے گرفتار تپے لرزہ گشتہ
بارہا بحضور عرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہموجا کہ آب و ہوا

بایشان موافقت کرد بسر بردند ۴۴

ذکر طغیان مره‌ط و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بجز تمسخر مالک
محروسہ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعات آن نواح
و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان برفع اعدا از راہ صوبہ آدہونی
و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نو و نہ ہجری

رودادہ مع دیگر کیفیات آنکہ ۴۵

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین اسامان تخایف دہ لک و پینہ نقد بہ پونہ فرستہ
بودند بملاقات سرگردہ آنجا وانا بہر نیس کار پرداز رسیدہ اسباب و غیوہ
گذرانیدند و او شان باقبال آن بہر داختہ یک یک مسترد ساختند و جوانب ندان شکن

سلطان که چند اتواپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار و درول خان خلیفه را
نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفراهمی امرای خود تا کیدات روانه داشت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونده با سپاه و سباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علی خان
هم بحسب اراد با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ و غیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدر آباد کوچیده از راه شهر بیدر بطور
بادامی که قلمه سرحد سلطانی بود رسید و مرسته با هشتاد هزار و چهارمیل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ کلان و دو فورسان جنگی آماده زرم شده خوش بهمت راه میرفتند و پس
وکلای سلطانی از انجانی مطالب خصمت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولت مند ملاقات و
مشاوره یکدیگر بر داختمه پسین قلاع سلطانی بهمت برگماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدتی
کرده به تفتیش فرمان دادند تا اهرار هر دو سلطنت سعی جمیده بکشایش آن بطور آورده و حال
مرحله احداث کردند و لشکر بیخت حصار اشتغال و زنده بهیوشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر با نقضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولت مند
چون بادام توام خود همو بنجا سکونت و زنده امرای خود را بفتح قلعجات و ضبط قصبات
بر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور بالشکر کشید و راخته قلعه و دار و ارجالی هیل را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعه داران حیدری ضبط خود آورده و نخی نمائند
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی رافضی که پیش ازین چندی خانسانان امیرالامرا
بن نواب محمد علی خان سراج الدل بود و اعتبار تمام بهر ساینده آخر الامر تصرفات بیجا و کارخانجات
سرکار کرده و مبلغ خطیر بغین تمام و خیانت تمام بهرست خود نمود باندیشه گرفتاری تلف جان
گر بخیمه به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خریده بایالت آفتوب نامزد شده بود او

طریق حرام خوری پیموده قلعه با خد مبلغ مذکور بخالفین سپرده خود معه اعمال و ائقال به پوزنه قوت غرض
 بهمون دستور کجیدر گده و نوکنده و زکونده و غیره بلکه تمامی قسم و آن طرف جوی تنگ بهدر
 که قلعه داران حرام خور و ناموس شکن با میدان لوری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شدند
 بضبط غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل ستره شی و اله و دقل و اله و کنلگیری و اله و راجه
 آبی کنده با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان مسلم و خداداد و مفصل این ماجرا معروض
 حضور ساختند و امر او خیر این و لتخواه بهدافعه تمام با فرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
 با جماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده پیش ششم شهر شجاعان المعظم سینه الیه
 با لشکر جبار عجمی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر و ده هزار پیاده و ستمی هزار سوار شجاعت
 آمار و بیست و دو ضرب توپ قلعه شکن و لوق افزای جنگ و گشته با حضار پالیکاران و فرمان داد
 تا منشیان چاکر دست و الا فطرت حکم اجماع متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
 لشکر بجائی پیش کش تا انقضای ایام مجادله و مقابل با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
 اطراف یعنی رای درگ و اله و هرین بلی و اله و غیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
 خود با بهانه مرض بجای خود ماند و غرض بعه القضا ی عید لیلته البرات از تقسیم مایهانه تمامی
 لشکر بایان فارغ گشته از راه بالا پور کلان و هند و پورو پا و گده بر جوی بهکری رسیدند از بخاد و در
 مقام فرموده همه پیرو سباب لشکر و جز آن و غیره بجز است پر نیاسرشته دار کوشخانه گذاشته با تمامه
 سوار و فیل و شتر بره گداز یغا پیش آنگاه گردیدند و آن روز بر سواد هندو مقام فرموده روز دیگر از بخا
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که دو کروهی شرقی بلاری است از خیمام و اعلام نصرت جام
 آراسته از بخاد در تاختند چون ناگاه بدیدند صبح چهارم در ظاهر کو بهای آد هونی بر اول لشکر
 رسید و سواری خاص در محل کلبا بن آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک سبا جنگ

حاکم ادبونی که از دختر نواب نظام علی خان که خدا شده بود مع زنانه بکومت آنجا نافر دبود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صحت
سامان دسر انجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کو بهار رسانید چون کیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مستور عرض منسخ عزم خرابی و دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز بشما نقاض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شمایم موجب سبیل خصوصیت
و کین بازار داران متفق گشته در مقام ستیصالین دولت بنیوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عهدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذشته بخصم قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسانیدند که عمده عباد اوثان و اعنایم در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور و تسلط و خدا و پرا فرشتند صلاح کنست که ما و شما
سرشته یگانگی مستحکم ساخته و مجلس کجیتی آراسته بی میا بنجی غیر بی بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله اتفاق اند متعهد شویم درین باب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شالیتسه با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بحیث تقویت دین مستین
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منیت تعلق الله مکر غزا و
جهاد در میان است عدو سوز چیست بستم ایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کار بند
نگرید و بشرف ملازمت فایز نگشت و بجنگ مستعد شد بنابر عیبت نهایی و انلها رعب صبح
فرمای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجوزة تصرف خود در آورده
بجارب غارت رفتند باین حاکم آنجا راه مصداقت و مخالطت نه پیچید و پس ز بهر دو جانب
آتش کا ز را فروخته شد تا سپاه منصور و داو غه آتشیانه روی توجبه تسخیر آن حسا ر گرد

آثار آوردند و از دو جانب مرکز و در میان گرفته مورچال حدارث کردند و صلابت کوچه پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه کل هجوم کرده تبویپ اندازند و
گرنیل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز اراده تسخیر آن حصار مکنون ضمیر و محنت تخمیر سلطان
گیتی ستان نبود و محض استنباه ناظم حیدر آباد بجا صرة آنحضرت سپهر اقتدار فرمان دادند و عرض آنکه
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه بر او رش مع صبیحه جاش محصور گشته است راه
آشتی پیدا و از غر باکشی باز آید اگر دین کار غرم جز میباشند همون روز اول بی تردد و تامل
محصوآن را زیر میکرو و حاکم آنجا را بطرنته العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینموزیر که چون
صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تادروازه قلعه شک زنانه رسیدند دیدند که دروازه
بر روی حلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زلغ و غن
صدای فغان و های هوی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره
نبوده و ترس مجاری غازیان شیر توان بر محصوآن مستولی آشفته بود و بمشاهده آن حال بعضی
هواخوانان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای آفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرصت
بیدار شدن از خواب غفلت نمالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه لضبط خود می آید
و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
در این معنی مکرر عرض نمود سلطان باغراض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند
از شاء الله تعالی کارام و ز فردا و کار فردا به هفته و کار هفته به هفته یک ماه دست بسته خواهد بود
فرمود

شکستن کمر کرده قات چندان نیست	بمهر هر که ملاز کند سلیمان نیست
-------------------------------	---------------------------------

چنانچه را قلم سطور هم در آن معرکه حاضر بود و القصة بعد دو پیر روز حاکم محصور بنده و بست قلعه
فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عمده قلعداری بزرگ

خود گرفتند و لعل خان اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهار صد جانباز همراه خود دستند و از راه را
 قائم کرده بدفع حملات سپاه منصوب مستعد گردیدند چون از بهر دو جانب کوشش عداوتی بظهور رسید
 ناظم حیدر آباد بر این معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
 شیر بیشه شجاعت دلاوری و محاصره آدهونی بهوش و حواس خود در بخت کار پرداز پونه را از
 انیمعی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
 سرحد یعنی بادامی که چند ان استحکام داشت یسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
 ویریش گولما که از دو توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تا هم بصلح مفتوح گردید و در مدت
 یک سال هیچ بند و بست اتفعی خود صورت نه بست آئینه چه خواهد شد چونکه سلطانینان در
 غیبت پادشاه خود در امر مجاریه و مجاریه قصور نمیکردند در حضورش چه سعی جمیل بظهور نخواهند
 رسانید انساب آنست که چپ را امرار با فوج شایسته به تمذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
 دولت مند و الا نشان بدار الزیاست مای خود مراجعت فرمایند چون رای امرار پسند ایشان گشت
 بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدر آباد مشیر الملک سیف جنگ غیره را بالشکران
 بکوک ادهونی نامزد ساخته و کار پرداز پونه بسونت او بولکر را با پرس رام بجا و ناظم
 صوبه مرج وهری پنت پر کیا در ایتمه مرثیه با دیگر امر او تمامی سوار و پیاده و توپخانه معاونت
 امرای حیدر آبادی و تاراج قلم و سلطانی دستوری داده هر دو دولت مند به بیان کسل مزاج
 بدار الزیاست مای خود با معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعه
 ادهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش زنا بر شادات حضور ننهاده بودند بنده خود قرار داده تا کید
 فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگر چه شکست حصار از گولماهی توپ صرف اوقات
 نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهاده مسعود خان عادل شاه ی بود چنانچه را قی سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکره البلاد و الحکام در روزگ سیوم بیان ساخته است از انجا مبرهن
خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن تجمکش نمی
فصلش همچو جبهه انجمنیق و ارا به شکسته نمی دید تا شاهد مراد رخ نمود و بعد از آنکه بعضی جا قدری
حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکسته نهاد حسب حکم حضرت سلطان شیران
بیشتر شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبره بسالت جنگ نواب سید
صاحب قطب الدین خان دولت نرای میر لشکر و از طرف دروازه تمل موسی لالی و اما خان
سپهدار و از بالای کوه هزار زرنیه حسین خان بوزی و محمد حلیم در بانهار است کرده آهنگ
تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تجمک شد اید و صعوبت اعدا شکنی موصوف بودند بعد نفع
دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش بای مردانه نمودند چونکه نزد بانها
که بتجوز و اشاره هر کار و با تیار ساخته بودند از بندی حصار کمی کرده سپاه منصوبه مرد بانها
گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض نهر میت افتادند آن روز اهل حصار بضرب
تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبورشان گرفتند تا آنکه قریب و هزار سپاه رستم شتبا ه را از
هر سه جانب بمعرض تلف آورده ظفر یافتند ازین محلی غبار گرد و رت بر خاطر اشرف ملازنان
حضور شسته چند هر کاره را تر تیغ انتقام مغالطه کشیدند عرض چندی دیگر سپاه منصوبه را
جزا فر و ختن و افراختن آتش بیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صبح تا شام باره جلال
التهاب داشت هر گاه که نزد بانهای بلند و مستحکم بهم رسانده باطناب کند مستعد تیرش
گشتند مشیر الملک سیف جنگ مع لشکر مرسته بکوک قلعه رسیدند بد ریافت این معنی
سلطان و الافطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا
حرکت نموده کوستان سیاه دونه را بر پشت لشکر داده خیمه بارگاه بیار ستند و اطراف

و جوان لشکر پیش منقل باو طلایه توی داشته مستعد نرم بودند اتفاقاً روز دوشنبه فیما بین طلایه این
سلطانی غنیمت آویزش سخت و داده حیدر بن بخشی سلی را بسبب تجربه کاری و خود پسندی و دهنه
و پانصد سوار غازی خان و ولی محرابید و رستم خان و غیره بی تجویز آنها بر انبوه کثیر دیر در تاخته بود
آخر تاب محاربه نیآورده پس پا کردند ضرورتاً غازی خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان
تایم کرده میان هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد و کوشش ستانه بی یار و مدد
بجا آورده محرابید را علاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیمت تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بودند
و دویست صد راس اسب مع سوارا سیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دویست
جانباز بعد فایز شدن بخشی مفور و بعضی کفر یک بر اهل خصم در تاخته رفتند و سوار از برادری خود
پنجاه سوار غنیمت برگردانیده بخصم رسید و چهاران زد و خورد و لیچ قزاق و مناچو دهری چپو قزاقی
کرده و دوزخ فیل و هشت مهار شتر و پنجاه یا بواز لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی باتامی
سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب در تاختند و اقواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود
در خندیدند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر و قلعه در گرفتند
باز روی جرات بمیدان معرکه نهانند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند
چون اثر معاندان در میدان پدیدار نداشتند و قشون ظفر شخون را بطور پیش منقل بر روی اعادی
گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فردای زور شیر الملک غیبه با هم مشورت کرده حاکم آنجا را
بعد رو و بدل بسیار ارضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری بقلعه را بچو ربردند چون جاسوسان
این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعه و اثاث دولت آصفیه
رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدراگشت فرسنگ فاصله داشت بیست سرخ
آنها یلغار نمودند و چند و مانند گلان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول ریایات جاه و جلال ساختند میرزا کور قلعه حویلی خاصش ضبط کرد
همه اثاثه و لوازمه شملت ثروت که گذاشته حاکم مفروض بود مع چند صند و قهاسی مقفل برشته ان و
فیضان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکنانه صند و قها و اگر ند جز کمته پاپوش و
چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم ننمود
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدر آباد جمع
کرده است غرض این معنی بحضور عرض کرد حضرت فلک مرتب بر نادانی و دریافت میرزا کور
بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب اینجا را جزو کل بخشیم خود دیده از اموال اثاثه آنچه که
الایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس قوه
بندزه اسباب توشکنانه و سلج خانه و فراشخانه بسالت جنگ اخل توشکنانه حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصا پائین متعلقه کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زانی را بایات
آن صوبه مقدر ساختند

ذکر توجیه ریایات نصرت آیات بصوب گوشمال مره که آن طرف جوی
شورش فرا بود و بیان تسخیر کنج گده و کیلی و عبور جو کردن سپاه
منصور و محاربات با غنیمت مقهور و داد همون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتیستان بفرم بنید مره که از آن کنج گده
نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سر کرده آنجا که شوهرش پالیکار قبل
ازین درگذشته بود و او تنگ نام داشت بکومت آنجامی پرداخت و دران آوان
پا از دایره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقه خود بامید ترقی ملک مال از سرشار لشکر غنیم معرفت هری نبت پیر کید درست کرده بود
پیش آن تنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا و قوت یافت شبها شب خود را مع چند
پیر ستاد ملازم از آب تنگ بهر ابد زرده جان بسلامت برد و پیش که دوازده سال سن
مردم کوره نام داشت در پنج سر کپه که دارالمقرش بود اسیر آمده مشرف بشف اسلام مخزن
گشته بعلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندا نش را قلم سطور بکتاب تذکره البلاد
والاحکام در او رنگ هم علیحدت قریم کرده از انجاش روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بظرف
سوند و رنواخته شد حاکم آنجا گویند را و نامی برادر زاده مرار را و که بعد اسیر شدن را و مذکور
نام برده به پونه رفته احوال خبرانی خود بپس در پونه و انموده التماس نامه سفارش موسوم ملازمان
حضور نواب مرحوم صامل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تبرجم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور شده بعد گرفتن مجلکه که از سرکار هیچ امر منحرف نگردد و تعلقه سوند و رنوا
بحال داشت در آن زمان از جاده صواب انحراف نر زیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر بلغیا
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکور و کیفیت پیش آگاه شد هوش و حواس در باخت مع
نوکر و علاقه داران خود سمت لشکر ره طره رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزع بنبطال
سلطانی درآمد بعد بند و بست
فرمودند قلعه را آنجا که از خوی
گشت هر چند امری سلطان
طریق فدویت انحراف و
از دو جانب حمله کرده جبر او تو
تا راجی عصمت زنان کفر و

مان حضرت فلک نعت با سپاه انجم شمار سمت کپلی نهضت
پالیکار بغی کنلگیری بود قلعه را مضبوط کرده بجناب تعد
بدون صلیح او را رهنمونی نمودند لکن او بغیر و بی معنی از
سبب کم حضور سپهبدان تهور نشان و موسی لالی قریب
خیبر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و
تند و نقد خویش بشیار از خانهای بیوایان و سا به کار

و حلا جان اہل سلام کہ مؤمن می نامند گفتند و اکثر زنان آن قوم باندیشہ تاراجی عصمت
خود ما را در آب جوی تنگ بہدرہ کہ طیفانی تمام داشت زردہ از جان در گذشتند و قلعدار
نیز کشتہ شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیدہ سپاہ خود را سرائی معقول دادند و
آیندہ از نیکار منع فرمودند و از اینجا پیشتر کوچیدہ بر سواد ترہس پیچیدہ متعلقہ پالیکار بہرین ہلی
چہار روز مقام منسرمودند چون شہر مبارک رمضان شریف در ہجون مقامات تمام
شد بعد ادا می دو گانہ عید الفطر و مراسم سور و سرور از اینجا طبل نہضت کوفتہ بر ساحل جوی
تنگ بہدرہ در برابر گھاٹ کرنیات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش و ہنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف روداد در آن فرصت غنیمت نامی
ملک آنطرف جو را مجوزہ تصرف خود آورده بغرم مقابلہ در رسید و بر ساحل آنطرف جو
نزول را یات نکبت آیات خود ساختہ سرائہ عبور و گذر اسلام تبوہ و تفنگ گرفت
و سرداری را با جمعیت گران ہر اقلت کویہ بہادر بندہ نامزد ساخت چون سردار سبط
در تاختہ مجاصرہ ہر دو کویہ پرداختہ سبعی دو ماہ بہادر بندہ را کہ چند ان استحکام نہ داشت
منفتح نمود مگر قلعدار کوہل از سپاہ غنیمت فریب نخورده مردانہ واری جنگید و بار بار مجبور جال زدہ
اہل شرک ابریشان می نمود اتفاقاً در آن سال طیفانی جو چنان ترقی کردہ بود کہ سبدران
یعنی ملا حین جو را عبور میسختی شد لہذا محل عبور بہت سپاہ اسلام نیامد پس از طرف
تعلقہ ہری ہر و ہورل وغیرہ سستی منزل کشتی و چہار صد عدد سبدر کلان فراہم کردہ تا دو ماہ
انتظار پایاب جو نشیدند تا ہم آب جو کم نشد بلکہ روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
فرمان دادند کہ بہت و یک مضرب توپ گران بر کنارہ آب داشتہ دہ خمریطہ باروت
از یک یک مضرب پراہند چون گوند از ان حسب فرمان عمل کردند از ہجون زمان

آب جور و کجی نهاد چنانکه بصره دویست و زبانه کشتی و سید عبور توان کرد رسید و طرف
آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کواکب و سیر
قائز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره همت جید را باد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند
پس قامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از آنجا کوچید و ده دوازده سوار را بر
ساحل جو گذاشته بطرف شاو نور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور
آن فرمان دادند اول دو قشون حبش و دویست سوار وقت شب بسواری کشتیها که باد بر مراد بود
مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند درافتاده به تیغ و تفنگ مار از
روزگار آهنا بر آوردند و هفت صد راس سپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند
و بقیه السیفان غنیم سپان خود و اموال مرادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند
و از عبور سلطانینان بسر دار خود واقف گردانیدند پس فرد دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه
رستم شتبا عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبریا
بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه سید غله و توپخانه و سامان جزو کل
لشکر و تمامی اهل بیه و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بفرم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصله
چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گذر از تمامی سوار چهار قشون با باب
زرم و توپها بر امتحان زور مندی اعدا از مضرب خیام بفاصله دویست فرسنگ پیش آهنگ
گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش رانند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گداز
بر روی تهور تافته از غر و حشمت و جوانی که لازمه جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت
و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهده ورود عساکر خصم حسب کمالات فنگی آن را در
زمین نشاند توپها از گولهای انگوری پرناییده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

و تحمل اسواران پایگاه و جلوه داران شجاعت و سد گاه بر فرزند زمین استاده بود پس سرخیلان
 بیدار یعنی غازی خان و دلی محمد و ابراهیم خان و غیره حسب فرمان و الاصفوف آراسته بچنگ تفراتی آن
 کازا که دکان را بدنبال خود چسپانیده روی لبش لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش رو آتشبازان
 رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین دران برخاسته اقدام کردند و بریزش
 توپ و تفنگ نذرانهای جرات اهل خصم را ترش کن رسانند سواران از عقب آنها ریخته سر و سینه
 مخالفان را با سرگروهای آنها علف تنبع بیدار یغ و نیزه جان ستان نموده از پشت زمین
 بر روی زمین غلطانده اسپ براق همه حق استعی تاخت خود غنیمت بردند و عین گرمی پیکار
 بانداران آتشبار بهوای تهور با آنها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پراشیدند خستند
 و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را بضرپ توپ با چون اوراق اشجار برباد با و ت
 پرانیدند و سواران لشکر بهر میت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بهر ناصیه حال سپاه
 خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
 از آن تیره در و نان را اسیر و تبیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه منظر منظر پیشتر
 کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع را بت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام برافرا
 و نقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ و در قلعه گاه
 خیمه خاص بارگاه در زمینه موکبهای عسکر و دسته ها و در مسیر سلیح و تفرات و پیادگان پیرامون
 سرپرده و بارگاه قشونهای اسد اللہی احمدی و در چند اول پیادهای کن اچار و بیلداران
 و لشکر بالیکاران و غیره و سواران پیش منقله اطراف بقا صلیه یک فرسنگ بامرتیاقی می پرداختند
 غنیمت نیز با سپاه خود مستعد نرم گردیده بر نهر کرک که بهشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمدند و بگو
 که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شیخون قشونها را استر شیخ امام شیخ عمر و امام خان

سپهداران را با سامان جنگ توپها و باندا و غازی خان را باد و هزار سوار بسرداری
 حسین علی خان نجشبی و همام را خان بر لشکر غنیم رسانند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و سکر
 در وسط دو لشکر آمیده بودند چون سپهداران و نجشیان از راهیکه هر کاره نمودند چاه پیا
 شده بوقت ستم بهر شب اگر چه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم
 جا بجای آتش فروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشرو صفوت بود
 همون لشکر غنیم انکاشته بی اطلاع دیگر سردادن توپ سر کرد و بانها پراید پس از صدای توپ
 و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند بعضی امرای خصم بر جسد کمان
 در تاختند باینی حال نجشیان دانا فوراً برگزیده از سپاه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فاینر
 حضور شدند و متصل بن ماجرا معروض شدند پس نایره غضب سلطانی ملتهبش تهنیت مذکور را
 معزول ساختند و قشونش بنقل خان نامی رساند امر مقرر فرمودند و دیگر از اینجا پیشتر کوچیه
 جوی بالا پور را کامیاب نزول چاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر طفریکه فاصله نه فرسنگ
 جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دور و در شب یکلام خان و فاضل خان و میر محمد و سپهداران
 را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قراق و هزار باندا و بسرداری قراخان بن غازی خان
 بتاخت و تاراج لشکر غنیم خست فرمودند تا سپهداران باهوش سپاه همراهی خود را کمال
 پوشانیده چون مار سیاه ییچ ها خورده بعد تحمل فراوان پنج شب تاریک به طمی مسافت
 بعد از عقب فولج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سواره گشتند ایشان
 بزبان مهربی کوملیان لشکر مغول آمدن خود از را بچو و انموده اندرون لشکرش خزینند
 و نه گامه نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر نشان شیرانه جمعیت آنها را از هم گنجند
 و بر زیرش شلکهها کار بران مخدولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه بر حج القهق

بر پشت اسپان بی زین نهد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از آنجا هم پای جلادت بودی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا کرده نقد چنین سوار و ات جنگ افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجای وی سعی مشکور خود بنوازش انعامات پدرک و جواهر و حلقه دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلع و چادرهای عصمت پوش در پالکی ها نشاند و بدرقه باندان به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر نایل و هفت اسب صبار رفتار با نقد نمایان بسبیل خفا بنام هری پنت و رستیه و ماد بویانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان و شرمنده احسان ساختند القصة

غنیمت از آنجا لوی معاودت بطرف سرهنگی برافراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشور گیر بنابر مصلحت و تعاقب کردن نیم باجرات رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعاع و رسید آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد گور و ضبط آوردن شانوار و فرار سکیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شیخون باز وقت شب عنان را یات جهان کشای بصو حج تی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه وز در جنگل مضرب خیام طغرا بنجام فرموده شب دیگر کوچ کرده بر سوادیکه جوی بالا پور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شب ازین ممر بود که از عفو نفعات اسب گاو سقط شده و چپاشش شکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیق میدادند بلکه یکسری از سپاه وقت شب هم از نجف
و خوردن باز ماندند آنحضرت فرمان داد تا همه مردم پیش خیمه با قند و انگبین در آب حل کرده
بازند از ندیس همه را حسب کم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخت
پیشتر نهضت فرمودند و بر بان الدین سپه سالار از طرف انوئی مع لشکر خود فایز حضور گردید
و به الزمان خان نیز باو فورس سالان رسد و غلذ از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغیر رسید دانست که هجوم سپاه
ها رسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به بیغار
تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر طغران مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصله پرتاب تیر دفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها
را به بهانه آراستگی در میدان کشید و دشما میدادند و شکلها سری کنانیدند از صبح تا
یک پیر روز و از سه پیر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند یعنی شش و موفق
معمول میر و نگاه و اسباب لشکر همو بجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
دستوری شیخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین باد و قشون تهور شیخون و پنج ضرب
توپ رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و بر بان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون و شش ضرب توپ پیگیر غنیمت کام سرعت برگرفت خود بدولت باد و قشون طغر
شیون و سواران پاگاه و پیادای احشام خون آشام همت قضا نهند بشکست سلب
معاندان برگماشتند چون شب بکجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بر تبه اتم باری بهزار
محنت شاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب بر بان الدین از همه سبقت کرده بر فوج نهد
و رسیده ابواب بلاب رکشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه صاف بروقت رسید

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب ربهکله فراسیس بلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
 که میزند آرای آن لشکر بر میت اثر و از بازی شب غافل بود و هنگامی که رستخیز برپا ساخت
 خود بدولت بسعت هر چه تمامتر روی توجیه قلب دشمن آورد و چون میدان از اطراف
 بر غنیمتنگ گردید سرداران هر همتی که در باطن بخدایت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
 از آن معرکه بدر زدند و دیگر سرگرد و بان غنیمت بر سپاهان سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
 داشته بودند و بگرنه نهاده و لشکر مغولان تمامه تاراج و مال و اقبال پایمال ستم ستوران
 مجاهدان گردید پس کیسره نقد و جنس مال و اسباب رسد و غله آرد و باز غنیمت با خیام و اعلام داشتند
 و افراس مع رسن و میخا بهر دست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
 بر جای سکونت حصام آر میزند اما بعد دو پیر سپاه غنیمت روی با جماع آورده جزایات پرداز
 گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گولانهای
 نمودند که بحال اکثر سپاه منصور منقرض گشت و رسید و دست و پای مردم و بسیار مردان کمان شکست
 یافت نایر غضب سلطانی بر جرات آنها مشتعل گشته تنبیه شان فرمان داد و بدینجهت حمید
 و شیخ انصراحمد بیگ هر سه سپه دار با فوج موسی لالی روی توجیه بجانب توپخانه غنیمت
 آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند و قضا را در اثنای راه با سپاه انبوه غنیمت که تخمیناً شش هزار
 سوار و خوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
 ظاهر توان فرصت وقت می جستند مقابل و دوا و بغتة سپه داران دلیفر فراسیس بنادق
 راست کرده چونکه خراف و حقن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل
 خصم بسبب چپقلش فوراً برگشتن نتوانستند البیاسینه های خود را بدست تیر و تفنگ سنان
 ساخته چون نیجه سرپا مشبک گشتند و دوسر در فیل نشین بطریقه عدم شتافتند و باقی

هزار ترو دست از سلاح و اسب پشت و نقطه جانهای خود از آن مملکه بیرون بردند و غرض من در
 طرفه العین فتنه هستی شش هفت هزاره سوار غنیم فروختست چون خصم بیون آتار رسم
 عجز و امدی بر ناصیه حال اتباع خویش مشاهده کردند و منتشر الحواس و از آن معرکه بر تافت و توپ
 کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفر منیر مع ائمه غنایم شادمان
 طرب نواخته داخل خیمه خاص گردیدند و فرمای آن روز پیشتر لطیف ساو نور کوچیدند
 مخفی مانند نواب عبدالحکیم خان حاکم ساو نور بعد از انتقال نواب مرحوم از سلطان دست نوا
 بیهوجب تقاضای پیداکرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
 جاه و حشم داما و خود یعنی کریم صاحب بچی مستعدی می بود تا آنکه بعد از جلوسیت مانوس
 آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس خلع که شرایط رؤیست و دولتخواهی بدان
 منوط و مرئوس بود و نفرستاد و چستونیدت ایلمی او محض بخوشنودی خاطر هایون از طرف
 خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگر چه از این معنی بخاطر شرف کدورتی بهم رسید اما
 بسبب احکام سر رشته خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گذار بود مذمت هیچ
 فرا حمت از خود بجانش رسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته و اغواض صریح
 می فرمودند با وصف این سلوک او گون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود در آن زمان بامر
 در ساخته طرح موافقت و مخالفت انداخته بود چون سلطان کیتی متان را بطرف خود
 متوجه دید و کرده خود در نظر و خیال داشت اندو بدیده سلطانی چون بید بر خود بلزیده رخ خنده
 خواص توابعان خانه یعنی زنانه و بچیری خزانة موجودات شبها شب کریمیه به شکر
 غنیمت پیوست و عبدالحکیم خان عزت خیر میان را بشمار گذارفته بود و چنانچه شخصه این
 فقره عبارت بندی تاریخ دریافت که حکیم نایب میان به سبک چپو که آب بجاگا

هرگاه آنحضرت برقرارش و موافقت با غنیم واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و
 سید غفار سپهسالاران را بضبط شهر خست فرمود بجای خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معموره
 ساو نور فرود آمدند و میرصادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه
 دولت و ثروت که خوانین پیشین بصره لکو که از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه بدیواری
 خود مفت بر باد داده یک یک بحضور پیریل در اندلس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احضار
 و ممانعت کسی آنچه که از نقد جنس و فرش و ظروف و سلح خانه و غیره کرد و توشکخانه خاش بچاه عدد
 دستار رنگارنگ از قسم چینی بریان پوری پمپیده برنجهای دیوار چسبیده و طلعت های
 فاخره همزنگ و همزیب و ستار مادر انغوشی ترتیب داده بود سوار این اشیای نفیسه
 و فاخره هر بلا بسته بسته توده توده و دسته دسته فراهم شده بود و بموجب فرمایش
 علیحدّه فایز حضور ساختند پس یکتلم منظور نظر هایلون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
 بتوچانه پیوست و یک ضرب پنجس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکوک فلوس
 بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقّه های نادر اسلوب
 که از نقد و طلا و بدری بهم رسانیده بود و چپا پنج شتر و یک عدد دقالیچه و شطرنجی کلان که بار
 یک کینیل بود و بضبط در آن سپیس خیرامیان بر یک اسب سوار شده بدو سته خدمتکار و
 سعادت ملازمت دریافتند سرخرو می حامل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شما پیشتر آن
 که خود بخود آواره گشت ما هیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
 بیغایات بحالش منظور داشته بودیم احوال هرگاه او با وصف عدم زحمت و بدعهدی
 بغنیم این دولت موافقت کرده نزد منیافت با ما باخت آینه هرگز روی بساط آلوده
 روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخیردی بکار بردند

و آن قسمت دولت خود را بافتاب محاصرت میاس بر هم شکستند پس تبهیستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و قوفی نهشت القصة او را نزد خیمه حاکم
فرود آورده دو وقت طعام خاصه می فرستادند باین بچرم احتیاط برابر قمر الدین خان
در نظر بندید داشتند

ذکر شیخون دن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت شتابه
و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح
فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط
تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکم
و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساو نور در شهر رنهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین^گ
را مخیم سر اوقات عرفا جلالت می ساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام بهو بخا مانند
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهز اسپاده و چهار هزار
سوار سلی را و پانزده ضرب توپ فستار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدیده بریان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به هما مرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد
ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کرده
منضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب احکام میدان گرفته بترتیب مقدمات
تراجع و تنهیه اسباب جدال و قتال اشتغال و زریذند خود بدولت باد و قشون خویش

و سه قشون اسد اللہی و آخری و سه موکب عسکر و هشت دسته پا گاه و چهار هزار نفر
 و ده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و در آن زمان
 شهرت یافته بود که سپه سالار اول یضبط بلاد متعلقه حیدر آباد مقرر گشته و ثانی تسخیر
 ملک پونہ دستوری یافته ثالث بتنظیم و نسبیق او لکھ را پچور و گوٹور و غیره نامزد شده
 رابع بطرف دار السلطنت پٹن بہر حراست ایالت قلعہ و متعلقہ پایکاو غیره رحصت یافته
 خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگاشتند سرکردہ لشکر غنیم از استماع
 این اخبار سیماہ و اربقا را گشتہ بود کہ ناگاہ نواب میر معین الدین تبرغیبید حمید و سید
 غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندرکے درگ کہ در آنجا ٹھانہ غنیم بود
 در تاختہ بیک حملہ مردانہ حیرا و قہر اکوہ را مفتوح ساخت مردان غنیم را کیستہ تیغ کشید
 معمورہ را بجاروب یغمار و فتنہ بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
 بدستور بریان الدین بطرف بنگاپور و مصری کوٹہ کہ در ضبط غنیم بود بنوعیکہ ہیچ کس را
 بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات برافراختہ تزلزل بیش از قیاس بر اہل فساد و ساینہ
 و آتش قتل و غارت در آن سزمین برافروخت القصہ بعد چندی سلطان کشورستان
 راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجہ گردید اتفاقا در آن روز غنیم بر چند اول لشکر فریادی
 جرات پرداز گشتہ حیرہ دست برآمد و طوفان بلا بر اہل بنگاہ برانگیخت و دہ ہزار جوان
 پر غلہ از بنگار با غارت ساختہ برد پس گل جمہت و غیرت جہانکشای آنحضرت بحکمت آمد
 بسر کردہ گروہ شقاوت و شر و ہضم پیغام فرستادند کہ تموجب بیگناہ بار بار خلق اللہ و علیا
 را رنجانیدن مناسب شایان ارباب ہمت و شہامت نیست اگر دم مردانگی
 باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتوان شد ازادہ فدائیان نصرت تو امان

آنست که در یک روز ظفر نامه مجاوله و محاربه که آغازش بسم الله تیغ و شمشیر است از اقلام
تیر و نیزه و شمشیر خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصاحبت از آن تملک نجات خود تصور نمی کرد از غنیمتی
پهلوتی کردن صواب انگاشت مگر تجویز بعضی دولتمندان خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر صفا مند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت شان بر سواد نهر که ک هر چو
فوج را جمع ساخته بآیین حرب صفوف بایار استند و قشونات را بچپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلو داران استاده اول شجعیان پاگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته سپاهان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیمت بی شرح و
کمل بغرم جدال در تاخت و دران روز چنان تفریافته بود که یک یک دسته و رساله
نیم گرمی داد شجاعت داده پس پا شو و اما اسم جان سپاری و مراتب لیرمی جانباری
تمام سپاه و سوار تقدیم رسد پس هر هر شجیع در وقت معهود فدائی داد کوشیده
ناسخ کار نامه رستم و اسفند یا گشتند همچنان تا دو پر باز را شپاش تیغ و چاق تیغ
و کمپا کمپنیه گرمی تمام داشت تهور کیشان لقبوت ترک تازی خود از شمشیر گوپال
گذشته دست و گریبان بخت و جمد بر گشتند پس طرفین از گشته بالشته مانمودار شدند و
سلح داران خونخوار بر مجرای خود با زوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اندا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه بهر دار غنیمت تاب شمشیر ناموس پستان
سلطانی نیاورد و بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیا را
زیر کنند چنانکه بهین عزم مفتاد بهشتاد هزار مردم همچا با از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی او شان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر نیزش توپ و بندوق
برگشته بختان را شربت بهریت چشاییده آواره وادی فرار ساختند و مگب داران قزاقان
لشکر فیزی تا دو فرسنگ اه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ سامان نگاه و شیر شیر
سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند ایل غنیمت تاسه منزل باز نیاسودند و خود را با یکا نهایی
صعب المساک کشیدند و هر ی نایک پالیکا رکک کیری که پیش ازین غنیمت سازش کرده بود
دران حال بند و لیست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقه ندامت رازیب ناصیه
عبودیت نموده مع جمعیت خود از اینجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده
حلقه بگوش و سرخرو گشت بعد از ان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
بنیکا پور نهضت فرموده هجده کروهی شمالی سا و نور خمیه ده بارگاه ساخته بودند و چند
قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به اراده تاراجی و غارت مواصنات آن صنلع
در تاخته بودند قضا را طلایه داران غنیمت از معنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حله
قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی
غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر با واحدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر خیرت
نشتا بد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با بلوغ نقد و زر و سبیل خلایع
و بخششهای تحالیف انواع بر سبیل مروت و مدارا چند سر داران مرهطه را مطمع و
پرستار امر خود ساخته بر تجویر و اشارات زبان قلم آنها کار بند می شدند تا آنکه در
بر حسب اشاره طیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شیخون مستعد ساخته روانه فرمودند
چند نیز ان لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با لکته های رنگین پیشیر و هر هر فوج
کرده بود طلایه داران غنیمت که ملازمان هر ی نیت پیر کیه بودند حسب الاشارة سر دار خود

از ان امر اغراض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر پشت
افواج قاهره واقف گشته به بود لک خبر رسانید که سلطانینان بفتور و قصور طایفه داران
در لشکر رسیده اند و بمحور و استماع این خبر وحشت اثری پاییده از خیمه بیرون شتافت بود
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنا دین نزدیک دید خبر سلامت جان خیال این
آن نکرده سرد پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ستا
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بیجا شان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکسر لشکر غنیمت بیاروب یغار و فتنه شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران نظرو
منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنائم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و چهار
ضرب توپ مراجعت نمودند اگر چه غنیمت باجماع بقیتة السیفان خود پر داخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بطور رسانید اما نظریاب نشده تا کام بر پشت سپه سالاران مع انجیر
بشرف محفل همایون مشرف گشته باب غنیمت بنذر نظر کنند رانیدند سلطان فیض
تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند واجب و ماهمه
انعام بخشیده بمنصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سر اسامی
دور و پیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیمت نمودند اگر چه از سر کرد های لشکر مخالف از دست
جرات سلطانینان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را فسخ می ساختند سبیل با خورده
پای ترد و خود بر کاب هر اسف گریز می سپردند و نظر فرمان حاکم خود هنگامه پیکار خوانخواه
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان از ان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشور گیر فرصت و طاقت

مخاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترم و پرورش بر خلق الله معرفی داشت
 بر حسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته پدر الزمان
 را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامحبات خلت و مصادقت مضمون و تقدیری نمایان
 و تحالیف نادر العصر و خلع با جواهر گرانها که از آن جمله یک عدد گلوند مصع به قیمت پنج لک
 روپیّه بود روانه پونه فرمودند و هو لک و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوب
 گوشتال خورده مال و ناموس دولت خود بگارت داده دست از جنگ بر داشتند بودند مفصل حقیقت
 جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بر نگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
 پونه و کارپردازانجا با اعیان خود درین باب کنکالیش کردند آنهار عرض نمودند صلاح دولت
 جهانست که از اینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار که ورت و نفاق خاطر
 اشرف را آب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک دولت را بر شسته اتحاد
 و موافقت سرسبز باید داشت بهمان صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحشام اسلام
 موجب انتظام سلطنت باعث مقصود المرام خلق الله خواهد شد الحق پدیدست هرگاه که
 عنان عزیمت یابین صوب معطوف دارد بی ریج و تردد سهل تر بر ملک مال مادیست بیلا
 خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضه تصرف خاندان مرهط بیرون خواهد رفت چون
 سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرستیس با امانت آنحضرت
 مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درین باب از مغتنات شمرده باقبال معوله سلطان
 پرداخته غبار که ورتیکه از اینجا نب بخاطر خود داشت باب و شادست و از طرف خود نیز
 رسوله با سامان و تحف بسیار و خلع فاخره و زرب جواهر و افراس پری تمثال فیلیان
 کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه نر کونده

پایکار هر بن ابل که در میی اقامت داشت چون نیل بلا وسیل غضب ساطانی در شینین
محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شب شب گریخت و در حد و دمل توابعان را
گذاشته خود مع لیسر صوبه مرج شتافت تا از جان و مال مان یافت بعد از آن آنحضرت فلک
شوکت با سپاه انجم شما را از آنجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و غزل میر صادق صاحب
دیوان و بنای مسجدا علی و معاودت کردن و کلا و مرسله آنحضرت
از حضور سلطان روم که در سن یک هزار و یکصد و نود و هشتاد و یک
روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل حیدر آباد
با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دویست و دو و هجری ر و داده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پلین سمت اضرات پذیرفت راس
جهان کشای با نظام ملک لشکر اقتضای فرمود و بهرین اوقات تغلب تصرف صاحب دیوان
ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادیهونی و ساو نور حسب بخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده
مبلغ خطیر هدست کرده بود و معروض حضور گشت تا از پایه خدمت در افتاد یعنی معزول شد
چون انانته خانه او حسب الحکم بضبط درآمد و ملک و پیه نقد رایج ادیهونی که چالونی گویند
و ملک هون محمد شاه بی برآمد پس چون زمان مغول محبوس گشت و معدی خان نایطه
صاحب جاگیر اول کنده بخدمت دیوانی نامزد گردید و به تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعه دار السلطنت بنا گذاشته بودند تا کیست نمودند
ذکرش بر سیل جبال آنکه مخفی نماید و حینی که گنبدی را و مردود و مخدول بجزر اتصال

دولت خداوند نعمت خود فتنه بزرگنجیت و نواب بهادر مرحوم جریده بن بیکگورشت تافت آن
 شقی محل زمانه نواب رابع سلطان که شش هفت ساله بود در قلمه متصل در وازه دیواری
 پیژیده که بزبان حال بدر وازه گنجام مشهورست در خانه محبوبی داشت و پیش آن خانه دیری و
 صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان در ایشان بمقتضای صغرس که آن هنگام
 بازی دوست است در در وازه حبس خانه کشریف داشته مشاهد بازی طفلان کشن را و
 زمار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
 در ویشی صاحب دل ازان راه وارد شده مژده جان بخش رسانید که اطفال در وولتمند تو
 بزمان آئیده بادشاه این ملک شوی سخم یار دار که این دیر را شکسته سجده بنا ساز
 تا اید اله هر یار دگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هر گاه همین معده شمشا
 من بادشاه خواهم شد مسی اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پرخود والی ملک
 مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگرو کوریال بند بر پرستندگان آن
 دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بخاطر بلبه شسته بنف
 نمایان آن همه ارضامند ساخته جای نگور گرفتند پس بر همان صنم خود را بر داشته
 به دیواری پیژیده بردند و در شکسته طرح مسی را نداخته بودند و نقشه اش از دار السلطنت بیجا بود
 که بنا نهاده علی عادل شاه بود و طلبیده دهند چون کارهای انتظام ملک تنبیه شرارت
 کیشان مثل بل کورک و هر هط و پالیکاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود و چندی دیر کار
 توقف روداده در آن زمان که میان افضال کار ساز حقیقه از جنگ غنیمت و نبرد و بست
 پالیکار فراغت دست ادا تمام کار مسجد همت نگاشتند تا دار و نغمه عمارت مطابق نقشه
 صدر بصرف شسته لک و پیمه در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دویست و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته محاط بحد اعلی فرمودند و در تمامی
 ممالک قلم خود دست طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضع حاجت بخش
 و کوهستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرائی وسیع را بصوبه غیرا و مال پرگنا
 را به لقب آصف فرمودند و همدین را وزیر امون بهر شهر و قصبه و قلعه
 بفاصله یک فرسنگ خارج بشهر کشیده چهار دروازه مقرر نمودند که از آن سنگین دل
 بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوامی نشود حضور نشان قلعه
 آنجا باز و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
 گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
 را بر خلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دشمن نوکری حمده
 و بخششهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته برون
 اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود فتن نهند
 و هزار باموکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت و منتهای حدود ملک خود که پیش
 ازین خار بن کشیده شده بود بر گماشتند مجدداً بعد از آنکه داشت بنی نوع بشر تا کید
 اکیذ فرمودند و همدان سال در تمامی قلم خود رواج روپیه که امامی نامند پیش ازین
 یک طرف آن این مصرع دین احمد در جهان روشن تر فتح حیدر است و دیگر
 طرفش فقر و هو الشفان الوحید العادل است پس محمدی که از هجری سیزده
 سال زاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جنابیت
 مزیت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیم بر شمرده مسکوک ساخته خراطیه خرطیه برداشتند
 و رواج در دزد و همدان سال غلام علی خان و نهم میان و غیره که آنهارا در

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی و
تخایف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنا دلیق نو تیار ساخته خود دهک
روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها و غیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده بنده ندر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
باشمشیر سپهر مصر و اتحاد با جمات مبارکباد و زرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شدند مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب بآنها که در آن ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایامی و زرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گران بها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کار گیران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگیز و قریس جمع کرد
در تیار ای اتواب پنجرسی و بنا دلیق و مقرن و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی و غیره
تا یکد یک فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد
و کارخانه اش را تارامند. ای می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در دار السلطنت پهن و دیگر در بنگلور سیوم چیتیل درگ چهارم در بلده نگر هلی
و قاضی بایود در فراهی مردمان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امر او خوانین و تریم را که
نواب مرحوم بصرف لکوها از از بهر دیار و بلاد جمع کرده بود از پای اعتبار و اقتدار
در انداختند و جوانان او باش منشی را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان با شیان
یعنی سوداگران اسپه مشرب سبب کساد بازار می پیشیه خود گذشتند و مردمان بندوق زن
بعده سرداری سرفراز شده داخل عسک گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ بند و قیمنظور نظر آورنده اعتبار اقیانوس یافت
 فدایان ناموس پرست شمشیر باز و سپر اندازیدند گشتند بعضی سردار سوار اجبر الفراهمی
 مردمان جیش و پیاده که از این حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد و مودت
 ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار و داد و بهدر
 روز ما محمد غیاث را با مروت و کالت برگزیده مع مکتوب خلت اسلوب متضمن احکام بنیان
 اتحاد و مودت و مود و معاون بودن بایکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سر
 یگانگی و از نسبت صهرت و خویشی محض پاسبان سلام و امنیت کافه اناام با خلغ فاخر
 و تحایف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایلمی بشریت ملازمت نواب نظام علی
 خان اسد جنگ معزز گردید خلغ و بدها گذرانیده در محفل خاص از رومی اخلاص عرض
 نمود که بر زمین منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر بندگان
 باهر است که تمام ملک دکن و ملنگانه در قبضه اقتدار یک سعادت منتهی نثار بود و پیوسته
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
 حالا بادشاه اسلام موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
 ایشان را بر دیار اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانه های رعیت و فقر و مساکین را
 به آتش بیدار باب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق محیه مستحسب
 بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرس و شمر ساری خواهد بود همان بهتر
 که بخار نفاق و انتقام بزر لال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چندوزه که چندان
 امتداد می ندارد سپاه و رعیت را مکر و متر و دگر دانی و بواسطه ملک و ملت بساط
 مخالفت در نور دیده بنای محبت و مخالطت را بقوا عذ خویشی و قرا بقی منسید سازید

تا با اتفاق از زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسد که جمیع مسلمانان
و غریب و رعایا و مساکین در حما و امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شما بان اسلام
روزگار خود گذرانند اگر چه تقریر دلپذیر رسول دانا و را چون گل شکفته و خندان خست
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پرموده تر نمود و کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جان داد و نظریه لقب نایکوار می باقیال مضامین
مدعای و لکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی بر بهر زبان کار و بار
و انات حرم سرار وی خود از طریق استی بر کشیده ایچی رای به قصور و اندوه مخفی نماند این عزم
با طالش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولت مندان دکن بیست بر قوم
نمی دانست و بر شمت و شوکت خود می نازید در اینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجمای دکن سردار می شوکت و شجیع را میگویند هم اطلاع داشت قطع نظر از این
نایکوار می قوم علیحدّه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان
شمرد الحق سلطان دمی شان باعتبار السبب خود از دیگران کم نبود و از لطین رن از زال
قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنّت ید طولی
و در شجاعت و تهور کیتانی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نمودند
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را
که او مینماید سعادت مند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد و اغلبک ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند و نفوذ
نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه تسلیم نامه بهمنیه
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برقی آشبار گرد می شد طواف نمود

گذشت کدام کس بود خبری ندارد الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنات نیا از رال قوم دم صحیح آتشی میزنند و کم قطرات و کم طرفان بنجوت پوچ دعوی سیادت مشیت میکنند و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند

زشتی ظرف و اصالت هست در دو نهان عیب پوش قبحه بشکل زرین چادرست

ذکر لشکرش سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه هر کارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رود ادسن یک هزار و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشراف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان مایل نکرده از بعضی بند و لبست امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که نایماران کلیکوٹ پامی اخراجات در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در وازند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و بالغام و ستار و شیل با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلالت کل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمحور استماع این ساخته با حضار فوجدار انصوب مع چند سر کرده نایماران دادند چون او حسب کم حضور مستعد گردید نایماران را طلبید شست آنها باند نشیه سزای حرکات خود طریق تساهل پیورده و عدای امروزمیگرداند درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایماری و راجه ملیوار یک دل و یک زبان شده است تا کار سرکار را ابر کرده خود حسب آنچه خواه کامرانی میکند چون

توقت فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکد ساخته بود و مضمون جاسوس بر هر بن
 بی ناموس مطابق نشان فتاد سوار می خاص مع چند خواص امرای با اخلاص با چهار
 قشون و سه سوکب عسکر و توپخانه متوجه آنصوب گردیده قلع و قمع شجره بدخواهان و شرارت
 کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
 و آبروی خود خورده بکوه جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافته سعادت ملازمت
 دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و لبست این نواح نافر دشته بودید
 چرا رعایا را آواره و ملک اویران کردید سوای این حکم شده بود که سر کرده ملیوار ابر حیل
 و فریب مطیع و منقاد ساخته از و پیشکش گرفته ابلغ حضور سانهید این معنی هم بطور رسید
 او در جواب عرض نمود که بنده را از بند و لبست نایاران این ضلع فراغت دست نداد
 تا بد گیر کار سرگرم گردد قطع نظر از این او با جکذا صوبه کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد
 خود اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند
 پس معلوم شد که بند و لبست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد لبست بعد از آن محمول
 و متاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرموده
 بدریاد دولت باغ رخت حیل حلیل انداختند و فوجدار مغزول کلیکوٹ که در تکیه قادری
 پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی بموینا و ولایت حیات بحالق جان بخش خود
 سپرد و در لعل باغ حسب احکم حضور مدفون گشت القضه متاب خان بخشی بر چند
 رعایای آن ضلع را که چون آب آفتاب منتشر شده بودند بصنای دلدی قولنامه
 ترقیم و ترسیل نموده طلبیداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای
 ابل کوچی بند سرافتنه و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد

جدال قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
بالشکر و خوار از راه سستی کال و کوڑه کال بکلید نهضت کرده سپاه را بخرابی آگشت
اهل عناد نامزد فرمود پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم دران سزین چون گذر ساختند	بساطح بے رحمی انداختند
چنگان آتش غارت افروختند	همه بجز و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشت
زهر سنگ و شجر و کلخ و گیاه	بر آمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجا روبرو افتاد و جمع کثیر از اهل فساد و ارباب عناد
بیادشسته رفتند بقیته الشیفان عاجز گشته حلقه بندگی و فرمان برداری بگوش جان
انداخته دست بسته مطیع شدند همدان زمان چند قراق بجد و ملیوار و ترچیا پل
تاخته اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیل ترچیا پل بجزو سلطان ایشان
عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریزها در سرکار خداداد بنیان موافقت و صداقت
مستحکم است در نیو لا چند قراقان نادان مواضع متعلقه اینصوب را غارت ساخته
میخواهند که بنج اتحاد از زمین ضمایر بکنند ایشان را ادب ضرور است بنا برین معروض شد
سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند غلبه
پالیکاران سرحد شما که از مدت جوایم چنین وقت بودند جرات پرداز گردیده باشند مابعد دولت
بر بند و لبست قلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و مستق
عمات آن نواح بدست آورده از حجاب و جوایم کیفیت کوچی بند در ریافته با تمامی
سپاه چشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افکن واقف گشته سه چهار بقیری

بر روی و خانه بنا ساخته پیرامون بتیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کشت
 سر راه به تیر و تفنگ کمان بسته بودند فوراً فدا یان ناموس پرست حسب کلم به شمشیر
 جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیرها مفتوح ساختند در روز دیگر جنود
 فیروزی پیشتر خشک انتهای جهانده ساحل آمد و دخانه را مرکز نزول ساخت چون
 پیش روی لشکر دور و دخانه یک بعد یک بانگ فاصله واقع شده است اهل حصه
 بر ساحل محل عبور آن طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
 سیل ساحل در یک آب از اینجا برو دخانه میرسد بنا ساختند انداز دخانه با یا شده
 بود و همون شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شجوخ گردیده سپاه را فرمان
 تیار می در دادند اگر چه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف در و دخانه
 عمیق اند غرض شجوخ مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهرم شوند در آن
 حین رای فدیایان نامنطور گردید و عرض کسی در حین قبول نیفتاد و خود بدولت
 لشجاعت تمام با یکی سوار شده باد و در ساله جیش و دو هزار سوار عسکر و شب تار اگی گشتند
 تا فدیویت کیشان حضور یک حمله اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش اند بطن
 و کند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند انیش مجاهدان
 بطرف قلعه گنجند و آنحضرت همونجا قیام و زریده هر کاره مارا با حضار قشونها و
 توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسید و دقشون را که پیش منقلای لشکر
 مستعد با هم جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه مخدول
 از روی دعا وقت میدن صبح بند دبان در یک پیش ازین مسدود کرده بودند در
 شکستند پس آب دریا جاری و رو دخانه پیر شد و راه کو یک بر سپاه منصور مسدود

و مفتوح گردید همگی اعمادی دفعت بر اطراف لشکر منصوبه باتیر و بنادیق محیط شده تزلزل
 بیش از قیاس بحال عساکر ظفر آثار رسانیدند اگر چه سلطان هم هر چند بدفع اهل ضلال
 همت گماشتند اما البواب مقصود و بمفاتیح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخت
 گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند باین سته چهار صد سوار جانباز که اشرف قوم بودند
 داد مردانگی داده و برومی خسرو عالی مقدر مخرج و جان نثار گشتند سلطان جهان بهلول
 بنفس نفیس از پالکی بر حسته تیغ جهانکش از نیام تهور بر انتقام مخالفان و غلبه از می کشید
 قمر الدین خان که در آن معرکه هم کباب سعادت و شجاعت نصاب بود باقسام قسم بر پای
 آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
 معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردد پالکی
 خاص با فرش و غیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
 در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کرامت پیکر بود
 دیگر دستار رنگین که دست آویز اعمادی گشت یسوسه بر سر بسته پیش پالکی استاده بود
 قصار او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود و مخالفان کوبان
 دستار خاص تصور کرده در پالکی بودند بالغرض آنحضرت با شوکت قمر الدین خان از آن
 ورطه مرکب مراد بیرون رانند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
 معدوم الاثر شدند پس شعله قهر سلطانی بالتماب کشیده کوسل انتهاض و یورش نواخت
 و معبر باز چوب جنگل تیار ساخته رودخانه عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت شر
 صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپه داران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاه و راه
 روی مخالفان گرفته بحدت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که ردی و طفلی را از ارباب

شکر یافتند و شوش از بار سربک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا
نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خالیف گشته دست از ملک و مال شسته بطور
ملیوار گردیدند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره
مع توپها و غیره بضبط خود در آورند و درخت جوز بوار که در آن حصار بود از پنج برکنده
و گیاه شالی به پنجاه بشین بچیده به حفاظت تمام روائه دار السلطنت فرمودند تا در لال
باغ بنشانند اما سر سبز نشده خشک گردیدند

ذکر فوج کشیدن جنرل مینڈس بجاییت راجه ملیوار و واقع شدن
جنگها فیما بین انگلیز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین ^{سالار} سپه
در نواح سیتی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ
و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهاکملا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش در خواست
فرمودند و چند قراقان اعدا فرمودند به تخریب تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به سیم
شمسیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بخود لرزیده به گور زبند مداسر تغائی گردید
تا جنرل مینڈس بجاییت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله
سلطانیان نامزد و ماور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب فوج جنگی پرداخته با سامان اعدا
شکن بعضی رزم طنبور نصرت نواخت سلطان هم به عزم جنرل مینڈس آگهی یافته عساکر نصرت
را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین سیتی منگل و ٹروٹا فوج هر دو فیروزی و سپاه انگلیزی
آویزش نمایان روداد و بغیرش کوس و کرنا و طنبور و صد اشک توپ بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بجملات و مدافعات یکدیگر سپرداخته شمر و برابر ماندند مگر قزاقان لشکر فیزی اهل بنگاه انگیزی را گرد گرفت طوفان آفت و بلا آخرت بقوت ترک تازی خود بجزارت و یغما اکثر مردوزن سپاه پیشه ابا بنادیق و سرسته اسیر آوردند از آنجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیفا و ناموس ملت و مذہب خود گذاشتند مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر اہل سلام حسب کم بدارشیدند و آنروز جنرل معزالیہ دامن کوهی و جنگل را فرار گرفته اقامت گاہ خود ساخت سپاه سلطانی محاصره سخت کرده جمیع وجوہ تصدیع میدادند و مانع رسید و گاہ و ہمہ می شدند روز دیگر جنرل بہادر پیشتر کوچیدہ قلعہ سے منگل را کہ پیش ازین قلعہ را آنجا حسب کم قلعہ خالی کردہ با فوج خود داخل لشکر شدہ بود تسخیر کردہ دو ملین لہداری میجر چامیرس در آنجا گذاشتہ چندی آسود پس بطرف کومیتور کہ مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت سلطان جهانستان باستماع این خبر بر بیابالی جنرل پرتور ہم برآمدہ با تمامی سپاہ و حشم حرکت فرمودہ بر سرش رسید و صفوہا بترتیب جنگ آراستہ مستعد گردیدہ بود و آن روز جنرل موصوف اقدام نمودہ بر جوی بہوانی فرود آمد دران اشنا منہیان آنجا معروض حضور داشتند کہ فوجی انگیزی بسرکردگی کرنل مکسویل بہادر کہ کرنل موصوف از بنگالہ بہ پنج ملین و ہزار فرنگی رسیدہ بود مع لشکر کوک پالیکار کالستری و ونیکٹ گیری وغیرہ پیشتر کوچیدہ از راہ رانی و یلور و آنور گدہ برسبیل یلغار و می بدیا قلم و خداداد نہاد و در وانم باڑی و ترپا تو چند محافظان گذاشتہ بطرف گماٹ پتور می آمد آنحضرت بر این معنی اطلاع یافتہ سید صاحب سپہ سالار را بدفع فوج مذکور روانہ فرمودہ خود بدولت ہم متوجہ دفع آن فوج شدند چون سپہ سالار موصوف بالشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کز بل عنان غریمت ازان صوب بر تافت فوراً
 بطرف گلن گدّه رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپهسالار پیش آهنگ گشته بطرف
 مسطور با فوج هراول انگریز در آن محنت و معرکه قتل آرسته بجملات رستم از زیر ساخت
 صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد کفنگچی را اسیر کرده برگردید کز بل بهادر در آن روز در جنگل
 و کوهستان بسیر شده بطرف کاویری پٹن را بهی شد چون سپاه منصور را برگردانید
 مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گماط پیور گرفت با سپاه نصرت
 اشتباه جنگیده عبور گماط نمود و جنرل منیدس هم بکوک فوج خود بر بیل یلغار رسید
 اگر چه بر سواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سر کرده فرنگ
 فدایان سلطان قشونها را در میان آورده داورانگی دادند و مستبدی شایان بیل
 آوردند و سرداران انگریز نیز بامردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
 آنحضرت خود بدولت با قشونها می آمدند الهی و تو بخانه بعزت سرایه بر عقب آن لشکر
 زده نبوغی کار بر مردم خستم نگ ساختند که بهیچ وجه طریق نجات ازان مملکت پیدا نبود با
 این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه یسج باز
 بطرف ستمنگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصه دو سه ماه در تردد محاربه و سخت و سخت
 یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
 رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
 بصوب ترچنا پالی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان ستمنگل
 سر را هوش گرفته از دو جانب چنان رخنه و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
 انصاف دوست فرنگ برجیات او نشان شمعش کردند و از حدت تیغ و تیر لیر ان کمال

بسیار مردمان غنیمت خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صد مئه تاراجی و یغایان لشکر را بپای
 دران اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بر روی شمشیر زمان فرو هشت تا هر دو لشکر
 دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بر مردم مارانکاشته شب همونجا
 آسود چون ترک روز با فوج شعل از صحرای مشرق که چیده بطرف مغرب خرامید
 جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته مشرق رویش
 نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها را و هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
 فدای واریکوشیدند اتفاقاً بر مان الدین سپه سالار که هر اول سپاه نصرت پناه بود بملا
 میدان رزم و دریافت نشیب فراز زمین برای انگیختن سپان خود سپ سواره با چوخالص
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریزدان نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
 نزدیک خود دیده لشکر زدند قضا را تیری از تفنگ نیزک ناصیه شجاعتش را مشبک ساخت
 چون رنگ گل گدشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت را رخوان را از شهدادت
 خرامید و همراه پیا نش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان برقت آن قوت
 باز وی اقبال افسوسها خورده رفعت عظیم بهم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن سپان و
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
 بایکدیگر بایند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله راست قدم زدند بلا آه
 طی منازل کرده داخل قلعه ترجیا پل گردید پس آن حضرت فوج بر مان الدین مرحوم را
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه مستعمل خصت فرمودند و خود بدولت و ملی توکل

رایات نصره آیات به پائین گماط آورده بر سواد ترور پاله اقامت ورزیدند سواران
 را بتاخت و تاراج مواضعات ترجیا پللی و تحریب قصبات و قریات تجا و زامند و فرمودند
 پس جنرل همین جا چند بسیر برده از راه ساحل دریای مع لشکر فایز مدس شد سلطان
 اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موخنجی و پرموکل گده رسیده قیام ورزیدند قمر الدین
 خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصره قلعه سستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
 شکست و رنجت حصار اگر چه حمل آور گشت اما پیش از آنکه سپاه منصوره فتحیاب
 شوند سردار آنجا که به کمی رسید و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ آب هراسان شده بود
 کس بنجد مت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه به گماشته اش سپرد
 خان ندکورت سلیم را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شدند و بعد
 لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیان را داخل
 قشونها نمود چون جنرل بهادر بخش غنیمت بهد راس جهاندا علی حضرت جوق جوق سوار
 و پیاده راه تسخیر و تحریب تعلقات پایان گماط رخصت کردند چنانچه فست الدین خان
 به تسخیر کوه پرموکل اگر چه حصارش بزبان سابق شکست یافته بود اما گور زمره راس بازار و سر
 حصار گلی مع برج و باره کشیده سردار می را که پیشتر چند در قید لواب محوم بود و با دو
 سپاه بجا است آنحصار مامور کرده بود حسب کم با فوج خود در تاخت و بغارت و بیغای
 هزار باغ و باور عای که باعتبار رهنمانه انگریز آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیر که
 بجز دور و دمساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس یام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
 اشتباه بیم خورده بهمانه در دسر در حیره خریدیه همای قلعه داری بر صواب بدید صوبداران و غیره
 باز گذاشت و آنها نظریه بے بند و بست کار خانات جنگ زرم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خورشید کرده قلعه بجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را مجبوس کرد
از کوه فرود آورد در آن اشناکش را و متصدی تو شکخانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپ
از غربا بجور گرفته از حبس گذشت و سردار آنرا نیز مع سپاه روانه در اس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترک تازی غنائم بسیار

که عقل از حسالش دمیدم صفر نداد است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن و الحسین صاحب بھادر
سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان
و مرهطه با او و تاختن هر سه دولت مند آن بقصد استیصال دولت خداداد
از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالا گھاٹ و بیان محارباتیکه
فیما بین سلطانین و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که
در سن یک هزار و دوصد و شش هجری و داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گھاٹ محیط شده تمامی خطه جنوبی
جوی کاویری بجاوب غارت رفتند و جنرل مینیڈس هر چند بدفع سپاه سلطان
چند تردد کرد اما بعد مغلالت و استبا محاربات لا علاج شده بکدر اس مراجعت نمود
منهتیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تحریب پایان گھاٹ لسمع جنرل
لارڈ ارل کارن و اس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود در سائیده معروضه شدند
که اگر و در مدافعه سلطانین نبرد از نالقیین کلی است بکلی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضه تصرف بدخواه رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان شستری مخاطب بمر عالم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب یوان نواب
موصوف فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب در اتصال دولت خدا داد و تلخیص
تسخیر آن بلاد می نمود کار بروفق مراد خود یافته چند در شکست دولت اسلامیان مبلغ کرد و
سپہ سالار موصوف مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پیر داز پونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگماٹ ترقیم ساخت و تاکید تیسہ اسباب جنگ و ذخائر و فواید
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل داشتہ در بند و بست خود بود و ناظم حیدر آباد و مرطبی
که بہر اخذ ملک و مال غیر و سیلہ و مرد میدان ناورد می جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوف
ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند و
سرداران انگلیزی با اجتماع آلات و اسباب زرم و پیکاریک یک نامزد شدہ سعی و روان
از عمدہ آن بر آمدند از انجملہ کرنل ریڈ سردار و غنہ اخبار نویسین کہ بجا است انبور گڑہ نامزد
گشتہ بود بہ تدابیر صائبہ و فکر لایقہ بزرگداشتی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگماٹ را کہ از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
جلا وطن شدہ در مواضع کز نامک پایان گماٹ پناہ گرفته بودند مثل پالیکار کنگنہ پالی
و پسران بہیری کورہ پالیکار چک بالا پور و پزایر پالیکار و نیگٹ گیری کوٹہ کہ در چار گل بود و
شنک رایل حاکم چنگنہ سوئے اینہا پالیکار کہٹ و کمیز و بدن پلی و آنی کل و آنکس گیری و
چیلنایک بیوٹن و غیرہ قول نامہ با بشہ طر فرائہمی رسد و غلات بہر سائیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقہ لشکر فرستادہ اجازت تسخیر خود و تعلقات آنہا در داد و با وجود چنان
تقدیر کہ احدی در قلم و خدا داد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماهر و دانا و نشیان بالغ عیار و ادران ملک بلیاس
 ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خدا و ادران
 بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل رتبه که بامر برهم زنی از اکیین
 حضور سلطان شتافته بعد از نوکری حضور سر فرار شده بود اخبار واقعی کماحقه دریافت
 بر سبیل اخفا متواتری فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل
 یک زبان کرده بودند ناگاه طشت رسو آیش از زیر کلیم برآمد چپش سبب تادیب و سر
 زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضی دولتخواهان سلطان
 نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
 آن وحیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
 که تا یقین دانستیم که تو با وسیله نوکری حضور جاسوس فرنگیان کردی هستی اگر از مواعله
 خود راست بیان کنی از جان امان یابی اونا تجربه کار راست و دروغ عبارت است
 اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
 باین درست کرده نردوغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد ایشات تفصیه باز کرده
 کس مثل لال خان بخشی پنکهور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
 رسالدار و غیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از ان خفیه نگار پرسیده شد که تو
 نمک ما خورده چنین حرام مکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشتی هیچ جواب نداد تا حکم شد
 که این بزرگ زاده را هم بر آه شرکالیش روانه سازید پس جلادان او را هم قتل رسانیدند
 امام الدین نامی اخبار نویس که بهین کار مامور شده زفته بود بسیارش اصفا ن کولار و و
 نندی گدّه همون طرف اقامت داشت بد ریافت آن خبر مرجع القهقری از آنجا

شبگیر زده بکری پات متعلقه ساکنده رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
 ریڈ دست ازان کار باز نگشیده بود چون خبر استعدادش کرد و سامان ذخیره و غیره بسپه سالار
 موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجاه سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار چهار
 شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندوبست تمام بابست و چهار هزار مردم باروش
 هزار فرنگی و ده هزار سوار تربت بقصد تسخیر بالاگماٹ نصبت کرده برای ویلور رسید سلطان
 جینی که سواد و روانی را محل ترول رایت جاه و جلال فرموده از فراسیسین پهلجی ال
 و جواب کو مک میکردند جو سیس خبر کو چیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه و جلال
 رسانیدند تا محمدرخان بخشی جان باز بدریافت این کیفیت باگران جمعیت از حضور رخصت
 یافته از گماٹ چنگم تیرا تور رسید و قلعه تیرا تور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار و سید
 پیاده پالیکار و نیکٹ گیری بیداری انکٹ نایر بجا است آن قلعه نامزد شده بودند که گرفته
 از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایر مذکور به شب ستاره شماری
 کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه انبور گده گرفتند سواران جبرار از عقب شان
 در تاخته در دامن کوه جوادی پاله بیک حمله آنجا راه را تاراج نمودند و نایر و سردار مسطور را
 اسیر کرده بردند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای
 با اعتبار و عالیجاه و سکن رجا به پسران خود از حیدرآباد کو چیده به پانکھل طرح اقامت
 انداخته امر را با فوج کثیر به تسخیر بلاد قلم و خداداد پیشتر کو چانید چون سپه سالار انگریز از گماٹ
 موکلی و نیکٹ گیری که ساف و درست کرده بودند عبور کرده در موڑ واکل و کولار و بسکون
 شانماندگذاشته راست به شسراج پور که سه کره می بنگاوست رسید و بود که سلطان
 باستماع این معنی بر سبیل بغیر در تاختن مخفی نماند چون که فراسیس خبر غریمت لشکر انگریز

و احوال برهم خوردگی مواضع بالاکهاک نشیند به نهایت محبت و اخلاص که بخدمت آنحضرت
 داشت نمیخواست که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق شود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
 خود را بآنگه در جمیع امثال و امور و نوای آنحضرت می نموده باشند روانه نماید بعضی نوکران
 حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهر
 کردند که اورنگ سروری و افسر متری آن آفتاب برج شاهی و سرقراری در علوت در
 بیوسیله غیر از سپهر برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را هیچ وجه احتیاجی بمرد
 فراسیدسان نیست پیداست که این قوم با که وفا کرد و که ایم دولت با عانت ایشان قیام
 و رواج گرفت غرض بدلائل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بدو فراموش
 نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تاختند و همچون شب قزاقان
 و بانداران را حوالی لشکر انگریز به آتش فروزی دستوری داده خود بدولت به بگوشه یافتند
 قزاقان آن همه شب با برکتنازی و بان پرانی و قوافلی بر روز آورند صبحی سلاطین موصوف
 بلا اندیشم پیشتر کوچیده از محل صمیم و خطر گذشته آن روز در میدان بسورخت حیل
 انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
 سپهدار را مع قشون بجا است دویم قلعه مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بهادری
 نامی را که سابق فوجدار کشنگیری بود با مقلعداری نامزد ساخته شیخ انصاری سپهدار ابحر است
 قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنگی را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
 مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکه خمیه تیار
 نشده و بار از پشت چهار پایا فرود نیامده جمیع سوار برای همیه گاه اطراف منتشر گشتند
 سه چهار قشون حبش و اسد الهی و دوسه هزار سوار اصطلیل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند در آن حین کرنل فلائیڈ مع تمام سوار تریپ اقدام کرد و بفرودگاه سلطانینا
 در تاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سواران قشون فوراً استراحت کرده
 از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته بهر میت دادند قضا را کرنل مذکور تیره
 تفنگ دریند کلاه خورده یارای زبان کشادان نداشت و دیگر سواران رسالتاب
 جنگ نیاورده روی از معرکه گاه بر تافتند سواران ظفر توانان سبقت بکار برده به پیش
 و تیرپه آنها گرفته واد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع سپاه
 اسیر کرده بر مذبحه السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند و دیگر کرنل مورس و
 جنرل مینڈس با سپاه کثیر بر شهر بیگلور یورش کرده بعد تلف هزار و دویست نفر
 کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
 بسرمایه نمایان افلاس را اهل لشکر انگریز بر طرف گردید و کرنل مسطور بهران یورش
 از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله تیرنگ بازی فلک بد کردار دیدنی در درگاه
 در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پیرگاه سکنا ای انجام دست فراموش
 رساند اکنون اموال و متاع آنها بیخادر آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
 خارج بند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کشیدند
 قمرالدین خان حسب الحکم بالشکر خود و رسوا و لبون کوڑی اقامت داشته بهر قلعگیان
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان و الاشان بنجالی کردن قلعه
 فرمان دادند تا کشتن را و به قلعه رفته تمامی اسباب و آلات توپخانه و خزانه را اجناس
 و سامان دیگر کار خابنجات از اینجا بر آورده روانه دارالسلطنت نمود فقط یک قشون
 و دو هزار پیاده احشام با سامان جنگ با اهتمام قلعه گذاشت در آن زمان تجویز

بعضه دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه چنگی بجا است موسی لالی فرامیس گذارد
 ونواب قمر الدین خان ونواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابلہ و مجادله سپاه انگریزی
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابلہ مغول و مرہٹہ نشاند تا آنکہ فرامیس بهم بجا است
 قلعه خست شده تا تالاب کار نیز رسیده بود کشتن را و بعضی نمکخوار بر این معنی اطلاع
 یافته از روی بغاوت هر کار نامی انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
 اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش تسخیر قلعه همین است خود
 بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرامیس در خورد و دستش گرفته چند
 همونجا نشاندہ بیخنان بهیوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
 همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دوپیشب از راه تیری شکل
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپه دار و قلعه داران بحسب اشاره همونجا نه برانند
 رفقای خود را که مستعد دفع اہل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذارند و جز
 نیز که در آن معدود نزد خود داشتند با این جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیدہ در تاختند
 تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرد و بارہ سوار شدند ونواب سید حمید صفا
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فائز شکر شد و ہر دو قلعه دار پیش دروازه
 پای مردانگی بعرضہ زرم فشردہ با چیل و پنجاہ رفیق شجاعت پیشہ و شیخ بدین سالار
 بعد تردد شایان مقتول و شیخ الصمد سپه دار و ناکیواریان قلعه سیر شدند تا قلعه مفتوح
 گردید و محصوران مع زن و بچہ و اموال و اجناس نقد و ہمدست سپاہ انگریز شدہ
 ناموس ہا را بتاراج دادند اگرچہ وقت یورش سلطان جہان پناہ سوار شدہ و تعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خون نری خلق الله باز داشتند هر چند خان
 مزبور و سید صاحب بتراختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
 کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز برانگنده نکشید
 صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکری را بر پشت داده خیمه و خرگاه بسیار بستند القصه بعد سه
 چهار روز سپه سالار موصوف دو ستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن
 قلعه نامزد کرده چند سالان جنگی در آنجا گذاشته باختر رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
 یعنی چک بالا پور و اله وینگنور و اله وگمت کمین و اله و مدن پلی و اله قلججات و قصبات
 قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی بجنگ
 و بعضی بصلح یضبط و اختیار خود آورده باندیشیه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
 حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یلو که بآن سمت نهضت کرد و آن روز که
 قمر الدین خان با فوج خود سواره شده کوششش عداشکنه بظهور سربازان و قزاقان
 بر عقب لشکر انگریز و اهل بهمیرامتفرق و پیریشان ساخته مال و متاع کثیر بغیر بردند
 و تماش در شکست سپاه غنیمت از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
 جنگ کنار کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فردای آن روز
 پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را خیمه خیام عسکر خود ساختند برای
 را با چند سپاه روانه کرده قلعه را آنجا را بصلح بر آورد و تمامی دغایر و غله بهر قسم به دست
 به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالا پور و خرد و فرود آمد
 چون قلعه را آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب حکم و الاقلعه خالی کرده
 با تمام سپاه دکان و نایک و اریان و ادوات جنگ بکوه تندی شتافت بود و هر اولیان

شکرانگریز به رحمت تنای داخل قلعه شده بضبط خود در آورند و چند سامان
ذخیره که افتاده بود به دست خود نمودند سپه سالار موصوف بر حال رام سامی کوثره و
راج آبخار رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله نمود و پیشتر بطرف آبخار
درگ نهضت کرد هر گاه یک بعد مدت امتد طالع کوثره مذکور یاوری نمود و دارا را بایست
به دست گردید نامبر در ساعت سعید داخل قلعه گشته بعد ادای رسومات تنهیت
شکون نذر و نیاز ششصد پیاده جتار اسیراری یکی از دولتخواهان خود طمانه گذاشته
قلعه اندخای را سباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف ملکای کنده که جنگل سخت واقع
شده بود شتافت سلطان کشور کشانگپ نایر را با سردار انگریزی که در تلچیر تریاپو
اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگه پندت بهشیره زاده اچان پندت نایب
ارکاٹ را که در عهد فرمان روی آنحضرت پیایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چند
گشته بسرشته دارمی در ولست تعلقات بنگلور نافرد شده بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل نموده یا مخالف یکدل گشته سبیل خراف پیو دیالیکار بهرین هلی و
رای درگ که محبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پایکار سرشتغال
داشت بقتل رسانید و کشتن را و را به بند ولست دار السلطنت و فرستادن خزان
برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
شکرانگریز شبذیر انتهاض را نند و به بالا پور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرنامی جنگی نواخته چون
سگان صدای عو عو بر داشتند تا آن حضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران
بیشه دلاوری باطناب کمند جبراق قهر اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

و سید پیاده را که یکدل یک زبان شده دل از دست خویش بردم داد و لا و دادند
 و دو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
 آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عیبت از تبر و ساق و دست و پا شکسته
 گذاشتند غرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان نمودار گردید پس آنحضرت
 و الامتزلت از اینجا کوچیده بر سواد سلطنتی مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
 اپناجی درک را از دست محمد خان بوژک قتلدار گرفته حصارش شکسته دو ستر روز
 مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه الصندر غلات و مواشی و غیره به لشکر انگریز
 رسانیده سرخرو گردیدند پس از اینجا پیشتر کوچیده بحد و دمر و ک ملا فرود آمده بود که
 اسد علی خان و بهرام لیلوان مشیر الملک بانچه هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
 دیگر از اینجا کوچ کرده از راه چیتامنی و موژ و کل به نیکت گیری کوته رسید سلطان بی الا
 با سپاه نصرت شعار کوس نرم نواخته مستعد شده بودند که با سوسی بلباس سیاه
 از دار السلطنت پلن مع شقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بجلوت غرض رسانید
 که کشن را و عاقبت خراب با بعضی حرام خواران و سیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
 است اغلب که حال در دار السلطنت افتد که مدارکش سهیل بر میسر گردد و حادثه
 باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کند ی را و مردود و مجرم پیچوده از بمبئی لشکر
 کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی از این معنی دل از دست خویش برداشته اند بجز و سماع
 این معنی نواب سید صاحب را با لشکر بنده و بست دار الامارت جنسیت فرموده اند

ذکر بند و بست دار السلطنت و پیاده اش خود حسین را و دیگر

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت رشل فزائی مغول و
مرحله بدیاری اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همون سال آنکه

هرگاه سیکه نواب تپه صاحب خص گردید از راه جنگل باکری و اتری درک نورآبد و پاس
شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرو آورد و خود بچند خواص
و چهار پنج صد سوار پیش رو از قلعه پیش از میدان صبح صادق رسیده بهرافتلاح
باب بنام دربانان صدای بزرگ داد سخنان رسالدار دولتخواه که بجا است آن باب
ناخود گشته بود از رسیدن نواب معصوم خوشدل شده در یک پای ابواب و اگر در
پس نواب داخل قلمه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گماشته خود آداب
زمین بوس بیوالده باجده سلطان بجا آورده بچهری جلوس کرد قلعدار دار السلطنت
که داخل مشاوره نه ناردار بود چون راز خود پر ملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته
سخنان دولتخواهی خود و عمل بجای زنده دار زبان رانده در گرفتار ریشل صراحتی نمود
نواب موصوف چو پداری را با حضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده
در جواب گفته فرستاده صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
بیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجا حضارن تاکید فرمود تا آنها در خانه اش
خزیده در حجره را که از اندر و نش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخته
ششش را در مزبله بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل تو شکنجه خاص
نمودند و وقت اخیر آن مرد جوانی گفت آتش که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
الطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زش که جمیل و از زیور حیا و وفا آری است بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدومه تنقیح
و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید و آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
و خیم العاقبت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت مسیبت
گردیده در وقت تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافت
بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته نیربانی دایه بختاورد و والده آنحضرت را
از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید و بود آنچه که بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
زنار دار حرام خور بر زنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آه بهتان صریح و تمهید
کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی راضی نمی بود خود را از اینجا آواره می خست
بلکه هر حیل جان خود را رایگان می باخت قطع نظر از این هنگام طلبه شستن هم بر سبیل تن
برضایش ندادن خود را صنایع ساختن نمیتوانست القصه آنحضرت بهم ده هزار سوار
بسرکردگی قمرالدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریز تا مرد و فرموده عنان توجه به دست
دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بخاره
و لمانه و راس گاوان نوکر را بانور گدازه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
ضروری و سرب و باروت طلبه داشته از راه بی منکل و مالور به بنگاه شتافت سپه سالار
سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
بر چند اول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله ترب سوار انگریز بودند چون شیران
آشفته در میان کوران خسته در خرد در افتاد دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند
پنجمه از راس گاوپر غلات باد و صد سوار مغول غنیمت بردند عرض هر روز سلی داران
و قزاق و فاعنه و دکنیان پروانه وار خود را بر تلایه دار و قزاقان آن هر دو لشکر زد

خلق کثیر را طبعی شیر شمشیر و اثر در تفنگ و سان می ساختند و راه آید و شد مردم در سد غله نوعی
 مسدود نمودند که احدی پایی از دایره گاه لشکر در روز و شب تا بیرون نمی نهاد و در
 مقدمه نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
 رعب و هراس بقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابله حضرت
 سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم مبدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
 آدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرسته ناظم حیدر آباد خود در پانچل منزل و مقام
 گزیده امر را به تسخیر ممالک محروسه خداداد خست کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یا جنگ
 با فوج خود در تاخته قلعه گنجی کوچه و تارتیری و تارمری و غیره به سعی چند ماه بضبط خود را آورد
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلو خانه دوزخ خست
 و حافظ فرید الدین خان المخاطب بموید الدوله بالشکرگران بطرف گئی در تاخت قطب الدین
 خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته تردد و شایان
 بطور سرانید و تماشای فوج خصم از حد گذرانید در آن اثنا حضور طلشیه مع فوج
 خود متوجه دار السلطنت پهن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کوچه فیض حصا
 عرف گئی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رفته مرعیت
 بکریه نمود و بسعی اندک روز شهر کرطیه و قلعه سدهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
 قلعیگان با خطر آرسایده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده ضرب توپ و تلعه شکن بمحاصره گرم گنده پرداخت و اوقات شبها روزی
 یکشایش قلعه مصروف داشت اگر چه بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب وانه داشت

اما قلعه داران حصار کوه و پائین بنا بر جمعیت اسلام اصلا و سوسه و غدر غم را بخاطر خود
 جان داده و در دادن قلعه ببردان غنیمت سر باز زدند و از انواع آتش بازی و شلک توپ و
 تفنگ و می دلیری یورش کتان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهه از سر کرده
 پونه رخصت یافته تب تسخیر قلعات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه
 بهر ناحیه و بهر سمت بهر تاخت و تاراج مساکین و موطن منتشر ساختند چنانکه پیرام بابو
 ناظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنک تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت نمایی
 تسخیر کرد و ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دمار و آوار
 بذاخیر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیمت از طرف
 قلعه هجوم کرده یوشهای شایان نمودند اما اهل حصار بهارش چوب و تیر و تفنگ و
 خشت و سنگ آنقدر تر و در بطور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته
 خسته گشتن غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه وادت لعلاری و بهادری داد چونکه سرب
 و باروت و ذخایر نخرج در آمده لاچار قلعه بعد عمد و پیمان بمخالفان سپه ده باد و نهار در
 جنگی اسیر غنیمت گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
 جلی بکار برد از آن خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زندنجیر کرده به پونه باید فرست چون
 این خبر بمسمع خان صدر رسید برقرار مدار آن بخت برگشتگان لاهول خوانده دل ازستی
 خود برداشت و دلیرانه با هم را بیان خود همت گمراهی گشت مخالفان چون مورطخ
 بران گروه هجوم کرده تبیع و تیر در آویختند هر چند سلاطینان همه تبلیغ نموده اما مقدر
 بدفع اعدا پر و اختد اما بعد تلفت خبر از آن اهل ضلال پله اسلامیان سبک گردید خان
 شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه زکونده ماند و عیش

پایمال سم ستوران مخالفت شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسخرند
اصنام گردید و بجای تخت سلام رام رام رواج یافت و هری پست پر کینه از راه سوارو
بعرضبط اطراف و جوانب به هرین بلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار آنجا را که امیر و
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوجیده بضبط صوبه سر اکامیاب شد و
پیرام ناظم مرج از بندوبست دمار وائر و انکوله و مرجان و سوارو و غیره فرغت
یافته به چیتل درک رسید و قولنامه بنا بر سپردن قلعه بخود موسومہ دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه بیاری جاگیر چهار لک و پیمه مقرر کرد
شود و بهیچ وجه مزاحمت بمال متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود ظاهراً بقبالین معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته روبرو حسب نخواست سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب خان دولتخواه باد و رساله اسد اللہی و ہزار پیادہ جزا
از حصار بیرون آمد باین ارادہ کہ پنجمین پیوستہ بازوی سعی بکشاید راست متوجہ
لشکرش گردید چون آن ہمہ در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی کہ شراب خور و بود و حالت
نشہ بند و قسر کرد اگرچہ آن دولتخواہ از روی غضب ہمو بخا و را قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بند و قسر ہراسیدہ مستعد جنگ شد پسین و لتخواہ مذکور بلا اندیشہ
حمله کردہ دست شجاعت بر کشاد و بضر ب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران ہند و ثرادر چاک زد و فتنہ ہستی جمعی کثیر را فرو نشانیدہ با تشکہ آخرت فرستاد
تا آنکہ ہمہ سپاہ خصم متفرق و پریشان شدہ با سر داران خود راہ صوبہ سر اگر فتنہ آن و لتخواہ
کہ نر و بازوی دلاوری اعدا را منہزم گردانید با ہمہ سامان آن لشکر و اخیم و افراس

بانند فرین آلات حرب و پر خاش منظر بارالمقر مراجعت نمود ناظم مرج از سر راه گریه کوه
 مدگیری شد و مادهور او نام همیشره زاده خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با ارکان رسد غلات و مسوا
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست و نه
 به بندوبست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بر دی و چین پٹن عازم دار السلطنت
 پٹن گشت پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که بجنگل ماکری کمین بودند
 در شبهای تاریک و سردی رستم به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم
 بنجاره مع راس گاوپر غله گرفته می آوردند و گاه بنی نگهبانان غلات را گرفته گوش پینی
 می بریدند کسی که بنی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاوپر
 بر جوال می آورد پنجر و پیه و کسی که اسب از آن لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گردو پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
 تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان
 پُر رسد و ذخائر را رمانیده می بردند تا آنکه هرگاه لشکر انگریز فایز نواح کرکیٹ گردید جز
 چیزی رسد و غلات ذخیره در آن لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی
 کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانینا حسب فرمان والا
 چهار پنج تبیری پیشین و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از رسیدن
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو تبیری تسخیر
 کرد و جنرل منیڈس با ابنوه کثیر بر کوچه کریکٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپهبدار
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوچه شلک های توپ بندوق چنان رخنیت که از صدوا
 پراگندگی تمام جمعیت حمله آورد و داد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلفت هزاران مرد کار به نیل مقصود برگردیدند در آن اثناء دو رساله فرنگی روی از مردم
بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهبد که ما بین کوه چینه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد
دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گداشته بر روی مخالفان صفت
کشید و پای ثبات بر زمین قارفتند در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور ساینده خط

زهر دو طرف مردم تیز جنگ	بخون زیر هم تیر کردند جنگ
بخون بسکه جان فتنه بیرون رفتن	زمین را در آور دجان در بدن
زهر دو طرف ما جرا شد دراز	نمی شد گر هبای اندیشم باز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش نشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر
مخالفان گشت و همراهانش بحیثیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسری جامهای
شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتا فتند القصة تا پانزده بیست روز سپه سالار انگریز
قطره زن وادی تردد و گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بشیل از قیاس نمود هرگز صرفه در ستین
و آویند دید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع از هر سو سبقت قطع نظر
از گاه و همیشه یک آتار برنج را چهار روپیه سرخ مقرر بود لکن کسی از شتم نمیدید و بیهوش و پیه یک آتار
آرد خشناش سرخ یعنی راگی و یک آتار روغن گاوی بهشت و پیه و یک چوز و مرغ به یک
هون پول می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده
حسب التاکید سرداران خود گاو و آن توپ کیش را گشته از اکل گوشت آن حواس لشبری را
درست تر داشتند چونکه سپه سالار موصوف آتار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر
تاراجی غلات رسد گر آن که از طرف ملیوار بد رفته شایسته می آمد در ولست از دست
قزاقان غازی خان بید و سلی داران توپ سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسری تلف شده همه غلات و سامان آنجا در اخل موکب ظفر کوکب گردیده بود و نیز مسجوع فیت
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری برآید چه تو پها را در جای زیر زمین
 پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طپا نچه بازده از را
 کری کو طره مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایت را راه فرج عاقلانه پیو و جمیع
 پنج شش بانگی میوه خشک تربید زرقه بانداران حضور از طرف منشی حضور موسوی ششی
 سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر اقتش پی برده میوه او را
 را انعام داده و سپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
 بالعرض تبصیر تمام راهی گردید و تو پهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود کمی شنید
 و هر روز از صبح تا سه پیر و یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهد این حال اگر بعضی امر
 و خوانین دولتخواه بخدمت سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و نیز بازوی
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما راسی عالم آرای عقل دورین
 صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
 سپه سالار موصوف باندیشه خرامان خرامان روی غریمت باتری درک آورد قلعه
 آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلیه حصار استقبال
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره با مواشی بسیار در آن مکان
 به دست گشته در تسکین سپاه شد باری بقیمت یک رومیه سه راس گوسفند و
 یک بون سه راس گاو و از بازار به دست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده نقط
 گوشت گاو و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه جحیش در گذشتند با این غلات میترسم

یک آنه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دوروز مقام کرده چند را سان گاو بهر سانده
 بتوپ کشی داد و از آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُردو درک رسیده بود
 که پرسرام بهاؤمر برشته مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
 آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات و
 کنایند چنانکه در یک روز فیروپیه دو آتار پنج و چهار پنج آتار جوار و غیره بهر کس
 بهر سید تا لشکر یان انگریز از دستبرد جوع چند خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور
 سامان آذوقه و ذخیره و رسدگران فایزنگاو شده بود جوال جوال غلات هر قسم
 و بهل بهل شراب نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بطور مرمره گو سپند و گله کلر اس
 گاؤ به لشکر ساینده مورد لوازشات سپه سالار خود گردیده در جلد وی این نیکو
 خدمتی و بهوخواهی تحصیلاری نیکو و همکوره و کولار و موڑ و اگل و هسور
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
 سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکری درگ و نندی گڈه دستوری داده
 پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسط پلٹن یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شصده سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده باوجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
 ران خود بهجده روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرل مینڈس در مورچه آمده اقامت
 داشت و اهل فرنگ ابعافی غنائم و زنان محصور که بسبب اتحار به کاری لطف علی بیگ
 بخشی آنجا بیاورن و مرد قلعه نبوده بودند حکم یورش داد چون آنها در تاختند
 بیک حمله برکوه برآمده بیابانه متصرف اموال و اجناس زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها بیاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر
افتاده جان خود را فدا عصمت ساختند بخشی ندکور سلطان خان قلع را آنجا
اسیر آمد و ماکری درگ هم بجنگ سه روز آخر صلح مسخت گردید

ذکر رسیدن سکندر جاهد نولاد جنگ بن نواب نظام علی خان
باشیر الملک سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگل حیت
و تاراج کردن فتح حیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و
کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد
گورم کنده و تاختن سپه سالار موصوف کرت ثانی لیسرنگ پٹن
ورسیدن هر هشت به لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان
و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع یک
کیفیات و داد سن یک هزار و دوصد و هفت هجری آنکه

بعد معاوت سپه سالار موصوف نیل مقصود از سرنگ پٹن سلطان دیشان بسلح
عقل و ورین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهزاده کلان را با لشکر گران
مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنده که تردد اعدا شکنی او شان منظور از مان حضو
شده بود مخرجین فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنج و دستوری یافت از راه
نری کیر لطف صوبه سراروی توجیه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل واری بوکاپٹن
فرود آورده خود جمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر بیل میغار

بطرف گرم کنده شتافت حافظه کور ازین معنی خبر دار شده به هیئت اسباب محاربه پرداخت
 بمقابل برآمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت مع جانبازان اسپان انگشت دست و
 بازوی شجاعت بر کشاده جزائی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
 سعی حافظه از سی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانده و اتباعش همچو اوراق یکسر
 متفرق گشته بطرف کرپه راه گریز میگردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته
 مترد وادی انزاع گشتند پس شاهزاده بلند قبل از مظهر منظر اسباب و جمیع اثاثه
 مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد
 موجب مایهانه حواله قلعه کرد و ترغیب بزم و پرخاش بشیتر ساخته قبض الوصول نفتد
 مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاده و شیر الملک که بابیت پنج
 هزار سوار و سستی هزار پیاده بر سواد موسس پل و یلیکاری که بفرده کوهی گرم کنده
 است فرود آمده بودند باستماع این خبر بر اسان شده بجهنگل و کوهستان سنکل پاله
 پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجام مسافت دلازمی کرده شبانگاه بر محاصران کوه
 مدگیری که فوج مرسته بود هنگامه روزی بر پاشاخت و سر سرداران فوج را چون گوی چرم
 ووز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت چو بی کثیر را با تشکده عدم فرستاده مظفر فایز حضور
 گشت و قمر الدین خان همدان روز با گردآوری رسد غلات و مویشی و غیره سامان
 ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر
 خود از راه بگلوه چاده پیاشده بر سواد خانخان پل با سپه سالاران گزینمختی گردید و همدان
 فرست جبل مینه پس بعد تسخیر کوه نندی گنده با جمعیت گران بطرف بار محل شتافته
 قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه معوجه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا در وازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمداغه پیش آمدند و با وصف
 قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام بیج و باره پرداختند
 و بر نیزش توپ و تفنگ و خیزال و حقه های آتشین و سنگ اهل حریت را نه بر میت دادند و
 بشجاعت تمام بر عقب منترمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زیر هرگز چشپانیدند پس
 خیزل را با جماعت و دست کرده فایز لشکر شد و کرنل کویری پیشتر مع فوج خود بعد فتح تندی گده
 از راه نیکو و هوسور لطیف رای کویره رسیده دلهای قلعه داران آنجا بکن بنحان فریب
 و خاطر داری و نروبان تقدیمایان تسخیر کرده بعد پراپیدن چند گوله توپ بنا بر صلحت کوه
 مذکور را مفتوح نمود و پنهان گذاشته برگردید القصد چون ایام بر شکل منقضی گردید سپاه
 موصوف بالشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرزمینک پهن بنور انتهایش و انت
 و منترلهای دراز در نور دید و از راه چن تین و اتیری درگ بر سواد کری کویره رسیده یک
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعه کری کویره چند نیر کیداران محافظ داشته
 از میان کوه های هرور بدو پیش شب پیش آهنگ شد و بر تیرهای که بسبب تیر اعیان
 و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرست بود و سپاه هم چندان نداشت حمل کرد
 بضبط خود آورد و دوشک زنان روی خود به آوردی خاص نهاد انحضرت که بالشکر خود
 این طرف جوی خیمه سر پرده آراسته بود و جاسوسان و منبیان اخبار را اکین
 بغاوت و تاراز رسیدن یک تازان میدان جلالت و هوشیاری خبر رسانیدند
 یکبار فریب خوردند چون فرصت زرم اعدا شکنجی یافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
 تفشچی و کماندار متوجه قلعه دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
 با فدایان معدود روی توجیه بزم خصام آورد و اتفاقا در تاریکی شب ابل موکب سلام

با استقلال تمام مشغول جدال و قتال شدند نیز خولش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
حالت امام خان سپه دار و میر محمود سپه دار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد و بیداد
و مردانگی در دادند و تا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه عادی هوشیار بر آورده آخر
بسیر جناب قدم کشاوند درین فرصت خیزل میندیش دلاوری و چابکی تمام در تاخت
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل بانگ که اگر چه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصو محمدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت رخنه عظیم بدید آمد چنانچه در آن
تمامی محافظان حصار مذکور را بے حکم حضور بهانه تقسیم مایه ناهیه طلبیده پیش دروازه قلعه
جمع کرده برج و باره محالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جا
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در ساله اسد اللهی را به سیخ
بتیری که شبانگاه آنگزینان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هر چند رساله داران مذکور را باز نبندوق بازی گرم ساختند و بران بتیری حمله کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراهیانش را تهوور
زیاده شد پای ثبات نشسته حمله آوران را بر گردانیدند چون بحملات کرات و مرآت
شاه فیروزی تیرخ نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانین معاودت و تقبل
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتوینچینق و نبدیق
و جبرال انواع آتشباری آراستند و مستحفظان تهوور توامان در هر جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کار گذاران امور جنگ سایا منهای مخمل فرنگی و
اطلس خطای و زلفت رومی بر سر هر یکی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلافتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قشرب و اشتغال عیش و عشرت شبهاران زنده داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دور فرور پر سرام بها و وهری نیت بالشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و شیر الملک با فوج خود بروقی تا لایب
مقام گزیدند سپاه انگریز بحسب کم سپه سالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعہ
احداث ساخته موچه شرقی قلعه این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرات و عجالت
ذاتی آنحضرت را بمگنان بواجبی می دانستند بلکه از نظر من الشمس بعد دهر سده دولتمند نبرد آریابا هم
مشورت نمودند که ایام جاریه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار سهیل ترین
و جوه صورت نخواهد بست و خلق بیشتر ابعصره تلف خواهند رسید جهان بهتر که کار بصاحبه
و آشتی بر آورییم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سده دولتمندان
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش و کلارا
نزد سپه سالار موصوف و مرهبطه با تحف و هدایا فرستادند تا وکلادر تحریک سلسله اتحاد و
اتفاق شمر الیای پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحہ دلها شستند سپه سالار مغری الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم استم دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنل میثدس بر این معنی گوش ضمانت
و بعد رد و بدل بسیار از سپه سالار رخصت گرفته بر تیری شو بار سیطیه که بینی قلعه آوان گفت
و سید غفار سپه دار بجزارش زافر و شده بود در تاخت و آن در جمیع هم بر جبال و قتال
استقبال کرده پای ثبات میدان دلیری فشر و با استعداد بندوق آتشبار و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان تبخیر رسانید
که مریدی بران در عالم بهادری امتحیل نباشد آذگویی خضر را بچوگان شجاعت دیو

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد دو ساعت که سپاه منصور در نچت و نپروا کلم
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت
 یافته جمله یکبار حمله کردند سعی موفوره سپاه منصور امتفرق ساخته جای گرفتند فوراً
 سید حمید و فاضل خان هر دو سپه دار با سپه دار منهرم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش
 رستمانه جبراً و قهراً حریفان رازده روزه برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
 هزار سپاهی انگریز بخاک هلاک افتادند بقیته السیفان حیران و پریشان بشکر خود معاود
 نمودند اما همون روز جنرل میندسن بخیمه خود آمده طبایخه گولی پر کرده از دست خود پر خود
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طبایخه دیگر برداشته بود که کرنل
 ملک جنرل اجینٹ بر صدای پشتول اندرون خیمه شدن و دیده دشمن گرفت و بیست و سه سالار
 موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر حمیت
 و سلامتش شکر آبی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بزرگان را نذ گفت
 اکنون صورت صلح معنی صلاح حال مال دارد اگر چه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
 تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبطه دارد اما از شرکاء اندیشه بیک کرد که در بهر امر
 شریک اند در نیصورت چه فایده سرکار کمینی خواهد شد بنا بر آن مآشتی را مناسبین وقت
 میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضانهاد حاصل بمشاوره و تجویز هر سه شریک
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک حاصل سه کرد و روپیه یا همین قدر نقد سلطان
 نرم دل بهر سه دولت مند از اسپارد و تاوه رل مبلغ مذکور یک دروازه قلعه دار السلطنت
 بدست سپاه انگریزان گذارد و یا شهزادگان را بهر تسکین هر سه دولت مند نزد سپه سالار موصوف
 روانه سازد چون سلطان دولاندیش بهم کارای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

و ارکان حرام خور خود اتیر دیدند لاجرم بهر قاضی است آسودگی خلایق باقبال انمغنی پرداخت
 ضلع بارمحل و سلیم و آتور و انتکیری و سنکلی درک و دندکل و کلیکوٹ و غیره
 بانگرنیزان سپردند و در ولایت بلاد کرپه و تار تپری و تارمری و بلاری تفویض فیض الملک
 دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف کجنگ بهر الغنیمت و تسلیم نمودند
 که و در و سپه نقد با سامان تحایف و تشریفات و خلایع عاید ساختند بر حسب تدعای سپه
 موصوف معزالدین سلطان و عبدالخالق سلطان جگر بنده آن خود را به اتالیقی غلام علی
 خان و محمد رضا خطیب بی جامع ارکاٹ با مر رسالت نامزد فرمودند و در سپه سالار
 موصوف روانه نمودند تا رسولان دانش و کلمات پرور و تبریز پذیر و سخنان بدین
 شاهراه موافقت و مصاحبت را از خس و خاشاک کینه و محاسمت صاف نموده همه بار
 بهجت و بدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت بپن برداشتند پس و دولت بعد تقسیم مبلغ
 مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپه سالار انگرنیزا بشهر ادگان جوان بخت فایز مدراس
 شد و عزت و وقار آنها را زیاده دوست میداشت و کرل امیر بانی سلطانان موصوف
 مقرر کرده با آداب خسروانه ناز برداری می نمود و اندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
 خالی کرده او شان را فرود آورد و همه سامان و شیمای ضروری مهیا ساخته مخصوصان
 و خدمتگذاران او شان را اجازت آمد و رفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
 که محض سپاس نیداری که بارها در باب صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
 ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کرده بود و سلطان زادگان را بر سپه سالار خود
 مقدم داشته از عهده مروت و مدارا می برد و همیشه باب ترسیل احوالات و مشروبات
 نادر و میوه جات فاخر مفتوح داشت پس جنگی سپاه انگرنیزا تمامی قلم و محکمت خسداد

بر خاسته بنید و بست بار امل و غیره شتافتند منادی منیت همه آن بلاد بلند آوازه کرد
 ذکر روانه شدن افواج سلطان به تنبیه پالیکاران اطراف و
 بند و بست قلم و محروسه دیگر کار خانات که اتر شده بود و تعمیر قلعه السلطنت
 با دیگر کوالیف و دوا و سن یک هزار و دوصد و هفتصد و بی آنکه

از ان تاریخ که هر سه ولتمند کامیاب بدو دیار خود مراجعت کردند سلطان بدیافت کوالیف
 ممالک محروسه امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساوه کار
 همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند تقاریف قرائن نیک و دشمن جناب
 شده که حمدی خان ملا را الهام با چند ساوه کار کرناکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم
 جاده خلاف و حرام مملکت گذاشته بود و میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را بر باد
 غارت دهد و دال بر این معنی اتر می بعضی کار خانات گشته بود چنانکه اکثر توپها در
 عین کارزار از یک گل محاسب اشاره همون بدیخت و مان بند شده بود تا یک یک
 نمک حرام را بنسری اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خبر بان بباد غارت در
 داد و نقد آنها جمع ساخته بادای نزد قسطنطنیه می نورد و سولان با وقار تبلیغ داشت و همدان
 زمان میر معزول اعنی صادق بی صدق و یقین باز میسند دیوانی حضور متمکن گشته آه
 باز گرگ کهن پاسبان رسته گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل ماده عداوت
 پندار شقاوت از زمان عزل خود ماده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امر او چنین
 را که دولتخواه بودند و تابودن آنها کار خاطر خواه خود کرسی نشین ندید بدلائل فتور قصو
 بلا صدق معنی متمم ساخته حسب کم از جان ربوده نقشه که در هیچ عصر نشان نمیدهند

در آن صوبه نشان در آن حال بعضی آصفان جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
 که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند او بپوش
 راجع ساخته سرخوت و پندار برداشته پای تردد در تخریب بلاد پیش نهاده اند بلاد سوسه
 به موجب در اندامی خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر بسته اند چنانکه شخصی از
 ارباب ضلال بنگمٹی کوڑه نامی کوه کوری بنده را قایم کرده است بدستور آن متهم خود را از
 اولاد پالیکار مکیسی و انموده کوه مدگیری را ضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
 را گرفت و مقام متعدد در حرب قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید مجنجان
 آصف جیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی صنی خود
 یکی از متوسطان بسپانایک پالیکار هرین بلی مشهور ساخته و ارث راج آن سمت انموده
 چهار هزار پیاده از قوم سید فرهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هو جنگی درگ
 قلعه گوڑه من مضاف صوبه هرین بلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
 سرکار خدا دمی نازد که در جنگور حسب حکم قبل سید چنانچه رقم مسطور مفصل اینجا در کتابت کرده اند
 و احکام در اورنگ منعم نگاشته است عرض باستماع این اخبار است آتش و غصب
 سلطانی سرشعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید سپه دار را با فوج سنگین اسب برای
 ارباب ضلال بطرف کوری بنده و دیگری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
 به تنبیه شقی هرین بلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بزیل
 یلغار در تاخت و قلعه گوڑه اگر گرفته تبوپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
 کینه و راندخته جبر و قهر احیا کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور پنهان گذاشته سمت
 بهو جنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با و بهواری سید را با وصف قلت سامان سپاه

و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
 کوشید اهل خلافت نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
 بطور ساینده و جنگ مردانه نمودند و روزی خان موصوف بر جرات دلاوری کفار
 بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
 از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجیه بقصد انتقام شقیه آوزند و به لیری
 و شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوس کزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده دای
 وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمی گردید آخر غنچه ولان تاب صمصام خون شام
 غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ابدار گردید و شقی مخدول یعنی سردار آنها با چهار صد
 کفار اسیر شد و شوم شکریه برادرزاده نایک مقتول که آنجا بجایت مرثیه بعضی تعلقات
 هر بن اهل بضبط خود آورده در نار این کیره سکونت داشت باستماع این خیر مضطربانه
 باز آن طرف جوش تافت پس خان مشارالیه حکم منجمه اسیران بعضی بارانبار عبرت
 دیگران دست و پا شکست بعضی بار آلت مروی مع انشین بریده آزاد کرد و حصار کوه
 مزبور و قلعه هر بن اهل و غیره که استظهار بد بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود
 و بهر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکر با در حیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
 مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آنی گندی و کنگلیری را باز بضبط تصرف خود
 آورد و بهیری نایک پالیکار کنگلیری را قولنامه فرستاده طلبید و سدر بجالی تعلقه خلعت
 و یکت نجیفیل داده چنان تبالیف قلوبش پرداخت که نامر باطمینان کلی بخدش
 رسیده خود را یکی از بنده گان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و مقاد گشت و
 نواب سید صاحب هم با سپه دار موصوف بعرضه سه چهار ماه کوثری نبذه و مدگیری

و ترن گیر می را از قبضه ز نار بنیدان سنگین دل بعد شکست اصنام و او ثمان استقامت منجوت
استخلاص کرده حواله بسیج شماره ان نمودند و گوش بینی بعضی فخر و لان بریده معاودت کرد
و سید حمید سپهسالار اگر چه محسن بهو خواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیصل عمارتی و خطاب
نواب سرافرازی یافته بایالت صوبه گزنا مرگشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعرضه
جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدان سال بعد از آنکه زوجه ناموس موجب حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر سه دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده منزل تمام بخاطر قدسیه اده یافته باندک مدت بسیر جهان خرابان گشته بود و در آنوقت
محمی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیحه عالییه نواب سید صاحب بر
استرضای خاطر ملکه دورانیه عینی والدۀ ماجده حضرت سلطان مقبول منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتبخان شدن از اخترا برج سلطنت فرمان
روای یعنی خواهر فتح حمید سلطان بار مادر مهم جانبازی می نمود هرگاه اینقدر ریاست
و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتبخانیش صبیحه نایطه نمودند
بمجمیع وجوه نوید شده در هر امر قصور میکرد بلکه نهانی با عیان حاسدان دولت خدا داد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میجو است انقضای عمر منته قلیل از دست سپاه
قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار رقیین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پایی شقاوت بدام بلارفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسید سفارش
سپه سالار انگریز یعنی لارڈ ارل کارن و اسبجادر بگذاشت الک و بیمه فعلیها سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان الانشا

خاطر شرف از سیاست و زرد و کوب و تغیر و تبدیل عیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچه نماند بود که آصفان از تعلقات و پیرگنات
مع عمال اهل دفاتر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبه عید الضحی همه بایش منبر کلام الله بر سر گرفته متعقد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تعلب تصرف در ارسال زر محاصل بطور نخواهیم رسانید
و روادار ظلم و در بخش خاطر رعایا و بر این نخواهیم شد و همیشه در نماز اورد و ختم درود و ترک
مناسبتی اوقات خود بسر نخواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه دار هم باشد بمعافی
حساب خلل بحالی تعلقات پان خصص می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعد از
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته مکر و هاتیکه لایق
مذکور نباشد لعل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست هر آنکه بطور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت خیرین فعال تنیغه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه جوار
و بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از نار داران و دیگر قوم غیب
انفرت تمام داشتند سوائی اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمع و جود پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت خواند بهره داشتند منتخب جمع کرده میرزای
کچهری نامیدند و بر همه فاتر بهر اقام جمع و خج و بحالی و بر طرئی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته فرین بدستخط می شدند و در همه مالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار بهون را یک عامل و یک سرشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم ز نار داران انداخته و لیکن بانی
و قانون گوراکه این همه بهر حساب زمین و از یاد ذراعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرب بودند کیت سلم سید خل ساختند اما این قوم نجوش آمدگویی و معامله دانی از عاملان و
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان
 عاملان باعتبار آن قوم کار ملک را نمی گذارسته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکرد
 و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذاریند پس زار و داران بخلق و خوشامدگو
 تمام تعلقات را حسب خواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میسازند
 و نصف در تصرف خود می آورند اگر چه خارج این همه انجمار السبع شریف آنحضرت میرید
 اما نظر بعد آن بدو عهده کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان رفتی نمیکرد
 و در هر موضع مسجد بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس مسلمانان
 میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در وخوانی مقرر
 نمیداشتند شخصی در قصیده مدح آن شاه مجاهد گفته است **س** ز تیغ ساختن شجر
 جهان و ابل جهان گرفت چرخ و ستاره بیه گدائی بد امارت امارک الصلوٰه و زانی را برابر
 دشمن جانی می انگاشتند چون بعضی پاسدار می اسلام از صحت ملک گیری و ملک داری و
 باز پرس اعمال اعمال دست سیاست برده اشتند هر یک در مقام خویش بے دشت گردید
 و خوانین و دولتمندان قسیم را از پای اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
 بمراتب مزایج اعلی رسانیدند و عمرهای کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
 بهیتم مامور می شدند بادنئی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای و الا اقتضای آن فرمود که
 هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و تمتع باشند که ادنی زادگان
 هم محروم درجه اعلی نشوند ازین سبب خلل فساد و اساس دولت روز افزون بوقعی راه
 یافته یکسر اراکین و خوانین سوداظرین شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و بجهت

با صنات نواز نشات شامانه ابواب مکر و غدر بر سر و اکابر مالی و مالی می کشود تا آنکه
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش مبرتنه بالا گرفت
 که غرور و دروغ بے مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و
 اطلاع آنحضرت فیصل میرسانید و جمیع مملکت انجور و سلم خویش پر فتنه و شور ساختنش
 عمل غیر معمول بد عای هوای خود می نشانده و رابعیایات غریت خوانی و دعوت
 تسخیرات که بر روز نیم من مریح سیاه دعوتیان غریت خوانده می سوختند چنان سخن
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان امرای سامع
 آن خسرو گیتیستان میرسید لاکن آنهمه ادراخا طر اشرف جای داده آتش غضب
 سلطانی بنزلال اعماض فرو می نشانده و در مقام تضرع او در نمی آمد بلکه در ترفع
 مراتبش میکوشید و ذیل مرحمت عنایت بر افعال قبیاح او می پوشیدند بنا بر آن
 او به سبب عنایات روزافزون شامانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
 و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را داخل نمی داد و فرامین متسل بر بعضی
 تحکیمات بے موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کار خباثات و حالات عایا
 و واقعات ممالک محروسه بحد فیض گنجوینی رسانید چون این حال بعضی سردار
 دولتخواه و ارالین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بودند
 الحاصل سلطان به تعمیر قلعه السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا
 قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری و حصار خیمه سنگین مع خندق عمیق و برج
 و باره کشیدند و جنوب به چهار سو حصار مستحکم باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دریاغ
 داخل چهارم قلعه گردید و غرنی قلعه اگر چه بنای چهار حصار از خیمه و حصا قدیم تر است و

ذکر معاودت رسولان با شوکت در سن یک هزار و دویصد و هشتاد و هشت
هجری و تقریر کچهریایا بحساب سالهای الحسنی و مباهای اندوختن اراکین
بالتاب میر میران و احداث فرمودن تحت سلطنت فایز حضور
شدن شهنشاه ایران زمین به سبب مخالفت اُمراء و اعیان آن
نواح و ظهور مراسم تنهیت شادی که خدائی و روداد کوالیف آنحضرت
و واقعاتی که از ابتدای سال هجری لغایت سال هجری آنکه

چون یک سال چند ماه خسر و زادگان و الاشان در بند چنایین سکونت داشته
بین الجانبین شرایط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نمود
معاودت نمودند شهر بایر نامدار در ساحت صحرائی وسیع و عریض یوسف آباد
عرف دیون بلی که عنان خوش قصد سیر و لشکر بدان ناحیه در تافتة بودند عجبای
رسولان جگر بند و اتالیقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی
خان و خطیب باند لشیر خیرگه در نظر بندی داشتند و اهل بدرقه حکمرانان را با انعام
و تشریفات شامانه نواخته مخصص ساختند و محفل جشن و سوره ترتیب داده و شامی
و طرب مهیا تر گردانیدند و بهرامی و سردار لیر را بعواطف خسرانه فریاد و بناصب
ارجمند مغرور و ممتاز فرمودند

بیغز و دشان پایه عز و جاه که

همه خوش دل و شاد و خرم شدند

و بهر آن زمان به یک از اعیان نامدار

ز انعام شهنشاه گشت خرم سپاه

ز بار عطا جمله خرم شدند

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهرهای کار خا بجات خود را تیمنا بتعداد اسماء الحسنی
 که نمود و نه اسم اند نامزد فرموده بستمقر سر بر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که الهی کچهر
 و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثالہ موسوم بودند چہار
 ہزار سپاہ ظفر پناہ را متعلق ساخته و نام حبش کہ پیش ازین لشکر سپاہ پیادہ را
 بنام مذکور میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی ماند کہ سید غفار
 حلال نمک میر میران اول شدہ و محمد رضا بن ایراہیم صاحب خال بزرگوار نواب جوم
 کہ جد پدری آن شہر یار می شد و امین صاحب پسر کلمان صاحب موصوف و محمد
 نواب مرحوم بخشی سایہ سوار سلیہ ار شدہ اما بادی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
 سید میرن سپاہی در کچهری دار السلطنت قتل رسید و بوزیر علم میر میرانی برافراشت
 و بہ بنکی نواب مشہور گردید و وجہ تسمیہ شل نیکہ پیش ازین خسرو نامہ را در بابا قوچی بنیہ
 نایماریان یعنی نامزد فرمودہ بودند بہ دلیری و بہر تمام علامت و وزیر خیر میران بدخشان
 نمایان ساختہ بحیر و قہر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفتہ در یک خانہ جمع کرد
 و بہر عبرت آن خانہ را آتش زدہ سوخت چون بزبان کتہری آتش را بنکی میگوبند
 او باین اسم معروف گشت و خانجہان خان و پرنیاز نادر و اسوا اینہا بعضی از قوم
 نواب و مشایخ زادگان کہ از کسب پاہ گیری و فن سرداری معز بودند منظور نظر پورشہ عام
 حضرت اسلام پور گشتہ میر میران و صاحب نوبت و نقارہ گردیدند و جمیع میر میران
 طردہای طلا پر جواہر پد کما می مرصع عنایت و حرمت گردید ہمداران آوان آلات
 حربیہ باین مہم صلاح کہ بندوق راتفنگ و توپ را درخش و بان را شہاب نامیدہ شد
 و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی کہ بصرف جواہر گران بہا بصورت شیر

مرصع کرده اگر چه بر حسب آن بود و در ساعت هایلون ترتیب یافته بود اما برای جلوس بیمنت مائول
انتظار تکیه بر حسب قاعده سلاطین نهایی که از خاندان حبسوت راجه او دید و میگردیدند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کج را بصرف
لکو که از روتحالیف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستادند
و دخترش را رضی کرده بودند می کشیدند بآئین حال زمانه که در شکست ارباب هدایت
حامی خلق الله میگوشت مساعت نمود و بهر آن آوان بقول بعضی شهنشاه ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با باخواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنج گشته بود حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در معرجه گنج
بعزت خسروانه فرود آورند و سلوک شاهانه و مراعات ملکانه با او مرعی می داشتند
سوائی خلایع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و خیر آن دو بهر ار و پیه نقد بصر
شمارد پیشه اش ماهوار میرسانند چون بهیچ نیست قضا نمت با اتفاق و ارتباط
سلاطین اهل اسلام صرف بود بنابرین از روی اخلاص خلوص نیت ایلیجیان
با تحف بی پایان و فیضان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمیز مقدما
امداد و اعانت فراوان امور بخیر مدت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه دُرانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الایاه مدعیات آنحضرت را در حین قبول
خود آورده فرستادگان را با انواع خلایع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافت
رسولان با شان با تحالیف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
همام مصادقت و استحکام مبانی مخالفت معاودت نموده بر زمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش عشرت منقضه گردید در ساله بکیزار و دود و
 ده هجری خدیجه زمان نامرده را در سلک ازدواج خود در آورند و بزم شادی تهریب
 داده اسباب طوی و مجلس جشن سوریا راستند پس چند روز خوانین امرامیر
 سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازما تفریح و طبع مهیا کرده تمامی سردار و پیا
 ر از خوان نوال احسان آن شاه جوان نخب نوجوان بهره مند میگردد اینند و طبع
 و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضیغ و شریف را متلذذ و شیرین تر مینموندند مطربان
 و نغمه سریان و کلاوستان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شایانه از آرزو نیاز
 مستغنی ساختند پس آنحضرت با محبت بعین اخلاص با جمیع امر و سپاه بر یک شیلان
 شیر مرغ خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
 لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل بایر آورده یکدل باید شد
 و لله فی الله کرم جهاد بعزم استحقاق شهادت بر میان همت چیست باید بست بعد این
 ارشادات خلعت های سرخ رنگین بامرو سرداران از دست با جود خود عنایت ست
 فرمودند این خلع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه باین تسلی و آئین بندار
 و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فداویت
 نه پیوند پس رسان گیر یعنی یک هزار و دویست و یازده هجری رمی والاچنان اقتضا
 فرمود که محافل فردوس مشاکل شاد و بهیای کتخانی شاهزادگان دومی الاقتدار بیاید
 پس حکم جهان مطاع بسراجم این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان معاند نشان
 حسب فرمان والا نشان محی الدین سلطان را با صبیحه محمد علی عرف جمعیان شرف
 ازدواج دادند و از مهر سپهر صمت اجمال یعنی بمشیره کلانش خلعت میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض بر همه از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابرمسانیده
 بر آئین شاهی و مراسم خسروی پیوندمعنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
 ساختند و در سال کجزار و دوصد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و
 اجلال اسپر زائیده بعد چند ماه بعارضه مهملک متوجه دار بقا گردید و آن پسرنیک اختر
 هم که بنجد او سلطان نامزد شده بود و محقر ب شیرجبات نعیم نوشید بهر آن سال شهرزاد
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مخصر گردید چون او بنجد مت آن
 شهر پاره نهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و دایع
 کرده فرمودند میخواهیم که بعد بنده و است ملک دولت دار السلطنت ایران ما و شما با زان شاه
 اتفاق کرده بتظیم و تسبیق بند و کن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و بهر آن سال
 آن نطفه شیطان اعنی صاحب یوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
 و بدخواهی قوم ممدوسی که آنها را دایره و اله گویند اگر چه آنها خطب بر راست بازو
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان مذکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
 اکثر جنمایا از ایشان بطور آمده بود معروض دهم شتم مزاج و مانج را بنوعی بر شورانید که
 آنحضرت از آن قوم و سوسه بغاوت پدید آمده جنگی را بازن و بچه از قلمر و خود حسلج
 فرمودند سپس مقتضای عقل و ورعین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
 سادات ساکنان سرینک پٹن و کولار و بسکوٹ و دیون بلی و صوبه سرا
 و بالا پور کلان و ابل تجاوز ده هزار مرد منتخب لفقوای بلفظ این عبارت که در زمره
 غم نباشد باشد تشریف کشانکه اشاره و مقصد از حرف عین مردم غیر ملک و از سیم
 مغل و مرهٹ و از نون نایطه و از ب برهمن و از الف افغان و از شمین

شیعه و از دال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده بام
 زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آنقدر منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
 سلطنت بر تمامی کار خانات دولت خدا داد استیلا یافته ذحیل کار و بار و رتق و فتق
 مهام عمده گردیدند از آنجمله میزدیم نامی نا تجربه کار قلع و عمارتی دار السلطنت اقیانوس
 اگرچه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بے دولتان در ظاهر مطیع
 و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرضی صاحب یوان گشتند تا آن خبت
 و فکرمعقول رتاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول در شکست شکر
 و خوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشا بهره و کساد منزلت همت برگماشت
 سپس بلبستانی و تلبیسه و بایمان غلیظ و شدید که عیاذاً بالله کلام از زبانش سوای قسم
 کلام الله سر نمیزد خاطر شرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
 که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لئیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان جا سومان
 جز صوابدید و استرضایش جزرات پرداز عرض حضور نمی شدند و عراض ملکی و مالی که
 از ممالک محروسه میر رسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
 و مضمون خاطر خواه خود در آن مندرج ساخته سپس بحضور منقیرست بلکه خاک آن خطه
 جزیره وای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواهشش نمی وزید سبحان الله میر آفتاب
 ثانی میران حسین او باش منش زانی که خبر طریق پوچ نمی پیود تا آنکه در تعلقا فی مواضع
 پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشمایل برداشته در صحن کچری یگایدیه بعضی
 اوقات همه لولیان تلنگه را بے جدار و قیام جمع کرده خود بهم در آن مجمع جمعیاتی
 میخرا مید پس پیدا است از کسی که چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشته باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیرخان چولوری کہ نصیب المثل گاؤ
جنت بود و عرض از دست نادانی و حماقت چنین بچوصلہ کان کار خابخات ملک و دولت
چنان ابرو بر ہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہستم حصہ آنہم تمام و کمال بخزانہ
عامر نمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جزدار السلطنت دیگر جا فایز میگردید و این خسرو
رحمت آثار بہمت در پرورش دینداران گماشتہ بودند و زر یکہ بخرچ آنہا می رسید
غنیست شمرند ہمداران سال دہوند و جی و آگاہی مر د با توفیق را کہ راقم سطور محفل
کیفیتش بشیر در اورنگ چہارم و دوازہم کتاب تذکرۃ البلاد و الاحکام چیز می مند ج
ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اورنگ چہارم و دہم مفصل مذکور کردہ است آنحضرت
یرلیخ طمانیت تبلیغ فرستادہ بار تقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمیعت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیشی پیدا
کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتار لیش نمودہ
مزاج و مانج را بر آن آورد کہ اورا بہمانہ حجر ایاد فرمودہ بر دیوڑ ہی گرفتار مغول و محبوس
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقا لیش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادت مند بشیر بودہ فہم سلطانی کہ ستہ رو پیشو دیو میت
مقرر کردہ استاد ی را بہر تعلیم آیین بن اسلام مامور فرمودہ بودند اگر چہ بعد چندی کپی
بنامش مقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عہد بہ صفت نشین رہن کرد و خوش
نمود کہ قبلہ عالمیان برابر او شوخ و بے یک و شجیع دیگری را تجوز کردہ ہم پلہ اش باید
گذاشت تا اورا رہائی باید بخشید نیکو ہوید است چونکہ او بے مقدر بود و بطو طاع الطریق

با چند اوباش بے پایہ سرکوب سپاہ حیدر آباد و اہل پونا و فدائیان حضور الہیہ
 میبرد و در نیصورت اور اسرار مطلق الغان ساختن از مصالحہ مملکت بعید است تخمیل
 و ممکن کہ گفتہ و حادثہ روی دہد کہ بعد از انجاست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہر گاہ
 رای آن بے رای در حین قبول آمدہ آن فردوسی دولتخواہ ہچنان مجبوس ماند و اول
 شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود
 قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید و دولتخواہان قدیم
 از پای اعتبار برافتادند در ہر امر بہوای مدعای خود عمل مینمود ہمدان آوان تعالی
 خان را کہ رکن رکن دولت خداداد توان گفت بے سابقہ جرم مہتمم بسازش مشیر الملک
 دیوان حیدر آباد کردہ حسب کم مجبوس ساخت ہمدان سال کہ عہد اخیر سلطنت رسیدہ
 بود بصلاح آنحضرت باغوائی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضی اہل فتنہ زکام مجہد
 حرفہای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاء کہ در خواندن نمی آید و ہیچ یک از
 سلاطین عرب عجم درین امر جرات پرداز نہ گشتہ و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
 این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب کم لارڈ مارلنگٹن
 صاحب بہادر تجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
 حیدر آباد بسریہ نگ پٹن و واقعہ شدن جنگہای فیما بین سلطانین
 و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش کہ در سال ۱۲۸۱ ہجری ہزار و دوصد
 و سی و نہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

عساکر خود ساخته تباریخ دوم شهر شوال المکرم پیشتر که چیده چون سوادانی کل امر کر نزول
اعلام و خیام کرد و قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان انجمنه جوقی را
ته تیغ کشیدند و در عوض تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود و نفر نیا و دشنام
یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزم فرم نیست بعد از آن دست
دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر توپ و پیش لشکر عظیم را می شدند
چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف
گشت از مستقر سر بر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چمن پهن که معاندان
نمکخوار آید سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خمیر و خرگاه با وج مهر و ماه رسانیدند
جنرل موصوف بر این معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و جرسب ایستاد
مطیعان خود بخانخان بلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جویش غضب آلود
شده بر بیل یلغار متوجه آن طرف گشت و در میدان گلشن آباد عرف مژولی سیه
سرو خرامان با عستان تهور گرفتست بعد زرم و پیکا بودند که سپاه انگریزی پیش آهنگ
شده صف آرای جدال و قتال گشتند نظر

روار و بر آمدن راه نبرد	هزار هزار در آمد به مردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست	عنان سلامت برون شد برب
چکریاب شد نعرای بلند	گل و گیه شد حلقه اسکن
چو از هر دو سو لشکر آراستند	یلان سولسو مردمی خواستند
سیاست در آمد به گردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون که ریخته اند مغاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند دران گلشن آباد ناورد گاه نسیم گذشتن وزیدن گرفت لب زخم خندان بد اغ جگر	نبردی جهان در جهان ساختند گل و مل بهم برزدند کلاه شقایق ز سر باد میدان گرفت شفق گون زمین گشت از خون تر
--	---

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدا یان سلطان
جراتهای شجیانه بعمل آورده با تشبازان خصم بهرست و بهم باز و شده شور قیامت
رخیتند بعضی سر دارد لا و ر که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان
آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ تیغ بیدریغ جمعی کثیر را بعد
فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون نبات النعش متفرق و پراشیدان ساختند
و بهادران انگیزی نیز پامی ثبات فشرده فدائی و ارب پناه اسلام رده چنان شکما
رخیتند که سینهای معاندان چون نیجه مشک گردیدند در آن حال قمر الدین خان
مفتی چونکه حکم انجمن سپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکار سپان
جهانده چون کور تبه نیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود از انجا که اقبال
ونیک اختر می از سلطانین رو یافته آثار تباہی و بی دولتی هر روز در تزیاید بود
و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بطور می آمد چند سپاه منصور بیدریغ و نفیست
جانها بغارت داده به تنگ پا از ان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگیزی قیاب
قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگیزی بوجو سمان
رسد غلات بسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کوڑک رست بصوب دارالسلطنت
می آید تا آنحضرت چند میر میران را با سپاه جبار بر و لشکر جنرل ماریس گذاشته خود

باتمامی چشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوڑک گردیدند در یک روز
 و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سید عبقار و دوتخواه که در شجاعت
 و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آویخت و از دیگر
 جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا برانجامه ریخته آتش کارزار را
 سر بفلک اشیر رسانید و دیگر میران با درامر گوی ربانیدگان میدان گوله بازی گوشه
 سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منهرم کردند که آنها بمقتضای وقت
 تاب حمله شیران خون خوار نیامورده دست از بعضی اموال و اسباب خود برشته جنگل خیزید
 و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده برف انجماءه تردد میکردند
 در آن اثنا محمد رضا میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل
 ساخته با سپاه خود چون شهر بزرگان متوجه ناور دگاه کشته دست و بازوی شجاعت
 بر کشاد و چنان تماش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمیع سپاه خصم با مال حوادی
 شدن نزدیک رسیده بود چون کمین داران قضا و قدر در پی شکست اهل سلام کمر
 سه بسته بودند از قضا تیر آینه ای که از طرف خصمان بر سر میران موصوف رسیده جیب
 وجودش از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را بر داشته حاضر حضور رسانید
 سلطان جهان کیر لاش شهید را روانه وال السلطنت فرموده خود بدولت بحبت دفع
 آن لشکر همت گماشته بودند در آن اثنا جوایس خیر رسانیدند که لشکر آن طرف مقابل
 روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت به السلطنت معاودت
 فرموده بودند که جنرل ابراهیم از راه هوصلی عبور جو کرده از سلطان پیله گذشته غریب تضرع
 فرود آمد روز دیگر سالهای انگریزی حمله کرده چند جا با سی قلب از طلا به قلع سلطان

قائم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجاع و دولتمتو آه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپه دار خود سباب مورچال زباغات آن نواح بهم رسانیده مورچه غری فتلع بر کنار وجود گیری بر طرف بایب احداث کرده شکست و ریخت حصار سعی میکرد و به توپ گرنل بازار آتش فروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دارالسلطنت پٹن و پشتونان محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان و تاراجی کار خانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصه از اولاد اربها میسور بر بسند ریاست میسومع دیگر کوالیف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانخ نگار حاکم تاج گوار تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضائل العلوم انفرادی یافته ضرورتا بر صفحه الحال شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاکي سرنگون و گریان میگردد آن چنان است هرگاه که سلطان والا شان اتیری کار خانجات دولت خود بدین منوال که ذکر است مشاهد فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دارالسلطنت ناگاه حادث دید حمیت شان امانه اقتضا آن نمود که دارالسلطنت را گذاشته دیگر جان هفت فرماید یا طریق مصالحت پیاده هیچ امور اضنی بقضای ایزدی بوده هیچ واره حصار را می دارالسلطنت را احوال اهل زمره کرده منوب زرم گردیده قمر الدین خان فرصت جورا با لشکر گران

بدافع رسد آوران لشکر انگریز و فوج کو مکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را تمامی عسکر و سوار
 با پر نیاز نار دار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کریکت فرود آورانیده بودند
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخامی میزدند اما حکم محارب از سرداران
 خود نیافتند دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پوره
 میخیم عسکر خود ساخت و بار ماهر چند سپاه سلطانی که جزا فروختن آتش کارزار کاری نداشتند
 مسلح گشته بر محاصران قوی باز و خود را بسان پروانه که بر شمع می ریزد بدستوری میخیم
 و بحجت الطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل زتابنده
 سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بنی طغری بر قفای شان می نواخت
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهابت باغ که سینه غفار حلال نمک چون
 آفتاب نگهبان آنجا بود و بحجت حملات و تلف هزارا مردم بخالفان نداده پای نبات
 بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویز کرده آن بهرام سپه دو لختوایی
 از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی منخر سپاه انگریز گردید
 بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپه با پیش اندند تو گوئی که همان شب چرخ
 نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حسین سلطان رحمت تر جان موسی سپه
 فراسیس ابجصور با و فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
 که صواب دیدن روی آنست که آنحضرت خود بد دولت با جمیع سوار و عسکر و خزان و شکان
 و زمانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه شود
 سرا و چیتل درک شود یا فدوی راع دیگر فراسیسان به انگریزان سپارید تا پارتی
 از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بیدخل کارکنان شاهیه به فدوی

و موسی لالی حوالہ شود سلطان در جواب عرض سپردن اورا بانگریزان ارشاد فرمودند
 اگر برای شما که غریب الدایر هستید تمامی سلطنت مالت و تاراج شود راضی هستیم
 هرگز شمارا بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
 در باب گذشتن قلعہ بخر استشل از دیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطر خواه خود
 چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفانکر و حضرت
 یقین تصور سازید هرگاه قلعہ حوالہ او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
 پیاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصود
 آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکست بزمایه حال حصار ظاهر
 گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب تو شکخانه و خزانہ و با جمیع اثاثہ
 و دیگر کارخانجات روانہ چیتل مرک نماید چون شکفلان این امور حسب حکم اسباب
 جزو کل کارخانجات آن دولت بزیلان و شتران و بھل و پالکیا برداشتند و آنحضرت
 با امر درین باب کمالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطہ بلاتامل بحضور عن کرد کہ قلعہ عالم
 ببحر و کشریف فرمای حضور روانہ شدن اہل حرم و محترمہ خزانہ و شہزادگان و غیہ
 فدائیان ہمت خواهند باخت و شیرازہ جمعیت دار السلطنت از ہم گسیختہ خواہند
 ہرگز این عمل شایان ہمت قضا نہت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان گاہ کردہ
 آہی سر برد کشیدند و فرمودند بر ہر چہ رضای اوست راضی ہستیم تا بفسخ عزم خود پیرد
 اما بارہای بستہ ہچنان در تو شکخانہ گذاشتند و غار نیخان محبوبس بہر ان روز بہ تجوین
 بدخواہان دولت از دست یلان کشتہ شد حاصل کلام چون دیوار قلعہ شکست و رنجت
 گردید این خبر ہم بہ سمع مبارک رسیدہ بود چون در آخر ماہ ذیقعدہ یعنی بیست و ہفتم ماہ ہر کو

از غیب بر قصور و فتور بعضی حرام خواران دولت اقامت گشتند بجای فردای آن وزیر کافران
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته پیچیده پست لواب میرین الدین
دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضبط دولت شود و لواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ مذکور و کرده مطالعه می نمود و در اثنای
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ نوشته چشتم نخوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن بدنجست سیاه
این خبر باور سانسید و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد و بمجروح و ستمای این معنی
بجای خود خیر دار شده وقت نصف النهار محافظان بهج و یار طوط قلمت کشته
به بهانه تقسیم ماهیان طلبه شسته نزد مسجد علی جمع کرده منتظر فرصت بودند و سیلپا شولت
آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود و سوار شده دیوار شکسته قلع را مشاهده
کرده بیلداران را بر دست آن حصار نامزد ساختند و سایبان زنگار برای تشریف
داشتن خود بر فیصل برافراشته معاودت بهما یون محل فرمودند چون ابل تقویم آورد و
حساب انجام و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روزید گرفته با اتفاق
عرض کردند که دو پیر هفت گز می امروز بر ذات حضرت ارکان ترست و قلع بهم غبار
نخوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صد قدر
راه خدا بدهند اگر چه قول منجان پسند رای والا نیامد اما به تمیئه سامان صدقه که بدلا
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بخام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر فیال باطل سیاه و چند در و گوهر معنه نقره و طلا در چهار گوشه جل بسته به پنبه
نخستیدند و چند مردوزن غراب و محتاج را جمع کرده رویه با مع پارچه تقسیم کرده و ششگان

خاص تسلیمند اگر چه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تنه
فرمودند و دیگر لقمه تا بدان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اوایل و غوغا
شهریان بسیمع شریف رسید تا لقمه که بداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
که چیست عرض کردند سید غفار دولتخواه از گولہ توپ مورچال جان نثار گردید و
ولیکن داران مرحله یورش آوردند پس است از طعام شسته فرمودند که ما هم غمگین
میرسیم فوراً بر سپاده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه چوی که نربان کنه
بلی دودی نام دارد بطرف علم تیری غری متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرمان
قابو جو بحر و شهید شدن سید بر حق از قلعه با شاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه
انگریز که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپهر و سته گری طریقه رسیدند
سپاه فرنگ و دیگر پلیٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوبه برج و بارهای
آن طرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
دفع آنها بزودی درآمدند و تبریع و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه
برخواستند که تدارک آن بسبب ولت میسر نگردید تا جمله سراندار شده ناموس ما را با
مال و مناک احوال و ائقال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک مذلت برنجیبانی
خود با یختند بمقارن این حال آن بد بخت مفتری هر گاه سواری خاص بطرف علم
تیری رونق افراشت خود از عقب رسیده دریچه مذکور ایند کرده راه سلامت بسط
دین پرورد مسدود ساخت و خود به پانه آوردن کومک سپه سواره بیرون در تاخت
و تاسیوم دروازه کنجام رسیده بدربارمان گفت که بعد رفتن من زود در ایند سازید
دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین سپاه

دین پناه را بخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سرالیش بکنار تومی نهم پس
 بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بر زمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
 بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول برآز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آن طرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
 میر آصف چنان کم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه یکو مشاهد
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صیحر حرام خوری کردند بر دآن
 در چچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در بانان امر فرمودند اما کسی متوج
 حال سلطان با جاه و جلال نگشت علاوه بر اینکه میر ندیم قلعه خود با چند پادگان
 بر سقف آن در چچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پاد جاده گمراهی سپه و قتلگاه
 چون حمله آوردان شلک زنان اعقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجمله
 حمله شیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر و سکه کس از جان ر بوده
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند انانیه
 و انانیه را جئون پس خرابی حال سلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را آفت
 به و فراسیس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و به حمله آوردان
 دو سه شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خرابی و اموال و انانیه شوکت
 و دولت خدا داد که حاج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگیزیان گردید و سپاس
 که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دور و پیه یک آثار برنج آنند و لشکر مغول
 بعضی وقت بهم میرسد و یکران گوشت گوسفند سه رو پیه قیمت داشت و یک شپاره
 پنج گاه به دور و پیه می از دید جان لب سیده بودند یکبار تو نمکشند دشمنان دگان جمیع انبا

و محل نرانه و کریم صاحب برادر خور و حضرت شهید اکبر باچارا سیر و دستگشتن فتح جید
سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جابه بر سواد کریم
نزول علام و اخلام ساخته بود باستماع این واقعه دجان کاه از انجا کوچیده بطرف چین ای شین
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسب بسیار لعش مبارک مظلوم را برداشتند و
در پالکی انداخته شب در تو شکخانه داشتند صبح بیست و نهم شهر ذیقعه سنه یک هزار و دو صد
و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و مدو ایدار آخرین نموده بعد ثبوت و یقین
که سلطان دین پرور همچون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع
منوره نواب مرحوم یعنی بردست راست بهمد زمین آرمیدند از کشمش حرام خوران
وارستند آه انیقدر موادشان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیل ساز کس
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور نیست بر متاع قلیدش این شهم فیتن
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبه دیش نیست چندان فرفتن
محض خطا که آغازش عبرت و انجا مشحون است بوده است قطعه

کدام دو حه اقبال سر بچرخ کشید	که صرا جالش عاقبت تاریخ نکت
کران نهاد فلک تلج سرری بر سر	که بند حادثه بردست پای او ننگند
چند ابیات در سبک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد نیست نظم	
پیو سلطان شهید شد ناگاه	خون خود در نخت فی سبیل الله
بود ذیقعه بیست و هشتم آن	شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته	خون زد یوار و در روان گشته
زلیست پنجاه سال با اقبال	باوشاهی نمود هفده سال

<p>دشت در دل همیش عزم جهاد آه تاراجی مکین و مکان شده خورشید و مهر بر شریک چون غم و بجز و کل دیدم گفت با تفت ز نیم آه به تفت</p>	<p>گشت آخر شهید حسب امر خون بگریه اسه زمین و زمان آسمان سرنگون زمین تار یک سال ماتم در دیر سبدم نور اسلام و دین زدین رفت</p>
<p>تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شده نسل حیدر شهید اکبر شده</p>	<p>نیز ماده تاریخ است شخصه ازین مع کرم تعمیم آه یعنی شش عدد تاریخ برآورده</p>
<p>بالعرض کار گزاران قضا و قدر آنچه که در حیرت امکان و مشیت خود داشتند بطور ساینده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو کل انباشته آن وقت تبصره انگریزان در آورند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور صرع و پد کهای جواهر و مالهای مر و ارید و غیره منند و میچند و میچه هراج و باقی تمام کار خا بخت تاریخ گردید و سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدمت بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زمان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان بهم چون آثار بید و لیتی و عرب هر اس بیغایت با تلع خولیش مشاهده نمود و سخنان آسکین و دلاسا که مضمون نشانده نش بر سر سلطنت وراثت در آن مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزمای مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد از سلطان مغفرت نشان از قید ربانی یافته بخد مت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی</p>	

میر میران و غیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختن اضلاع ملک سیر حاصل و قلاع مستحکم و بقای قلب بنور در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار با بیان حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه فدائی وار میگوئیم اما آن حیدرش با این شجاعت ذاتی باغوائی پر نیاز نازدار که در صد شکست آن دولت بود و ترغیب دیگر به خواهان حضوری که هر یک از فرزندان محبوب خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند قریب خورده دل برضای او نشان نهاد و التماس هواخواهان را یک قسم نامنطور ساخت آخر الام دست از سلطنت و مهمام دولت برداشته فایز ملاقات جنبل حارس گردید بعد ازین با استصواب استر ضمای خاطر اهل مجلس مدراس طفل پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام بر مسند وراثت در میسور متکین کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پر نیاز نازدار بر او بحال داشته شد تمامی فرزندان و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند معه کریم صاحب توابعش اخل فتلعه رای و یلو گشتند و مدد خرج معقول تبعه او با پیانه به هر یک شان براده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهنزادگان اندرون فتلعه مذکور سکونت میدارند تفصیل آسامی شهنزادگان این است محیی الدین سلطان -

حیدر علی سلطان المخاطب بن فتح حیدر از بهمه برادر کلان تر است - و عبد الخالق سلطان - و معز الدین سلطان - و شبخان صاحب سلطان و شکر الله سلطان و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و شمس الدین سلطان - و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین سلطان

با توابع و متعلقان زنانه خود با بسری بر دندلیس جنرل موصوف جمیع وجوہ ممکن تاجا
 شدہ تاجپیل درگ رفتہ تمامی قلعہ کو ہی و بقلع صحرائی الضبط خود آورد و در بعض
 جاها تما بجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و با کرنل ریڈ و جنرل فلای بہادر وغیرہ
 روانہ ولایت خویش گردید و ملک گتی ورتن گیری و مرکسی و ہرین بلی وانی گندی
 و پنوکندہ و مرگ سرا وغیرہ چند می داخل ممالک حیدرآباد شدہ بود سپس در سنہ
 یک ہزار و دوصد و پانزدہ ہجری در تنخواہ باز بہ انگریزان منتقل گشت و ملک جہان خان
 کہ بیک سپ سوار سی را ہی شدہ بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت باز وی خود
 ترقی کردہ سی ہزار سوار و پیادہ جمع نمودہ شورشل فرامی جوی مابین کشنا و تنگ
 گردیدہ بود و بر جنگ صوبدارانی گندی وغیرہ نیز با و اتفاق کردند خان موصوف
 بطرقہ ای حاکم کو لا پور بیک حملہ بشیرانہ سرکو کلمہ مرہٹہ و پیرسرام ناظم مرج بریدہ بر سر
 نیزہ گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتادہ بعد از دو خور و فراوان و کوشش و شوش
 بے پایان کہ شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادلہ و محار
 بہ آسانی صورت بست اگرچہ درین مدت فتوحات بسیار و غنائیم بیشمار حاصل گردید
 لیکن چون قلعہ و حصینہ بضبط خود داشت کہ پناہ سپاہ تجملات خود باشد اندازہ
 مجادلہ انگریزان کہ طرفہ کم بر شکست او بستہ بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانہ
 آتش بار را مقابل و کشیدہ در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار
 توپہا سر میدادند ازین جہت در لشکرش خستہ بسیار راہ یافتہ عالمی رہ نور و کوچ
 شہادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصو
 افغانہ کرپہ و کنول در سواد کوتال بہنواز دست سپاہ انگریز لشکر خیابان در ہم برہم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندمی بهوس ریاست
دست و پا زد و آخر بمرخصی مملکت که ناگفته به آه و حسرت جان داد مگر چپ و سر در
سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایچی و محمد رضا خطیب و چند میران
و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی
کنده چار و غیره مواجب معقول یعنی زر مشا بهره حق سعی خود از کپنی انگریز می یابند
هزار آفرین و تحسین بر همهست و کار دانی ایشان باد و در سالن یک هزار و دوصد و
پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلاطینان خراج کرده بطرف مرهه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نیکویش سرخاموشی آنکه

اگر چه محامدا خلاق آن برگزیده آفاق از بس شهرت محتاج بشرح و بیان نیست اما جملاً
بر حسب ضروری چیزی می نگاریم که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی معلوم
و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پر داز و در دست سلیقه و دانشور معارف
بودند در شیت مهمام برهنه بونی غیر می محتاج نبودند خوش و ضلع پسندیده اطوار و جواهر
شناس و در دان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهاد بلیغ می شد
و از دیگر قوم متنفر بودند کسی تعظیم نمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس
شب و بعد نماز صبح یقراآت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات
با وضو سحر در دست می مانند طعام دو وقت تناول می فرمودند و تمامی اُمرا و شاهزادگان
بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لار و دارل و اس صاحب بهادر سپهسالار
انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چپ

چند تختان پاره چپه گنده که کما دی نامند گسره شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداول و انج سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سایر نربان مبارک از شادی فرمودند و از بعضی نربان مقامهای شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و نربیات ذالعینه و بهقوات بی معنی که از عاده آن کس فرین و امانت اسلام ثابت باشد در هریم آن شاه دیدار می نمود و از بهر نقض مزاج و مانع که آتین دیدار آن ذوی الاحشام است گاه گاه قصص ملاحظه می فرمودند با این در بر امر مسرت هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس نکلین که نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احترازی فرمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوچه زر و دیاسرخ ببری زر و وزی می پوشیدند و از بالای دستار زیرین رخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی احکم بستن و مال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شعله دار بطور عربان می بستند و یک طره مرصع بر سر می گذاشتند و عزت بخش بل هنرمی بودند و در نماز و روزه و دیگر تعلمات دینی جهد داشتند و همه بل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مرحوم شعر مزرگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زرنخی بود کشان استخوانی تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوا شتالنگ و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام قلمرو خداداد اکثر زنان بنمود که سر و سینه کشاده لبان حیوان میکردند حکم فرمودند تا کسی از زنان بی قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیجانی از انجا برخاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عید می که بنا بر ادای مراسم تهنیت محل
 سرای پدر مرحوم شش تافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم سلع ساخته همونجا بستر
 آر میزدند. در آن اثنا دو منظومه نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب
 از او نشان نیک بود و یاد از حجره های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بقارن انجیل
 آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که بر دو مادر خود میشوند بر عمل آنهم غضب
 آوردند نشسته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرأت دور از ادب
 بود که کردید پس باین روی سیاهی فردا به پدر چیم جواب گویم بعد از آن خواجیه سرای را
 طلبیده بهر دو راجیان سیاست رسانیدند که عیبت دیگران شده و در صحبت
 و دلیری از همه پد طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیلان نظیرشان در
 جهان نبود و در برابر اختراع تازه عمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر است
 و اسامی ماههای شمسی که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
 چون بحساب دفاتر ضرور افتاده با اصطلاح فارسی تبعا دایم هوز خطی برآورده
 رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی ماشمی
 واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
 خود نامه های مذکور ا طرح داده این نامه ایاد فرمودند احمدی بهاری ثقی
 ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
 بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است که
 سال اول قصواط سال دوم نالماط سال سیوم صراط سال چهارم غیلاط
 سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت بعد از اجد چنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم جا
 سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاده سال دهم اوج و امثال نو یسایند
 و هون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مزوج ساخته بودند -
 صدیقی بهمن ضرب سکه که بر روپیه و تیش شانزده روپیه و فاروقی هون یک
 طرفش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و آ و ا می روپیه و نقره بوزن قیمت دو
 روپیه بود همچنان با قری نیم روپیه جعفری پا و روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و علم
 را راحتی و آنه رای می گفتند و نامهای پیچیدن غلات این بود و آنرا که بیست و چهار
 فلس وزن است دکن را که چهل آنرا است و کند می که بیست و دو است احیا می خوانند
 سوای این توپ های نادره شیردانی و تفنگ و وضربه و سه ضربه و مقراض چاقو
 ساعت نما و خنجر با بنام صفدره و سپر بافته که تیر و گولی بند و ق بر آن کار نمی شد طیار
 می کنند و نمونه اقسام بات هر دیار مثل شال و مخمل و کنج و آب و نبات و غیره
 می بافانیدند و لکوها در درین کار خانات می پیچیدند با این پاسبان ار می دین محمدی
 و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکرویات و مناسبات غیر مشروع
 خود هم محترز می بودند و بتامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکما مدار هر باب
 و بهر کارخانه علیحدگی علیحدگی بقیده چند اقلام ترقیم ساخته بودند لکن بهر کس را که از یک خدمت مغول
 می کردند بعد تنبیه و تادیب باز او را بهین خدمت مامور می نمودند لهذا بر سلطنتش خلل
 عظیم واقع شده آخر الامرا ملک و مال بر باد رفت و بر پیشانی فرایین و پرز انجات توکید
 از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط اغرامی نوشتند و آخر آن دستخط خاص می بود

خانه کتاب نشان سید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انچه که جو اتم بخداست میسر به هرگاه که جهان مطاع خورشید شعاع
 خاک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا مثل نسبت باین ریزه چمن خوان فضل
 اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی جمیع احوال
 ملک گیری و کشور کشائی و بخت دان خطه بالا کھاٹ را بجامه رست بیان و تفسیر
 کتابت و حیرت تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد و هر چند بعضی علایق عوایق
 و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل و بجهت مسافت مانع این امر
 خطیر می شد و شک تفرقه بر پیشیه جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین
 نیز بزبان عجم از تقریر کلمات علیّه و محمد سینه می گفت که مورچه بی زبان را
 چه باری که کوه را بردارد و نمک را کجا طاقت که بار کران بردوش کشد اما مانع امر
 و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بترجمه سطری چندان
 احوال ملک ستانی و قضایا حسی سکرانی و صفات جمیله و اخلاق حسنه و حکایات
 داد و دوش و وقایع مکرمات و بخشش و تقایین و دوست نوازی و دشمن گدازی

و تفصیل اسلام افزای و کفر شکنی عالم پروران موصوف پر ختم و دامن کلک در رسلاک را
 کذب و دروغ که شیوہ با و فردشان پست بہت و عادت ہرزہ کو یان کوتاہ
 فطرت بہت ثلوث حسرت و رجای واثق از شخو و کان و توابعان سلطانان نیست
 کہ این نسخہ را بہ عنین نو انش و الطاف و بغور و پروخت انصاف ملاحظہ و مطالعہ
 فرمودہ بر حسب استعداد حسن توفیق صلہ و افزا البصاعت کہ حاصل زندگی و تقضی حوائج
 بشری و سرمایہ نانش بہ بی بضاعتان ہمون تواند شد غنایت فرماید و بہت
 محنت کشیدہ را بہ جلا ع آفرین تحسین بیاریند یا رب این کادستہ باغستان خیال
 مقال کہ بزرگ و بوی اجبا و آثا رسا و تمند و الا تہ عالم پرور پیرائہ بہت
 بہت خورہ چنیان پریشان مقال بر ہم خورد کی اوراق جمعیت بنیاد و این تہانہ
 سازد و دیرانہ نقش شوق کہ نغمہ حقیقت حال حیدر یو کند فرش و اسطویہ
 خوش و خوش شہرے را بکچختہ و را بچمن ارباب وجد و ذوق بہ بعیرہ سراسر
 خارج آہنک روزگار خموشی گزیناد بفضاہ روز جمیعہ تباریخ بہتیم ثوال المکارم
 ۱۲۰۰ ہجری یک ہزار و دویست و ہفتاد و دو و خاطر را از محن و مشاق
 تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب بہ محل
 حیات حاصل کردید **قطع**

نسخہ و پذیر شد چو نام
 خاطر جمع شد بفضیل آکہ

سال تباریخ ختم آن خردم
 بے سر کذب گفت کرد و شاه

سید محمد

اعلان واجب الايقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدرست حسب فائش کند مرتب و اسطوفطرت و انیمت فردین
 شوکت قدر شناس اهل نیکوین چمن فرزند بهادر و دام اقباله حسن صحت و صفوت عبارت بقدر
 حوصله خود که بمطالعه آن بچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلوزنر و
 سرواران اینجا رسیده است از مسوده منقوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه و رستم
 بلا اطلاع نقلش برداشتند و جایکه صاف مفهوم نشد عبارت و دیگر تشبیه نوشتند و کوشه جا
 اصل فقرات نوشتن و استعارات کرین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند
 لهذا آن نسخه به نسبت این مبغیه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان و الافطرت آنست
 که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثال که ازین رستم قبطیر خواهد رسید
 به دست شده باشد ازین کتاب صحت گناینده مطالعه نمایند اگر معری از اشاره مذکور بود
 سر اسطر خط انکاشته بمطالعه اش نگرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد از
 این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر و آرد سنه تمام نقل مذکور
 یکصد و دو و صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب بنی حیدر بنعلی صاحب
 قبله کرمانی عفی عنه عظمی فرموده بود:

مکوه بکبر سخیست از دست زمانه

اگر پرسند کان کاتب کجاست

